



دَفْعُ وَرَفْعُ

پاسخ به سوالات و شبهات پیرامون

ایران و اسلام

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

(خوزه‌های علمیه)



ضمیمه فصلنامه پاسخ
pasokhmag.ir



فهرست

مقدمه

ایرانیان و اسلام

- ۹ اسلام ایرانیان از سراجبار
- ۱۷ انگیزه‌های مادی عرب‌های مسلمانان از فتح ایران
- ۲۱ ورود اسلام به ایران توسط خلیفه دوم
- ۲۹ جنایات عرب‌های مسلمان در ایران

نوروز از منظر تاریخ و اسلام

- ۳۹ معنای جمله «هر روزتان نوروز، نوروزتان پیروز»
- ۴۱ صحت تقارن نوروز با غدیر خم
- ۴۷ عید نوروز بدعت علمای شیعه در دین
- ۶۱ فلسفه و تاریخچه سیزده بدر

اسلام دین عرب

- ۷۱ عرب بودن پیامبر و امامان
- ۷۵ وضعیت ایران پیش از ورود اسلام
- ۸۱ دستاوردهای دین اسلام بر ایران

تحقیر ایرانیان توسط عرب‌ها

- ایرانیان دشمنان اهل بیت ۱۰۱
- قربانی کردن به جای کاشت درخت در تولد فرزند ۱۰۷
- درود فرستادن بر اعراب هنگام روشن چراغ ۱۱۱
- استفاده از واژه نفر جهت تحقیر ۱۱۵
- استفاده از واژه پارس به جای واق واق ۱۱۷
- خوش بودن آخر شاهنامه توسط عرب ها جعل شده ۱۹

ایرانیان و تشیع

- علاقه ایرانیان به اهل بیت علیهم السلام ۱۲۵
- عوامل تشیع ایرانیان ۱۳۱
- اجبار به تغییر مذهب در دوره صفویه ۱۴۷

شباهات مربوط به فتوحات ایران

- سلمان فارسی مشاور پیامبر ۱۵۹
- وطن فروش بودن سلمان فارسی ۱۶۳
- حمله سلمان فارسی به ایران ۱۶۹
- کتاب سوزی عرب های مسلمان ۱۷۹

پیامبر و امامزادگان در ایران

- پیامبری از ایران ۱۹۹
- وجود امامزادگان متعدد در ایران ۲۰۷
- حضور ایرانیان در واقعه کربلا ۲۱۱

زنان در ایران و اسلام

- اسیر گرفتن زنان در جنگ ۲۱۷
- فروش زنان اسیر ایرانی ۲۲۳
- تجاوز به زنان اسیر ایرانی ۲۳۷

مقدمه

رابطه ایران، اسلام و تشیع همواره مورد بررسی و نقد و نظر بوده است، اغلب، بخصوص اندیشمندان ایرانی این ارتباط را از روی صداقت و اخلاص دانسته‌اند و برخی کوشیده‌اند آن را واکنشی انفعالی در برابر قدرت، فرهنگ و دین قوم مهاجم تلقی کنند.

در این ضمیمه از فصلنامه پاسخ، ضمن پاسخ به شبهات و سوالات به بررسی دیدگاه‌ها و نظرات مختلف مطرح شده در این زمینه خواهیم پرداخت.

«دفع و رفع»، تاملی در شبهات جاری است که تلاش می‌کند ضمن ارائه پاسخ تفصیلی، موضعی تهاجمی و پیش‌گیرانه به مسائل و موضوعاتی داشته باشد که زمینه‌ساز بروز شبهه یا شبهه افکنی در فضای فکری جامعه است.

بر خود لازم می‌دانیم که از زحمات حجت الاسلام آقای سید محسن شریفی و گروه تاریخ و سیره این مرکز تشکر نماییم.



ایرانیان و اسلام

رابطه ایرانیان با اسلام یکی از موضوعات مهم و پیچیده در تاریخ و فرهنگ ایران است. این رابطه از زمان ورود اسلام به ایران تا امروز، تحولات بسیاری را پشت سر گذاشته و تأثیرات عمیقی بر هویت ملی، فرهنگی و مذهبی ایرانیان داشته است.

اسلام ایرانیان از سر اجبار

آیا ایرانیان با زور و اجبار مسلمان شدند؟

مسلمان شدن ایرانیان کاملاً تدریجی و در طول زمان و تاریخ از آغاز اسلام از زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع شده تا زمان حاضر ادامه داشته است؛ چنانکه زرتشتی‌هایی بودند که در زمان ما مسلمان شده و اسلام و مکتب اهل بیت را پذیرفته و به حوزه علمیه رفته و از علمای بزرگ شده‌اند روند پذیرش اسلام توسط ایرانیان پس از خلافت امیر مومنان علیه السلام - که از حقوق ایرانیان در برابر سیاست عمر که خلیفه بود و موالی (ایرانیان) در مدینه را تحقیر می‌کرد- سرعت گرفت؛ و همین رویه در زمان حاکمیت امویان استمرار داشت؛ اما اهل بیت به ایرانیان علاقه‌مند بوده و آنان را شیفته خود کردند؛ هجرت سادات و فرزندان ائمه و پناه آوردن آنان به ایران یکی از علل مهم مسلمانی ایرانیان و تشیع آنان بوده است؛ از جمله هجرت اجباری امام رضا علیه السلام و خواهرش حضرت معصومه به ایران نیز از عللی است که تشیع و مسلمانی ایرانیان را فزونی و سرعت داده است؛ جنگ و حمله‌ای از سوی اعراب مسلمان در قبال تجهیز سپاه از سوی پادشاهان ساسانی صورت گرفت، اما این جنگ در مسلمانی ایرانیان تاثیر نداشت؛ اجباری در پذیرش اسلام نیز در کار

نبود؛ وجود زرتشتیان در ایران و آتشکده‌ها و معابد آنان در ایران که تا عصر حاضر برقرار است نشان دهنده‌ی پذیرش اختیاری اسلام از سوی ایرانیان است.

بررسی منابع تاریخی و غیر تاریخی نشان می‌دهد اعراب مسلمان معمولاً کسی را به پذیرش دین اسلام مجبور نمی‌کردند. بر اساس شریعت اسلامی اهل کتاب مجبور به تغییر آیین خویش نبوده‌اند. به تعبیر دکتر زرین کوب: «گرچه فتح اسلام به وسیله جنگ حاصل شد، اما نشر اسلام به زور جنگ نبود.»

در منابع آمده است: مسلمانان قبل از حمله و ورود به جنگ، رقیبان خویش را میان پذیرفتن اسلام، پرداخت جزیه مخیر می‌کردند و در صورتی که هیچ يك از دو پیشنهاد را نمی‌پذیرفتند، با آنان به نبرد می‌پرداختند.

در واقع مسلمانان با الهام از آیه ۲۵۶ سوره بقره: «لا اکراه فی الدین» کسی را مجبور به پذیرش اسلام نمی‌کردند. اگر کسی حاضر به پذیرش اسلام نمی‌شد، او را به دادن جزیه تکلیف می‌کردند.

یکی از محققان در این باره می‌نویسد: «در امکان‌های که تحت استیلای عرب رفت، همگی مردم یک مرتبه ایمان نیاوردند زیرا قبول اسلام اجباری نبود زرتشتیان که اهل کتاب شمرده می‌شدند مختار بودند که به مذهب خود باقی بمانند یا جزیه بدهند و یا مذهب جدید را پذیرفته جزو گروه

مومنین شوند.»

نکته دیگری که نشان می‌دهد دین اسلام با زور و اجبار به کسی تحمیل نمی‌شد، رفتار مسامحه آمیز با دانشمندانی است که در قلمرو اسلامی حضور داشتند. از اوایل قرن دوم هجری رشد فزاینده فرهنگ و تمدن اسلامی جلوه تازه‌ای یافت مسلمانان به دعوت از علما و دانشمندان سایر تمدن‌ها پرداختند این دانشمندان با این که دین اسلام را نپذیرفتند، خلافت اسلامی رفتاری مسامحه آمیز با آنها داشت. این نکته نشان می‌دهد که مسلمانان حتی در اوج قدرت و اقتدار اسلام، دین خویش را با زور و جبر به کسی تحمیل نمی‌کردند.

وجود آتشکده‌ها تا قرن‌ها بعد از ورود اسلام به ایران، نشانه دیگری است بر اجباری نبودن پذیرش اسلام در ایران. علی‌رغم فتح تمامی سرزمین ایران، گروه‌هایی از مردم همچنان بر دین زرتشتی باقی مانده بودند و آتشکده‌های آنها تا مدت‌ها در شهرها و روستاها فروزان بود. ابن حوقل -که در قرن چهارم هجری می‌زیسته- می‌نویسد: «در فارس آتشکده‌های بسیاری وجود دارد شهری، ناحیه‌ای و روستایی نیست مگر آن که آتشکده‌های فراوان دارد.» مسعودی نیز به وجود آتشکده‌های گوناگون در ایران تا زمان خویش اشاره کرده است.

وی پس از معرفی آتشکده‌های معروف زمان خویش می‌نویسد: آتشکده‌هایی که مجوسان در عراق و فارس و کرمان و سیستان و خراسان و طبرستان و جبال و آذربایجان و اران و هند و سند و چین ساخته‌اند فراوان است که از ذکر آن صرف نظر کردیم و فقط آتشکده‌های مشهور را یاد کردیم.» بنابراین وجود آتشکده‌های فراوان در ایران و کم شدن تدریجی آن‌ها، نشان از روی آوردن تدریجی ایرانیان به دین اسلام است.

یکی از محققان خارجی می‌نویسد: «مسلم است که در ایران قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند به طیب خاطر و اختیار و اراده خودشان بود.» نکته دیگری که به عدم اجباری بودن پذیرش دین اسلام در ایران اشاره دارد، این است که پذیرش اسلام در ایران عمدتاً مربوط به زمانی است که دیگر اعراب سلطه آن چنانی بر ایران ندارند. شهید مطهری رحمۃ الله علیه می‌نویسد: «اغلب ایرانیان در دوره استقلال سیاسی ایران مسلمان شده‌اند. استقلال سیاسی ایران از اوایل قرن سوم هجری شروع شد و تا آن وقت هنوز بسیاری از مردم ایران به کیش‌ها و آیین‌های قدیم از قبیل زرتشتی و مسیحی و صابئی و حتی بودایی باقی بودند. سفرنامه‌هایی که در قرن سوم و چهارم نوشته شده حکایت می‌کند که تا آن زمان‌ها در ایران آتشکده‌ها و کلیساهای فراوان وجود داشته است، بعدها کم کم از

عدد آنها کاسته شده و جای آنها را مساجد گرفته است.» علاوه بر این، عدالت خواهی و مساوات طلبی دین اسلام، نقش بسیار مهمی در جذب مردم ایران به اسلام داشته است. وقتی ایرانیان می‌دیدند بر خلاف دوره ساسانی در اسلام از فضای سنگین طبقاتی خبری نیست و علم به طبقه خاصی اختصاص ندارد، بلکه همگان می‌توانند - بلکه به علم‌آموزی تشویق می‌شوند - جذب و شیفته اسلام می‌شدند. به تعبیر یکی از نویسندگان «آن چیزی که بیش از هر چیز روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می‌کشید، عدل و مساوات اسلامی بود.» در نبرد قادسیه فرستادگان مسلمان که نزد فرماندهان سپاهیان ایرانی می‌رفتند، عدالت اسلامی و برابری مسلمانان را به خوبی برای ایرانیان توضیح دادند به گونه‌ای که مردم عادی پس از شنیدن پیام اسلام از سوی یکی از فرستادگان مسلمانان گفتند: به خدا این مرد عرب راست می‌گوید و بزرگان گفتند: به خدا سخنی گفت که همواره بندگان مابدان مایل خواهند بود.» همین رفتارهای روشن‌گرانه بود که سبب جذب بسیاری از ایرانیان به دین اسلام شد. در همین جنگ بود که چهار هزار نفر از ایرانیان اسلام را پذیرفتند. «سعد آنان را امان داد و مسلمان شدند و در فتح مدائن همراه سعد بودند، و در فتح جلولاء نیز شرکت داشتند. سپس

رهسپار شده همراه مسلمانان در کوفه منزل کردند.» نویسندگان خارجی نیز عموماً پس از تحقیق درباره نحوه برخورد اعراب مسلمان با ایرانیان می‌نویسند: «تقریباً تمام ایرانیان بدون اعمال زور و فشار خارجی معتنابه از طرف فاتحان، در مدت قرون اندکی به اسلام گرویده‌اند.» تسامح و تساهل اسلامی در برابر سخت‌گیری‌های دین زرتشتی و حکومت ساسانی نیز، از دیگر عواملی بود که سبب جذب ایرانیان می‌شد. در دوره ساسانیان هر چند در ابتدای عهد یزدگرد اول به مسیحیان اجازه انجام آزادانه مراسمات دینی‌شان را دادند اما این وضعیت پایدار نماند. ریشه بی‌تسامحی در این دوره را باید در رسمیت یافتن مذهب زرتشت سراغ گرفت. پیوند دین و دولت در این دوره جلوی هرگونه اظهار نظر و اعتراض را گرفته بود. «روحانیان که موبدان وهربدان باشند، اختیارات نامحدود داشتند و مخصوصاً موبدان و پیشوای بزرگشان «موبدان موبد» در دربار ساسانی مهم‌ترین مقام را داشته و ایشان حق هرگونه تعبیر و تفسیر و جرح و تعدیل و نقض و ابرام و ناسخ و منسوخ در احکام مدنی یعنی زناشویی و ارث و مالکیت داشته‌اند و اندک اندک هرچه تمدن ساسانی بیشتر رسوخ می‌یافته بر قدرت و اختیارشان بیشتر افزوده می‌شد. ناچار مردم ایران از فشار ایشان و تجاوزاتی که به آنها می‌شد بی‌زارتر می‌شدند و می‌کوشیدند

که از زیر بار گران این ناملایمات خود را بیرون آورند.» علاوه بر این در دین زرتشتی برخی از مراسمات دینی خصوصا کفاره برخی از گناهان، قدری سنگین و طاقت فرسا بود. به همین جهت وقتی ایرانیان با تساهل و تسامح اسلامی آشنا شدند، تمایل خویش را به پذیرش این دین جدید که به دور از تعصب و افراط و تفریط بود، نشان دادند. دکتر زرین کوب ضمن اشاره به تعصبات قبل از اسلام می نویسد: «در چنین دنیایی که اسیر تعصبات دینی و قومی بود، اسلام نفحه تازه‌ای دمید و تعصبات قومی و نژادی را با يك نوع «جهان وطنی»، چاره کرد و در مقابل تعصبات دینی نصارا و مجوس تساهل و تعاهد با اهل کتاب را توصیه کرد.» بنابراین ادعای اجباری بودن پذیرش اسلام در ایران سخنی نسنجیده و غیر منطبق با واقعیات تاریخی است. علاوه بر این، چنین ادعایی به نوعی زیر سوال بردن روح آزاد منشانه قوم ایرانی است که قرن‌های متمادی اسلام را با طیب خاطر پذیرفته و از آن در برابر هر چالشی حمایت کرده است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. وبگاه ویکی پاسخ.
۲. وبگاه اندیشه قم.
۳. خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری.

انگیزه‌های مادی عرب‌های مسلمانان از فتح ایران

**شبهه: هدف اصلی اعراب از برپائی حاکمیت الهی
دستیابی به اوضاع اقتصادی بهتر بود، نه تبلیغ و گسترش
توحیدی؟**

هر چند انگیزه‌های مادی در فتح ایران و تشکیل حکومت در ایران توسط اعراب بی‌تاثیر نبوده است اما بی‌انصافی است که بگوییم هدف اصلی اعراب از فتوحات یا تشکیل حکومت، دست یابی به اوضاع اقتصادی بهتر بوده است. در ادامه به بررسی اجمالی اهداف اعراب از حمله به ایران می‌پردازیم.

بدون شک اعتقادات معنوی در شور و شوق مسلمانان در فتح ایران تاثیر بسزایی داشته است. فداکاری‌ها و جانبازی‌های آنان در این جنگ‌ها و سخنانی که از ایشان نقل شده است نشان می‌دهد که ایمان آنان به خدا و قیامت و صدق رسالت نبی اکرم ﷺ و باور به اینکه جز خدا را نباید پرستش کرد، اساس این مبارزات را تشکیل داده بود. آن‌ها وظیفه خود می‌دانستند که مللی که غیر خدا را به هر شکل و هر صورت پرستش می‌کنند را نجات دهند و آن‌ها را از شمیم توحید الهی و عدل اجتماعی بهره‌مند سازند و رهاسازی طبقات مظلوم از بند طبقات ستمگر را در سرلوحه اهداف

خود قرار دهند.

از گفت و گوی نماینده سپاه اسلام «زهره بن حویه»
 طلیعه دار سپاه «سعد بن ابی وقاص» بارستم فرخ زاد
 سردار سپاه ایران، می توان به انگیزه های معنوی و اعتقادی
 مسلمانان پی برد. طبری می نویسد: «رستم فردی را پیش
 زهره فرستاد. زهره آمد و مقابل وی قرار گرفت. رستم
 می خواست صلح کند و چیزی بدهد که اعراب باز کردند.
 از جمله چنین گفت: شما همسایگان مایید، یک دسته
 از شما در قلمرو ما بودند که رعایتشان می کردیم و از آزار
 بر کنار می داشتیم، همه جور کمک می کردیم و در جمع
 بادیه نشینان حفاظتشان می کردیم، در مراتع ما به چرا
 می آمدند و از دیار خودمان آذوقه به آن ها می دادیم، در قلمرو
 خودمان از تجارت بازشان نمی داشتیم و کار معاش آن ها
 مرتب بود و بدین سان به صلح اشاره می کرد. زهره به او گفت:
 راست می گویی، چنین بود که گفتی؛ اما کار ما چون آن ها
 نیست و مقصود ما چون مقصود آن ها نیست. ما به طلب
 دنیا سوی شما نیامده ایم، هدف و مقصد ما آخرت است.
 ما چنان بودیم که گفتی... پس از آن، خدای تبارک و تعالی
 پیامبری سوی ما فرستاد که ما را به پروردگار خویش خواند
 و دعوت او را اجابت کردیم، خدای به پیامبر خویش گفت:
 من این گروه را بر کسانی که به دین من نگراییده اند تسلط
 می دهم و به وسیله اینان از آن ها انتقام می گیرم و مادام که

به دین من معترف باشند غلبه با آن‌هاست که دین من حق است و هر که از آن روی برگرداند خوار می‌شود و هر که بدان چنگ زند عزت یابد. رستم گفت: دین شما چیست؟ زهره گفت: شهادت به یگانگی خدا و این که محمد ﷺ فرستاده خداست و... رستم گفت: چه نیکوست و دیگر چیست؟ زهره گفت: اینکه بندگان را از عبادت بندگان به سوی عبادت خدای تعالی برند». رستم گفت: نیکوست، دیگر چه؟ زهره گفت: اینکه مردمان، فرزندان آدم‌اند و حوا، برادرانند و از یک پدر و مادر. رستم گفت: چه نیکوست. اگر بدین کار رضایت دهم و من و قومم دین شما را بپذیریم چه خواهید کرد؟ آیا باز می‌گردید؟ زهره گفت: بله به خدا و هرگز به دیار شما نزدیک نمی‌شویم مگر برای تجارت یا حاجت».

تمامی این سخنان نشان می‌دهد، حمله مسلمانان به ایران با هدف و با انگیزه الهی همراه بوده است. سخنان زهره بن حویه به عنوان یکی از مسلمانان و یکی از نمایندگان اعزامی سپاه اسلام به نزد سرداران ایرانی حکایت از اعتقاد آن‌ها در جهت گسترش اندیشه اسلامی بوده است.

علاوه بر این، نقش عوامل معنوی در روحیه بخشی به عرب‌های مسلمان بسیار موثر بوده است. پس از ظهور دین اسلام بر اثر تعلیماتی که پیامبر اکرم ﷺ به مسلمانان داده بود، اعتقاد مستحکمی در بسیاری از یاران آن حضرت شکل گرفته بود به گونه‌ای که حرکت جهادی مسلمانان، با

انگیزه و ایدئولوژی و بصیرت همراه بود.

علاوه بر این، آیات قرآن کریم در باب جهاد و اهمیت آن و نیز سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص این فریضه الهی می‌توانست محرکی قوی برای شرکت در فتوحات باشد. شهادت‌طلبی و شور دینی برای گسترش اسلام این اعتقاد را در دل مجاهدان پدید آورد که جنگ با غیر مسلمانان نبردی مقدس است و در این نبرد مقدس چه بکشند و چه کشته شوند پیروزند. همین امر، عامل بسیار مهمی بود که پیروزی‌های آن‌ها را رقم می‌زد.

بنابراین این که عده‌ای تصور کنند هدف اصلی اعراب از حمله ایران و تشکیل حکومت، امور مادی بوده، به نظر می‌رسد تصویری نادرست و بر اساس معیارهای مادی است.

جهت مطالعه بیشتر:

۱. کارنامه اسلام، دکتر زرین کوب.
۲. تاریخ ایران پس از اسلام زرین کوب.
۳. بامداد اسلام، زرین کوب.

ورود اسلام به ایران توسط خلیفه دوم

شبیه: آیا اسلام را عمر بن خطاب خلیفه دوم به ایران آمده است؟

پرسشگر محترم! دین اسلام و مسلمانی چیزی شبیه واکسن و ظرف آبی نیست که توسط یک فرد و در یک لحظه به حلقوم ایرانیان بریزند و یا اشیائی نیست که در صندوقی به ایران تحفه و هدیه داده باشند؛ از این روی هیچ کس نمی تواند ادعا کند که فلان شخص اسلام را به ایران وارد کرد؛ بلکه مسلمانی ایرانیان امری است فرهنگی که قرن ها زمان برده، اتفاقا هجوم و حمله اعراب به شکل تهاجمی، این فرایند را مقداری کند کرد و سبب شد ایرانیان تحرک های متعصبانه به خود گرفته و مقاومت کنند. اسلام در ایران از عواملی نشأت گرفته که مختصرا به آگاهی شما پرسشگر محترم می رسد:

۱. شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران سبب شده بود که مردم ایران به استقبال دین اسلام بروند و مسلمان شوند؛ چنان که در بسیاری از شهرها، حاکمان بدون جنگ و درگیری به خاطر عدم مقاومت مردم در مقابل سپاه اسلام پرداخت جزیه را می پذیرفتند و صلح می نمودند.

۲. تشریع قانون جزیه از طرف پیامبر اکرم ﷺ و استمرار آن و مختار بودن مردم در پذیرش دین یا پرداخت جزیه که در

تمام مناطق فتح شده اعمال می‌شد.

۳. تخریب نکردن آتشکده‌های مجوس در ایران؛ چنان که گزارش شده است، یکی از سرداران عرب، فرمان داد تا به يك امام جماعت و مؤذن او تازیانه زدند؛ چون یکی از معابد زرتشی را ویران کرده بودند و سنگ‌های آن را در بنای مسجد به کار برده بودند. در قرن ده میلادی، یعنی سه قرن پس از فتح ایران، آتشکده‌های زرتشتیان در عراق و فارس و کرمان و سیستان و خراسان و آذربایجان و در سراسر ایران برپا بود. پیروان دین زرتشت به تدریج و به اختیار خود به دین اسلام گرویدند. وجود پیروان زرتشتی در ایران تا عصر حاضر و آزادی آنان در اجرای مراسم دینی، بهترین دلیل بر نبود اجبار و زور در پذیرش دین است.

۴. مسلمان شدن بسیاری از ایرانیان، قبل از فتح ایران، که در یمن و بحرین به سر می‌بردند. گفته شده پس از جنگ قادسیه، چهار هزار دیلمی به اختیار به دین اسلام گرویدند.

۵. خدمات ایرانیان به اسلام و تولید و توسعه‌ی علوم اسلامی و تدوین هزاران کتاب در زمینه‌ی علوم؛ به طوری که بزرگ‌ترین صاحب نظران در علوم مختلف و دانشمندان بزرگ اسلام از شیعه و سنی، از ایران برخاسته بودند و ایرانیان با اندك فاصله پس از رسیدن اسلام به ایران، در زمینه‌ی علوم اسلامی، اعم از سیره، تاریخ، فقه، حدیث،

رجال، و علوم قرآنی و علوم عقلی و فنی و تجربی با نوآوری‌های شگفت به تولید علم پرداختند و این شیوه‌ی فرهنگ‌سازی را به کشورهای غربی انتقال دادند و مؤثرترین قدم‌ها را در تکامل علوم اسلامی برداشتند؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی ایرانیان می‌فرماید:

اگر علم به ستاره‌ی ثریا آویخته بود، گروهی از فرزندان (ایران) به آن دست می‌یافتند.

۶. در تاریخ ایران باستان دوره‌ی هخامنشی، که اسکندر مقدونی سراسر ایران را به زور شمشیر فتح کرد و حکومت سلوکیان تأسیس شد و سال‌ها بر سراسر ایران حکومت کردند، نتوانستند فرهنگ یونانی و غربی را بر ایرانیان تحمیل کنند، بلکه از فرهنگ و معماری ایرانیان تأثیر پذیرفتند و ایرانیان هرگز دچار خودباختگی فرهنگی و بی‌هویتی نشدند و به ترویج این فرهنگ‌ها نیز پرداختند. پس از اسلام نیز مردم ایران شاهد تهاجم اقوام مختلف از ماوراءالنهر و مغولستان با فرهنگ‌های مختلف بودند، ولی هرگز دین «شمنی مغول» را ترویج ندادند، بلکه مهاجمان را مغلوب فرهنگ اسلامی خویش ساختند، با این که مسلم است که شمشیر مغولان از شمشیر اعراب برنده‌تر و تیزتر و قتل و جنایت آنها در طول تاریخ ایران بی‌نظیر بوده است و اعراب مسلمان هرگز چنین جنایاتی را در ایران مرتکب نشدند؛ بنابراین هرگز نمی‌توان گسترش دین اسلام در ایران را مدیون عمردانست، بلکه در

علل زیر باید جست و جو کرد:

۱. غنی بودن محتوای دین اسلام و فرهنگ انسان دوستانه و ضد تبعیض و عدالت محور آن، که با فطرت انسان سازگار است.

۲. پس از گشوده شدن مرزها، ارتباط مردم ایران با مسلمانان تنگاتنگ شد. این پیوند خود به نوعی در ترویج دین اسلام مؤثر بود و ایرانیان از نزدیک شاهد جامعه‌ی مسلمانان بودند که با حکومت اشرافی و جامعه‌ی طبقاتی ساسانی متفاوت بود.

۳. اسرای جنگی ایرانی که به همراه خانواده و فرزندان به مدینه و شهرهای دیگر منتقل شده و در کنار مسلمانان زندگی می‌کردند، تحت تأثیر جامعه‌ی مسلمین، مجذوب اسلام می‌شدند.

۴. ایرانیانی که قرن‌ها شاهد اشرافی‌گری شاهان ساسانی و محرومیت طبقات دیگر جامعه از امکانات اولیه‌ی زندگی بودند، با مشاهده‌ی ساده‌زیستی خلفای اسلامی، از جمله امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام و عاملان آنها در شهرهای ایران که مثل پایین‌ترین طبقات مردم زندگی می‌کردند، به پذیرش آیین اسلام ترغیب شدند.

۵. حضور صحابه‌ی بزرگ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جنگ‌ها و فتوحات ایران و قبول مسئولیت فرمانداری در نواحی

مختلف ایران نیز یکی از عواملی بود که در ترویج اسلام در ایران تأثیر بسزایی داشت. سلمان فارسی وقتی از طرف خلیفه برای فرمانداری مداین اعزام شد، مردم آنجا منتظر بودند که او با تشریفات خاصی وارد شهر شود، اما سلمان سوار بر درازگوشی برهنه برای اداره‌ی امور مردم آن دیار وارد این شهر شد. خدمات ارزنده‌ای به مردم ارائه داد. این خود از مهم‌ترین عوامل ترویج اسلام در ایران بود.

خاتمه:

در پایان لازم است به چند نکته توجه داشته باشیم:

مردم ایران با دیدن رفتار تبعیض آمیز کارگزاران خلفا و حتی برخی از خلفای اولین، درباره‌ی آنها دچار تردید شدند و فرقه‌های مختلفی پس از ورود اسلام به ایران به وجود آمد که ناشی از عملکرد منفی مدعیان دروغین جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

عنایت و توجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام به ایرانیان و رفع تبعیض از موالی که در دوره‌ی خلفای پیشین رواج داشت، سبب می‌شد که ایرانیان روزه روز شیفته و شیدای اسلام راستین شوند؛ چنان که گفته شده است: «....پدران ما تا اسلام را نمی‌شناختند در برابر آن جنگیدند و چون شناختند در راه آن جنگیدند. این خود مایه‌ی سرافرازی است...»

۳. به اعتبار همین اسلام راستین، بر مبنا و محوریت

اهل بیت بود که پس از نهضت امام حسین علیه السلام، بسیاری از ایرانیان در سپاه مختار برای انتقام حضور داشتند و این اندیشه را به ایران و فراسوی منطقه‌ی مرکزی، همچون خراسان و طبرستان (مازندران) و... بسط دادند و بنی عباس با زیرکی از همین موج سود جست و امویان را برانداخت. پس از حضور امام هشتم علیه السلام و سایر سادات از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در خراسان، با عشق مردم ایران به خاندان نبوت که چشمه‌ی جوشان اسلام ناب بودند، گسترش اسلام به اوج خود رسید و پیش از حضور امام هشتم علیه السلام که دوره‌ی اختناق امویان بود، ایران بهترین مأمن خاندان رسالت بود. در دوره‌ی وقوع اختلاف و آشوب بین بنی امیه و بنی عباس که معاصر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بودند رابطه‌ی ایرانیان با چشمه‌های زلال دین و دانش برقرار بود و خردمندان و اندیشمندان ایرانی پیام اسلام را می‌گرفتند و در ایران به ترویج و بسط آن می‌پرداختند و با اندیشه‌های انحرافی و اختلاف انگیز تزریق شده از سوی دستگاه اموی و... مبارزه، و از عقاید راستین اسلام پاسداری می‌کردند و با بسیاری از شبهات که از سوی دستگاه حکومت برای نابودی اسلام بر اصول اعتقادات و کلام الهی وارد می‌شد برخورد علمی می‌نمودند و به آنها پاسخ می‌دادند.

بنابراین، از مهم‌ترین عوامل پایداری و گسترش اسلام در ایران عشق و علاقه‌ی مردم ایران به اهل بیت علیهم السلام است؛

چون در مناطقی که توسط امویان و عباسیان فتح شده بود پس از انقراض حکومت آنها اثری از دین اسلام برجا نماند. این خود بهترین دلیل بر ردّ نظریه‌ی «بسط و گسترش اسلام به زور شمشیر عمر» است؛ چون هرگاه دین در قلوب مردم رسوخ کرد و جزئی از فرهنگ و زندگی آنان شد هرگز رنگ نیستی و زوال نخواهد پذیرفت.

برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه کنید به:

خدمات متقابل اسلام و ایران.. شهید مطهری.

کارنامه‌ی اسلام دکتر زرین کوب.

اسلام ایرانیان و عمر بن خطاب، محمد عباس عطائی
اصفهانی.

جنایات عرب‌های مسلمان در ایران

شبهه: حمله اعراب مسلمان به ایران و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، تأثیرات عمیقی بر تاریخ ایران گذاشت. این حملات، که با هدف گسترش اسلام صورت گرفت، با جنایات و خشونت‌هایی همراه بود که در منابع تاریخی به آن‌ها اشاره شده است؟

در فضای مجازی و سایت‌های اینترنتی و بعضی شبکه‌های معلوم الحال ماهواره‌ای، غالباً پیرامون نحوه ورود اسلام به ایران، و اسلام آوردن ایرانیان، سخنانی مطرح می‌کنند و بر این عقیده‌اند که در فتح ایران، توسط سپاه اسلام، ایرانیان، با زور شمشیر و اجبار مسلمان شدند؛ این گروه، قصد دارند، اسلام را یک آئین تحمیلی بر ایرانیان بدانند و از علاقه و اشتیاق آنان، چشم‌پوشی کرده و نسخه‌پرد آن از جامعه ایران را بیچند، و بعد از آن که دست ایران و ایرانی از این نسخه‌هدایت خالی شد، افکار منحنی، پلید و نحس نظام سلطه را وارد، و نهایتاً ایرانی را برده‌ی برده‌داران مدرن کرده و ایران را ملک طلق آنها نمایند؛ (آنچنانکه تاریخ معاصر ایران، به وضوح گواه صادقی بر این نتیجه است).

آنها، فاتحان ایران را محکوم به وحشی‌گری، تجاوز به نوامیس و... کرده، و مغرضانه در پی تخریب آئین مقدس

اسلام هستند؛ با اینکه رفتار افراد و فاتحان - بر فرض پذیرفتن جنایات - ربطی به دین اسلام، که سراسر مهر و محبت، و عدالت است، ندارد.

غافل از اینکه، نمی‌فهمند، همین نسبت، بی‌احترامی بزرگی به شعور ایرانیان است؛ چرا که بر فرض، اسلام به زور تحمیل شده باشد، ۱۴۰۰ سال که زور و تحمیل وجود نداشته، چرا ایرانی (به جز خودتان و هم فکراتان) را اینقدر احمق تصوّر می‌کنید که نتوانسته‌اند، در طول این مدّت که اجباری در کار نبوده، دست از آن آیین اجباری بردارند!!؟

این احتمال که ایرانیان، با زور و از سر اجبار، اسلام را پذیرفته‌اند، سخنی نامعقول است؛ مگر می‌توان، ملّتی را برای همیشه، دچار تحوّل قلبی کرد، آن هم با زور شمشیر و اجبار؟! شاید بتوان انسان را با اجبار، تا مدّتی وادار بر انجام اعمال یا اظهار عقیده‌ای کرد، امّا در صورتی که جبر برداشته شود، دیگر معنا ندارد، شخص به آن رفتار ادامه دهد؛ در صورتی که ما می‌بینیم، ایرانیان حتّی پس از پیروزی بر بنی امیه - که با قیام ابومسلم خراسانی و جمعی از ایرانیان انجام شد - دست از اسلام برنداشتند، بلکه مبارزه آنها بخاطر این بود که بنی امیّه «اسلام» را به فراموشی سپرده است.

آری، به قول «ادوارد براون»، مورّخ انگلیسی: «مسلم است که قسمت اعظم کسانی که (در ایران)، تغییر مذهب

دادند، به طیب خاطر و به اختیار و اراده خود آنها بود؛ و پس از شکست ایران در «قادسیه»، فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی، پس از مشاوره، تصمیم گرفتند، به میل خود اسلام آورند، و به قوم عرب ملحق شوند؛ این عده، در تسخیر «جلولاء» به تازیان کمک کردند، و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضا و رغبت به اسلام گرویدند.

«اشپولر» نیز درست می‌گوید که: «تقریباً تمام ایرانیان، بدون اعمال زور و فشار خارجی قابل توجهی از طرف فاتحان، در مدت قرون اندکی به اسلام گرویدند».

نقش برجسته ایرانیان، در توسعه تمدن و علوم اسلامی و تدوین هزاران کتاب در این زمینه، گویای عشق و علاقه مضاعف این قوم به مکتب اسلام است؛ این عشق و ارادت ایرانیان سبب شد، تا این سرزمین، مهد اندیشمندان اسلامی شود؛ بیشتر دانشوران اسلام، ایرانی‌اند و مؤلفین «صاح سته» اهل سنت، و صاحبان «کتب اربعة» شیعه، همگی ایرانی هستند.

علاوه بر این، جای انکار نیست که ابو علی سینا، خوارزمی، ابوریحان بیرونی، محمد بن زکریای رازی، عمر خیام، از اندیشمندان ایرانی‌اند؛ برخاستن تعداد زیادی از محققان ایرانی مسلمان، نشان از تحوّل درونی، و نه زور و فشار اجتماعی است، زیرا با فشار نمی‌توان شاهد تحوّل و پیشرفت بود.

در نتیجه، می‌توان گفت ایرانیان، مکتب اسلام را با اختیار و با اشتیاق پذیرفتند، و طبق شواهد تاریخی، اکثر ایرانیان پس از گذشت مدّتی از فتح ایران، به اسلام گرویدند؛ به عبارتی ایرانیان کم‌کم و در طی چند قرن، پس از آشنایی با مکتب اسلام، به این آئین معتقد شدند.

در برخی از قسمت‌ها، مهاجمین، با رفتارهایی ناشایسته و به دور از آداب جهاد اسلامی، به فتح سرزمین ساسانی پرداختند، که این خود از عواملی بود که ایرانیان را از اعراب ناراضی می‌کرد و سبب تأخیر در ایمان حقیقی‌شان شد؛ در کتب تاریخ، به گوشه‌ای از این جنایات اشاره شده است؛ جنایاتی که هیچ سازگاری با دستورات اسلام ندارد و بر خلاف سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ برای مثال، کشتن رستم، یکی از فرماندهان ایرانی که تمایل خود را به اسلام نشان داد، طبق کدام دستور اسلام بود؟ آیا این دستور اسلام است که اسیران را بکشید آن‌هم با شمشیر و سلاح خودشان؟! آیا وادار کردن اسیری به کشتن اسیری دیگر، مورد تأیید اسلام است؟ آیا رفتار فاتحان بر طبق سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و هماهنگ با پیام آیه «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» بود؟ چه تفاوت آشکاری است، بین رفتار امیر المؤمنین علیه السلام با اسیران، که سبب نزول آیات قرآن می‌شود و بین رفتار دیگران که سبب دوری از قرآن و اسلام است.

تعلیمات رسول اکرم ﷺ، به تدریج در سپاه اسلام رنگ باخت و با انحرافی که امت اسلامی از تبعیت جانشین به حق پیامبر ﷺ، پیدا کرد، دنیاپرستی و توخشی عربی، در قالبی جدید نمایان شد و اسلام را همچون پوستین وارونه به تن کردند که شرح آن مفصل است.

قابل توجه، اینکه برخی از رفتارهای خشن و جنایات لشگریان خلفا، منحصر به فتح ایران نمی‌شود، بلکه در موارد دیگری نیز نقل شده است؛ در اواخر حکومت عثمان که مردم از او ناراضی شدند، عده‌ای از مصر به عنوان اعتراض به مدینه آمده بودند؛ عدد آنها بالغ بر دو هزار نفر بود، و به خاطر اطاعت از فرمان امام علی علیه السلام، و اعلام پشیمانی و توبه عثمان، راه بازگشت به مصر را پیمودند؛ بعد از سه روز، به مدینه بازگشتند و نامه‌ای را که از غلام عثمان در بین راه گرفته بودند، ارائه دادند؛ در آن نامه، عثمان به فرماندارش در مصر دستور داده بود که بعضی از سران معترضان را به دار آویزد! و برخی را شدیداً مجازات کند.

این رفتار خلیفه مسلمین بود! به راستی، آیا حاکمان اسلامی باید با مسلمین چنین رفتاری داشته باشند؟ آیا در حکومت اسلامی با معترضان چنین برخورد می‌شود؟ آن هم معترضانی که خلیفه به آنها وعده حل مشکلات را داده است و آنها نیز راهی دیارشان می‌شوند؛ حال اگر این حاکم اسلامی با غیر مسلمانان روبرو شود، چه خواهد کرد؟!

ایرانیان، پس از فتح کشورشان نیز شاهد اختناق و جنایات هولناکی از سوی خلفای بنی امیه و بنی عباس در سرزمین‌های اسلامی بوده‌اند؛ نمونه بارز این اختناق را می‌توان در حکومت عبدالملک و جنایات عمّالش مثل حجّاج دانست.

«مسعودی»، مورّخ مشهور می‌نویسد: «حجّاج، بیست سال فرمانروایی کرد و تعداد کسانی که در این مدت با شمشیر دژخیمان وی یا زیر شکنجه جان سپردند، صد و بیست هزار نفر بود و تازه غیر از کسانی بودند که ضمن جنگ با حجّاج به دست نیروهای او کشته شدند؛ هنگام مرگ حجّاج، در زندان مشهور وی (که از شنیدن نام آن لرزه بر اندامها می‌افتاد) پنجاه هزار مرد، و سی هزار زن زندانی بودند که شانزده هزار نفر آنها عریان و بی لباس بودند! حجّاج، زنان و مردان را یک جا زندانی می‌کرد و زندانهای وی، بدون سقف بود؛ از این رو، زندانیان از گرمای تابستان و سرما و باران زمستان در امان نبودند».

این وحشی‌گری و درندگی بعضی حکّام عرب کجا و احکام و دستورات اسلام کجا؟! بدیهی است که این جنایات هولناک از فرهنگ و دستورات اسلامی، به دور است و باید به پای اشخاص و حاکمان جور نوشته شود؛ در هر صورت، سلسله و تباری که، امام حسین علیه السلام یعنی فرزند پیامبرشان را با قساوت تمام و جنایات دردناک به شهادت می‌رسانند،

هیچ بعید نیست با مردم دیگر اینگونه رفتاری داشته باشند؛ اگر در طول تاریخ، نسبت به علویان و سادات ظلم‌هایی شده است که شنیدن آن غم انگیز است، چگونگی رفتار با مخالفینی که از علویان نبوده‌اند. و از آن بالاتر با ایرانیانی که به اعتقاد آنها انگ عجم بودن را هم بر خود داشتند، روشن است؛ در هر صورت، حاکمان جور برای رسیدن به اهداف خود از هیچ جنایتی فرو گذار نمی‌کنند؛ هر چند به نام اسلام حکومت نمایند؛ ولی نسلها باید بدانند، عمل حاکمان و جنایاتشان نه بر طبق دستورات اسلام بوده و نه به پای اسلام نوشته می‌شود؛ ایرانیان نیز این مطلب را به وضوح درک، و مسیرشان را از حاکمان جور جدا کرده و روز به روز خود را بیشتر، محتاج محبت و معارف اهل بیت علیهم‌السلام می‌دیدند.

به قول مرحوم محمدتقی ملک الشعرای بهار:

گرچه عرب زد چو حرامی به ما داد یکی دین گرامی به ما

گرچه ز جور خلفا سوختیم ز آل علی معرفت اندوختیم

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری

۲- کارنامه اسلام دکتر زرین کوب

۳- کتاب اسلام پژوهشی تاریخی، توسط موسسه دائره

المعارف بزرگ اسلامی



نوروز از منظر تاریخ و اسلام

نوروز به عنوان یکی از کهن‌ترین جشن‌های فرهنگی و تاریخی، در میان اقوام مختلف به ویژه ایرانیان جایگاه ویژه‌ای دارد. این جشن که با آغاز فصل بهار و تجدید طبیعت همراه است، نمادی از نو شدن، امید و زندگی است.

معنای جمله «هر روزتان نوروز، نوروزتان پیروز»

هر روزتان نوروز، نوروزتان پیروز به معنی چیست؟

امام علی علیه السلام در خطبه‌ی متقین نهج البلاغه، به این نکته توصیه می‌فرمایند که یکی از ویژگیهای پرهیزگاران، پیوند و ارتباط با ارحام و خویشاوندان است. با توجه به اهمیت این مسأله در اسلام و توصیه‌های فراوانی که در دستورهای دینی نسبت به این موضوع رسیده است، ایرانیان در عید نوروز به دیدار همدیگر می‌روند و تمام کینه و کدورت هارا از دل می‌زدایند و فرارسیدن سال نورا به یک دیگر تبریک می‌گویند و با گفتن جمله «هر روزتان نوروز و نوروزتان پیروز» برای دوستان و خویشاوندان خود آرزوی سعادت و خوشبختی و تندرستی می‌نمایند به گونه‌ای تمام روزهای سال همراه با به‌روزی و پیشرفت و موفقیت باشد.

در واقع منظور از هر روزتان نوروز این است که هر روزتان را اینگونه باشید که در نوروز هستید و به کارهای خیر اقدام کرده و خوش حال هستید و به صله رحم و دیدار از خویشاوندان ادامه دهید و احسان و اطعام کنید به خویشاوندان و این خواسته اسلام است که در سنت نوروز زنده شده و نوروز به سبب همین نزدیکی با سنت‌های دینی زنده مانده است و خواهد ماند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «شش عمل است که هرکس یکی از آنها را انجام دهد در روز قیامت به نفع او احتجاج خواهند کرد تا او را وارد بهشت کنند و به خداوند عرضه می‌دارند: خدایا این بنده‌ای است که در دنیا عمل مرا به جای آورده است. آن شش عمل عبارتند از: نماز، زکات، حج، روزه، ادای امانت و صله‌ی رحم.»

صحت تقارن نوروز با غدیر خم

شبهه: در صحیح ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام که متن آن حدیث چنین است: و یوم غدیر افضل الاعیاد و هو الثامن عشر من ذی الحجه و کان یوم الجمعة؛ (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۷ و ج ۹۷، ص ۱۱۰) نقل شده است که واقعه غدیر خم در ۱۸ ذی حجه که روز جمعه بوده، اتفاق افتاده است؟

برای پاسخ به این پرسش باید به چند نکته توجه داشت:

نکته اول؛ با بررسی سند این روایت می‌توان گفت، این روایت صحیح است. همچنین درباره ابن ابی عمیر و روایات او باید توجه داشته باشیم که وی از مشایخی است که علمای امامیه در صحت اخباری که از او روایت شده است، اجماع کرده‌اند. شیخ طوسی درباره طبقه سوم اصحاب اجماع می‌گوید: امامیه اجماع کرده‌اند که اگر رجال سندی تا اسماء یکی از افراد این گروه، شرایط صحت را دارا باشد، این حدیث صحیح است. نجاشی سبب اعتماد علمای امامیه به مراسیل ابن ابی عمیر را چنین بیان می‌کند: ابن ابی عمیر بعد از نابود شدن کتابهایش، از حفظ حدیث می‌گفت، لذا اصحاب ما به مراسیل وی اعتماد می‌کنند. شیخ طوسی در العُدّة در باب تعادل و تراجیح می‌گوید: اگر یکی

از راویان، خبر خود را با اسناد و دیگری با ارسال ذکر کرده باشد، در راوی خبر مُرسَل دقت می‌کنیم، هرگاه وی از کسانی باشد که فقط از ثقه نقل می‌کنند، این دو خبر بر یکدیگر ترجیح ندارند. از این روست که امامیه بین روایات محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی... با روایات مُسندی که دیگران نقل می‌کنند فرقی قائل نمی‌شوند.

نکته دوم؛ به نظر می‌رسد که تقارن عید غدیر با نوروز صحیح باشد. در پژوهشی در مورد تقارن عید غدیر و عید نوروز صورت گرفته آمده است: «پیامبر ﷺ بعد از سپری شدن ۳۵۲۴ روز از آغاز هجرت، در عید قربان سال دهم هجری برابر با ۱۰/۱۲/۱۹ شمسی و مطابق با ۱۰ مارس ۶۳۲ میلادی، مشغول مناسک حج بودند. ایشان به هنگام بازگشت از حجه الوداع در روز ۱۸ ذی حجه، در حالی که ۳۵۳۲ روز از آغاز هجرت گذشته بود، برابر با ۱۰/۱۲/۲۷ شمسی و مطابق با ۱۹ مارس ۶۳۲ میلادی، وقتی به نزدیک محل جحفه که «غديرخم» در آن قرار دارد، رسید، فرشته وحی از جانب پروردگار با این پیام نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛ مضمون آیه این است که ای رسول محترم! علی‌السلام را باید رسماً جانشین خود سازی، پیامبر ﷺ که در وسط قافله حجاج حرکت می‌کرد، طبق همین فرمان دستور فرمود که مردم فرود آیند، جلو رفتگان را فراخواندند، عقب ماندگان نیز رسیدند. آن

حضرت، مراسم خلافت را در محل مزبور، مقابل دیدگان و حضور قریب به صد هزار - طبق مشهور - از حجاجی که همراه او اعمال حج را به جا آورده بودند، به انجام رسانیدند، سپس فرمان دادند تا مردم با علی علیه السلام به عنوان «امیرالمؤمنین» بیعت کنند. (علامه شعرانی نوشته است: من از زیج هندی استخراج کردم که تحویل آفتاب به برج حمل در سال دهم هجری، چهارشنبه ۲۱ ذی حجه، سه روز پس از غدیر خم بود و جشن گرفتن پس از سه روز هم مناسب است). بنابراین، عید سعید غدیر با ایام نوروز کاملاً انطباق دارد، به ویژه که با «حرکت تقدیمی» نقطه اعتدال بهاری به پیشواز این عید سعید، وارد برج حوت شده است.

یکی از نویسندگان در این باره می نویسد: «مهم ترین رمز قداست نوروز، تقارن آن با روز غدیر خم می باشد. در میان اعیاد اسلامی هیچ عیدی به عید غدیر خم نمی رسد، چنانکه در احادیث فراوان بر آن تأکید شده است. علامه مجلسی از شهید اول نقل می کند که ایشان بدون واسطه از علامه سید مرتضی بهاء الدین علی بن عبد الحمید نسابه روایت کرده، با سلسله اسنادش از: «معلى بن خنيس» از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: روز نوروز همان روزیست که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز غدیر خم برای امیرمومنان علیه السلام پیمان گرفت و همگان بر ولایت او اقرار نمودند. تطبیق عید غدیر بر عید نوروز یکی از معجزات علمی

ائمه عليهم السلام می باشد. در زمان ما با وجود نرم افزارها به راحتی قابل اثبات است، اگر روز هجدهم ذیحجه الحرام سال دهم هجری را به نرم افزارها - مثلاً نرم افزار السیره النبویه - بدهیم، روز اول فروردین در می آید. این مطلب را علامه مجلسی بیش از سه قرن پیش با تلاش فراوان اثبات کرده، پس از ۵۳ صفحه تحقیق در ذیل حدیث شریف فرموده: ورود خورشید به برج حمل در سال دهم هجری با روز ۱۹ ذیحجه الحرام منطبق بود، ولی چون هلال ذیحجه در شب ۳۰ ذیعقده دیده نشد، اول فروردین با روز ۱۸ ذیحجه منطبق شد.».

البته باید توجه داشت که برخی با این نکته مخالف بوده و معتقدند پس از آنکه شرع مقدس اسلام سال قمری را معتبر دانسته و در هیچ جا اشاره ای به جشن نوروز ننموده و از عصر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا قرن ششم همه امامیه و عامه نوروز را عید مجوس می شمردند، صرف مقارنت روز غدیر با این روز فضیلتی برای نوروز نخواهد بود؛ خصوصاً که عرض شد که اوّل حَمَل و آغاز بهار در سال مزبور نیز با دو سه روز فاصله با عید سعید غدیر واقع شده بود. بگذریم از آنکه امروزه در میان عامه مردم، کسی نوروز را به عنوان بزرگداشت غدیر جشن نمی گیرد و عملاً اَحیاء آن، اَحیاء عید غدیر نیست.

در مجموع باید گفت با توجه به برخی نقل ها امکان تقارن

عید نوروز با عید غدیر ممکن است و طبق محاسبات نیز امکان وقوعی آن وجود دارد. البته ممکن است توقف سه روز در غدیر خم موجب این تقارن شده باشد.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. تقارن تاریخی غدیر خم با نوروز، محمدرضا شریفی؛

۲. نوروز در محاق فاطمیه، علی اکبر مهدی پور.

عید نوروز بدعت علمای شیعه در دین

مشروعیت دادن به نوروز توسط فقهای بدعت گذار باعث پدید آمدن بدعتی به نام نوروز شده است؟

برای پاسخ به شبهه فوق باید به چند نکته توجه داشت:

نکته اول: احکام فقهی برای نوروز در فقه شیعه، شامل آداب و احکامی مانند: غُسل، نماز و روزه مستحبی ذکر شده است؛ اساس و سند فقهی این احکام تا آنجا که تحقیقات نشان می‌دهد، فقط روایت معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام است که نخستین بار، شیخ طوسی آن را در حاشیه کتاب مصباح المتعجد و درباره دعا و زیارات و مستحبات نوشته و در مختصر مصباح شیخ نقل شده است.

اصل روایت چنین است: «عن المعلی بن خنیس عن مولانا الصادق علیه السلام فی یوم النیروز قال: اذا کان یوم النیروز فَأَغْتَسِلَ وَالْبِسَ أَنْظَفَ ثِيَابَكَ وَتَطَيَّبَ بِأَطْيَبِ طَبِيبٍ وَتَكُونَ ذَلِكَ الْيَوْمَ صَائِماً فَإِذَا صَلَّيْتَ النَوَافِلَ وَالظُّهْرَ وَالْعَصْرَ فَصَلِّ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ تَقْرَأُ فِي أَوَّلِ كُلِّ رَكَعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَعَشْرَ مَرَّاتٍ اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَفِي الثَّانِيَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَعَشْرَ مَرَّاتٍ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَفِي الثَّالِثَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَعَشْرَ مَرَّاتٍ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَفِي الرَّابِعَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَعَشْرَ مَرَّاتٍ

المعوذتين و تسجد بعد فراغك فى الركعات سجدة الشكر و تدعو فيها يُغْفَرُ لَكَ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً؛ از معلی بن خنیس از مولای ما امام صادق (علیه السلام) درباره روز نوروز نقل شده است که فرمود: هرگاه روز نوروز شد، غسل کن و پاکیزه‌ترین لباس هایت را بپوش و خود را به خوش‌بوترین عطرها خوش‌بو کن و این روز را روزه باش و آن‌گاه که نوافل و نماز ظهر و عصر را خواندی، چهار رکعت نماز بخوان؛ در رکعت نخست، سوره حمد و ده بار سوره قدر را و در رکعت دوم، سوره حمد و ده بار سوره کافرون را و در رکعت سوم، سوره حمد و ده بار سوره توحید را و در رکعت چهارم سوره حمد و ده بار سوره ناس و سوره فلق را بخوان و پس از آن، به سجده شکر رو و دعا کن که گناهان پنجاه سال بخشوده می‌شود».

بسیاری از فقها پس از شیخ طوسی در مصباح به پیروی از او در بیشتر کتاب‌های فقهی‌شان به غسل و نماز و روزه نوروز در ردیف غسل‌ها، نمازها و روزه‌های مستحبی توجه کردند و در مقام اشاره به مستند آن نیز، همین حدیث معلی بن خنیس را یادآور شدند.

ابن ادريس حلی در السرائر الحاوی فتحریر الفتاوی، ابن سعید حلی در الجامع للشرائع، علامه حلی در قواعد الاحکام و منتهی المطلب، شهید اول در الدروس و الذکری و اللمعه، ابن فهد حلی در المذهب البارع، شیخ بهائی در جامع عباسی و حبل المتین، علامه مجلسی در بحار الانوار و زاد المعاد،

شیخ بحرانی در الحقائق، فاضل هندی در کشف اللثام، شیخ جعفر کبیر در کشف الغطاء، فاضل نراقی در مستند الشیعه، محمد حسن نجفی در جواهر الکلام، شیخ اعظم انصاری در کتاب طهارت، حاج آقارضا همدانی در مصباح الفقیه، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در عروة الوثقی و حاشیه نریمان و شارحان عروه و بسیاری از فقیهان و مراجع تقلید عصر به این مسئله پرداخته‌اند.

نکته دوم: نفی شبهه نامشروعیت نوروز است؛ از روزی که بحث اعمال و احکام روز نوروز در فقه شیعه مطرح شد و فتوا به استحباب آن مورد قبول مشهور فقها قرار گرفت، هیچ‌کس از محدثان و مجتهدان که رأی و نظرش قابل اعتنا باشد، بحث مخالفت با نوروز و یا شبهه نامشروعیت آن را مطرح نکرده است.

اگر سخنی دارند، در این باره است که روایت معلی بن خنیس مرسل و ضعیف است و نمی‌تواند مستند حکم شرعی قرار گیرد و بعضی، با استفاده از قاعده تسامح در ادله سنن پاسخ داده‌اند و بعضی، از راه احتمال مطلوبیت و قصد رجاء پیش آمده‌اند؛ به هر حال، اگر بنا بود، ماندگاری و برگزاری نوروز و مراسم و آئین‌های آنها به دلیل تعلّق داشتنش به ایران باستان و زرتشتیان، خلاف شریعت باشد و یا برگزاری مراسم آن، زنده نگاه داشتن شعائر کفار، همانندی به مجوسی‌ها، ترویج و تقویت شرک و آتش پرستی

و فساد و فحشا و تضعیف توحید و ارزش‌های اسلامی و انسانی به شمار آید، در طول تاریخ هزارساله فقه با وجود این همه حساسیت و دغدغه‌های فقه‌ها باید به جای پرداختن به اشکال‌های سندی برای استحباب اعمال نوروز به اصل نامشروعیت این آیین می‌پرداختند.

جالب است، وقتی صاحب حدائق با فتوا به استحباب غسل نوروز مخالفت می‌کند و در مطالب ابن فهد حلی در بیان فضیلت نوروز اشکال می‌کند، احکام شرعی را با این‌گونه احتمال‌ها و مطالب استحسانی و ذوقی اثبات شدنی نمی‌شمارد، و آن‌گاه هیچ اشاره‌ای به مخالفت با نوروز نمی‌کند.

گفتنی است ما نیز در صدد اثبات این روایت و مستحب دانستن غسل و نماز و روزه نوروز به استناد روایت معلی بن خنیس و یا به کمک قاعده تسامح در ادله سنن نیستیم و روایت را برای اثبات چنین حکمی ناتمام و ناتوان می‌دانیم و در نهایت انجام اعمال نوروز را به امید ثواب و به قصد رجاء روا می‌دانیم؛ لذا در جریان تعارض میان روایت ابن خنیس با روایت ابن شهر آشوب مبنی بر نفی مشروعیت نوروز هر دو را فاقد اعتبار می‌دانیم و تعارض میان «لاحجّت» با «لاحجّت» را بی‌معنا می‌دانیم و تلاش صاحب جواهر و شیخ انصاری را مبنی بر تقویت و تقدیم روایت ابن خنیس بر روایت ابن شهر آشوب، به دلایلی چون شهرت روایت اول و احتمال تقیه و در روایت دوم ناتمام می‌دانیم.

غرض، توجه به این واقعیت است که در میان این همه فقهای دقیق از ابن ادریس صاحب السرائر و علامه و شهید اوّل و شهید دوم تا به امروز هیچ فقیه فرزانه‌ای شبیه تشبه به کفار، تعظیم شعائر کفار و یا خلاف شریعت بودن نوروز را برای ردّ آن مورد استدلال قرار نداده است و اگر بزرگانی از فقهای برجسته - با تقدّس مثال زدنی مانند ابن فهد حلّی - با ارائه بحث مفصلی درباره تعیین روز نوروز، تصریح کرده که «یوم النیروز یوم جلیل القدر»؛ هیچ فقیهی او را احیاگر سنت مشرکان - که در تضاد با اهداف و مقاصد شریعت است و یا مخالفت با دلیل و مدرکی است - نمی‌داند؛ در حالی که وقتی به بحث نماز و روزه در روز عاشورا می‌رسند، تمام آن اخبار را ساختگی قلمداد نمودند و روزه آن روز را مورد اشکال قرار دادند؛ به دلیل آنکه بنی امیه، اقدام به ساخت اخبار دروغ مبنی بر فضایل روز عاشورا نمودند و برای آن روز، فضائلی چون نماز، روزه و صله رحم و... جعل کردند. اگر قرار بود، در اعمال نوروز شبیه و شائبه تشبه به دشمن و یا احتمال تقویت جبهه مخالف و مانند آن وجود داشته باشد، به یقین ابراز مخالفت می‌کردند.

نکته سوم: تعامل اسلام با دیگر فرهنگ‌ها است؛ تعیین موضع اسلام و نحوه برخورد دین با عادت‌ها، آداب، رسوم و فرهنگ ملت‌های مختلف جهان از موضوعات مهم اجتماعی و فرهنگی است که در روزگار ما تحقیقی جدّی و

همه جانبه می‌طلبد.

هر دانش، فرهنگ و برنامه و ابزار و سازکاری که در راستای رسالت الهی و انسانی جامعه باشد و استفاده از آن در تضاد با مقاصد شریعت نباشد و زیان و خطری را برای هویت دینی، استقلال فرهنگی در پی نداشته باشد و دلیل خاص شرعی بر منع آن وجود نداشته باشد، مورد قبول و تأیید اسلام است و یا دست‌کم اسلام با آن مخالفتی ندارد.

عناصر سازنده و سازگار با نیازهای بشر مانند طب، هندسه، هیئت، نجوم، فلسفه، صنعت، تکنولوژی، آداب و رسوم جالب و آموزنده که متعلق به نوع بشر است و نژاد، زبان، آب و خاک و حتی دین و مذهب در آن لحاظ نشده، با فرض آنکه دلیل معتبر شرعی یا عناوین ثانویه‌ای -مانند تشبّه و خودباختگی و حقارت در برابر اجانب و دشمنان- بر مخالفت آن نباشد، مورد تأیید اسلام است؛ خواه میراث و یادگار روم، یونان و ایران باستان باشد و یا از فرآورده‌ها و تولیدات تمدن جدید غرب و اروپا به شمار آید.

اسلام، سنت شکن و تجدّدزده و منحصرنبوده و مخالفتی با تجدّد و تمدن ندارد؛ اسلام، دین عقل، منطق، علم، ترقّی، تقدّم و تمدن است و هرچه را در راستای تعالی و ترقّی، سعادت و سلامت انسان و جامعه انسانی باشد، با سماحت و سهولت به رسمیت می‌شناسد و با آنچه جمود، جهل،

تحجّر، شرک، بت پرستی، خرافه، انحراف، فساد و منکرات باشد، با کمال صراحت و به دور از هرگونه ملاحظه و مخفی کاری مخالف است.

عدم مخالفت اسلام با آن دسته از آداب، سنن و فرهنگ‌های پسندیده پذیرفته شده در میان ملّت‌ها و حساسیت نشان ندادن به آنچه بی‌زیان و ضرر است - مانند زبان، خط، گویش و نوع پوشش و یا تأیید و پذیرش آن‌ها - به هیچ وجه به معنای تأثیرپذیری از فرهنگ‌ها و موضع انفعالی نیست، بلکه این گونه موضع‌گیری‌های واقع‌بینانه - مبتنی بر خرد و منطق و استوار بر سماحت و سهولت - و دوری از تعصّب‌های بی‌جا و بی‌مورد، دلیل قوّت و باعث سرعت و گسترش روزافزون اسلام بوده و اسلام را دینی جاودانه، جامع، جهانی، پرجاذبه و ماندنی ساخته و عالی‌ترین نوع تأثیرگذاری و فرهنگ‌سازی را در سطح جهانی داشته است؛ تنگ نظری، تعصّبات خشک و بی‌مورد، منطقه‌ای و قومی فکر کردن، سیاست بسته و نفی تعامل و ارتباط با دیگر ملّت‌ها به دور از ساحت قدس اسلام است؛ آیات قرآنی، سیرت و سنّت پیامبر اسلام ﷺ، و زندگی پیشوایان دین علیهم‌السلام، گواه این حقیقت است.

نکته چهارم: اسلام به آداب و رسوم رایج در میان ملل مختلف احترام گذاشته است؛ امام علی علیهم‌السلام، خطاب به مالک اشتر با عنوان والی مصر - سرزمینی تاریخی و کهن که تمدن‌ها،

حکومت‌ها و فرهنگ‌های بسیار دیده-درباره نحوه برخورد با آداب و رسوم رایج در میان مردم آن دیار چنین نوشته است: «وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صَدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلُفَّةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةَ تَضَرَّبَ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا؛ قَانُونِ پسنديده‌ای را که مورد عمل پیشینیان بوده و هم‌بستگی مردم را در پی داشته و امور اجتماعی مردم بر محور آن سامان یافته است، نقض نکن و قانونی را که به سنت‌های پسنديده گذشتگان زیان برساند، ایجاد نکن که در این صورت پاداش و ستایش مردم برای بنیان‌گذاران آن سنت‌ها و بارگناه سنت‌شکنی برای تو خواهد بود».

نکته پنجم؛ تأیید از سنت‌های جاهلیت است، چنانکه در روایتی، رسول خدا ﷺ به امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «یا علی! عبدالمطلب در عصر جاهلیت پنج سنت را پایه‌گذاری کرد که در اسلام مورد تأیید قرار گرفت: ۱. ازدواج فرزندان را با زنان پدرانشان حرام کرد. ۲. از گنجی که یافته بود، یک پنجم (خمس) آن را صدقه داد. ۳. پس از حفر چاه زمزم آن را (سقایة الحاج) نام‌گذاری کرد. ۴. دیه و غرامت کشتن یک انسان را صد شتر قرار داد. ۵. طواف به دور خانه خدا را هفت (شوط) قرار داد. همه این سنت‌های پسنديده که توسط عبدالمطلب پایه‌گذاری شد، در اسلام به رسمیت شناخته شده و مورد تأیید و تأکید قرار گرفت.

باید این گونه برخورد‌های واقع بینانه و استوار بر سماحت و سهولت را به منزله بحثی پایه و اصل کلی از مختصات و جامعیت اسلام و از افتخارات این آیین کامل الهی به حساب آورد؛ شهید مطهری در این باره نوشته است: از جامعیت اسلام است که نسبت به بسیاری از امور دستور نداشته باشد و مردم را آزاد بگذارد؛ یک سلسله آداب و رسوم میان مردم هست که اگر آن‌ها را انسان از طریق مثبت انجام بدهد، نه جایی خراب می شود و نه جایی آباد و اگر ترک هم بکند، همین طور.

با روشن شدن موضع اسلام در برخورد با فرهنگ و سنت های رایج در میان اقوام مختلف جهان چه پیش از اسلام و چه پس از اسلام، سنت دیرپای نوروزی را به منزله آیینی باستانی و ملی در ایران باید بررسی کرد و نظر اسلام را درباره آن جویید؛ آیا آیین و جشن های نوروز - همراه با جنبش طبیعت، خانه تکانی، نوپوشی، اظهار نشاط و شادمانی، استفاده از بوی خوش، پخش نقل و شیرینی، دید و بازدیدها، دادن هدایا، فراموش کردن قهر و کینه ها، برقراری صلح و آشتی با دوستان، عفو و بخشودگی زندانیان و... - ترویج و تقویت بی دینی، شرکت و بت پرستی بوده و در تضاد با ارزش های انسانی، باعث رونق جهل و خرافات است و یا آنکه دلیلی معتبر از کتاب و سنت بر مخالفت با نوروز و نامشروعیت آن در دست است و یا تشریع و افتراء و دخالت و تصرف در حوزه دین و احکام الهی است؟

مخالفت با نوروز صرفاً به دلیل قدمت تاریخی و ریشه در ایران باستان و عهد زرتشتیان داشتن، همانند مخالفت با زبان فارسی و مخالفت با طب و فلسفه به دلیل تعلق آن به ایران و زردشتیان، روم و یونان؛ مخالفت با صنعت و تکنولوژی به دلیل تعلق آن به غرب و اروپا و... است. مادامی که دلیل معتبری برای مخالفت در دست نباشد، این کار سبب غیرمنطقی و نامعقول و بد جلوه دادن حقیقت دین در دید جهانیان بوده و با مصالح شریعت و امور اسلامی ناسازگار است.

بنابراین، در صورتی که دلیل معتبری بر مخالفت شریعت با نوروز در دست نباشد و بر این آیین باستانی و ملی، آثاری چون بدعت، تشریع، تشبّه به دشمن، شرک، فساد و تضاد با ارزش‌ها مترتب نگردد، مقتضای اصول و قواعد کلی اسلامی و موازین فقهی و اصولی، بی‌اشکال بودن برگزاری مراسم نوروزی است و به صرف اینکه سنتی کهن و متعلق به ایران باستان و عهد زرتشتیان است، نمی‌توان با نام دین به مخالفت با آن برخاست و آن را نامشروع اعلام کرد.

پس در مجموع باید گفت:

اول: بنا نیست کسی عید نوروز را جزء اعیاد اسلامی و یا مذهبی بشمرد، بلکه آن را با عنوان عید ملی مطرح می‌کنند و ثانیاً سخن از تأیید نیست، بلکه بحث در این است که آیا

شرع، مخالفتی با آن دارد یا نه؟ و بر حکم به خلاف شرع و بدعت بودن نوروز، مخالفت شده و نیاز به دلیل است.

دوم: اگر مقصود آن است که انجام این برنامه‌ها به نام دین و با انتساب به اسلام باشد، ممنوع است؛ اما اگر مقصود، آیین‌های نوروزی به عنوان بومی و ملی است، از قبیل خانه‌تکانی، نوپوشی، دید و بازدید، دادن هدیه، صلح و آشتی و اظهار سرور و شادمانی، بدیهی است که این‌گونه امور جزء عبادات محسوب نمی‌شود، تا توقیفی بوده و نیازمند اجازه شرع مقدّس باشند.

سوم: اگر مقصود اعمالی مانند غسل، نماز و روزه است، البته اینها توقیفی و نیازمند به اجازه و دلیل شرعی است و کسانی که به استحباب این اعمال فتوا داده‌اند، به روایت معلّی بن خنیس به ضمیمه قاعده تسامح در ادّله سنن و باب رجاء مطلوبیت و قصد رجاء استناد کرده‌اند. همچنین در حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است که اعیاد مبعث و غدیر و فتح مکه و فرود کشتی حضرت نوح با نوروز متقارن بودند.

در رابطه با این حدیث، فردی بیان کرده که: «در مورد حدیثی که از امام صادق علیه السلام ذکر شده است فاصله مناسبت‌ها با هم باید مضربی از ۳۶۵ باشد تا هر چهار مورد در نوروز واقع شوند (البته با اندکی خطا به خاطر عدم قطعیت

در ۳۶۵ روز شمسی یا ۳۵۵ روز قمری یا ایام ماه‌های قمری). با محاسبات من این اختلاف بسیار بیشتر از آن است که به خطاهای ذکر شده بتوان ربط داد و عملاً تقارن سه مناسبتی که تاریخ آنها معلوم است نمی‌تواند وجود داشته باشد تا بتوان این تقارن را در نوروز دانست. لذا منطق این حدیث را نمی‌توانم درک کنم.»

به نظر می‌رسد روایت یا روایاتی که از امام صادق علیه السلام در خصوص وقوع برخی از حوادث مهم در روز نوروز نقل شده از اعتبار چندانی برخوردار نباشد. در این روایات علاوه بر این که اشاره شده عید مبعث، عید غدیر، فتح مکه و فرود آمدن کشتی نوح در نوروز بوده، هم چنین اشاره شده روز نوروز، روز نزول جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، روز بیعت مردم با علی علیه السلام، روز ارسال علی علیه السلام توسط پیامبر به وادی اجنه، روز پیروزی علی علیه السلام بر اهل نهروان، روز ظهور قائم و... خواهد بود. به نظر می‌رسد با توجه به وقوع برخی از این حوادث در صدر اسلام که تاریخ آن‌ها هم معلوم است، نمی‌توان هم زمانی این قضایا با عید نوروز را اثبات کرد. قبل از این که يك مورد از تناقضات این احادیث را ذکر کنیم، باید به این نکته اشاره شود که این روایات در هیچ يك از منابع معتبر روایی شیعه همانند: کافی، تهذیب، استبصار و... ذکر نشده‌اند. و این گونه هم نیست که هر روایتی در بحارالانوار آمده باشد، صد درصد موثق و درست باشد.

شاید بتوان موارد متعددی را ذکر کرد که این حوادث با نوروز هم خوانی نداشته‌اند؛ به عنوان نمونه، تمامی منابع تاریخی و غیر تاریخی، واقعه فتح مکه را در سال هشتم هجری و در ماه رمضان دانسته‌اند. برخی از منابع این فتح را در سیزدهم این ماه و برخی دیگر در بیستم آن ذکر کرده‌اند. از طرفی شکی نیست که واقعه غدیر خم در هیجدهم ذی الحجه سال دهم هجری بوده است. به فرض که بگوییم فتح مکه در عید نوروز بوده، این سخن به این معناست که فتح مکه در سیزدهم یا بیستم ماه رمضان سال هشتم هجری و در نوروز اتفاق افتاده است. همه می‌دانیم که سال‌های شمسی ده یا یازده روز از سال‌های قمری بیشترند. بنابراین با توجه به این که غدیر خم دو سال بعد اتفاق افتاده، می‌بایست قاعدتا در ماه شوال اتفاق بیفتد اما همان گونه که بیان شد، شکی نیست که این واقعه در ماه ذی الحجه بوده است. بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به تناقضات تطبیق وقایع برهم، نتوان هم زمانی این وقایع را در نوروز به اثبات رساند.

فلسفه و تاریخچه سیزده بدر

شبیه: درباره فلسفه سیزده بدر و تاریخچه آن توضیحاتی بدهید؟

یکی از مراسمات باستانی مربوط به جشن نوروز، آتش افروزی‌های شب چهارشنبه آخر سال است که از دیر زمان از نیاکان ما بر جای مانده است. در روزگار باستان، آتش مظهر فروغ ایزدی بود. از این رو مقدس‌ترین و نخستین عنصر از عناصر چهارگانه طبیعت بود و در گاه‌شمار آریایی در زمره روزها و ماه‌های گرامی سال بوده، و جشن‌های ویژه داشته است. مانند: آذرچشن، آبان چشن یا چشن سده.

آیین پیادداشتن چهارشنبه سوری تقریباً در میان تمام مردم ایران مشترک است. غیر از آتش افروزی - که تمام نقاط این مرز و بوم مشترک است -، آیین‌های دیگری نیز در این شب، بر پا داشته می‌شود. از قبیل کوزه شکستن و آجیل مشکل گشا و فال گوش و گره‌گشایی و فال گرفتن با کوزه....

در مورد افروختن آتش در چهار شنبه سوری روایت‌های مختلف ذکر شده است. از جمله این که چون شب چهارشنبه آخر سال به نحوست در احادیث یاد شده و آتش که نماینده فروغ یزدان و پاک کننده هر پلیدی است، از این جهت آتش می‌افروزند که تمام نحوست و پلیدی‌ها را از بین ببرد.

در مورد تاریخچه سیزده بدر هم گزارش‌های تاریخی مختلف وجود دارد. یکی این است که در باورهای مردم ایران باستان، کیومرث آغاز آفرینش است، طبق آنچه ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه گفته است، مشیه و مشیانه که پسر و دختر دوقلوی کیومرث بودند در روز سیزده فروردین به وسیله گره زدن دو شاخه با هم ازدواج کردند.

گزارش دیگر در مورد تاریخچه سیزده بدر این است که: همان طور که پیشینه جشن نوروز را از زمان جمشید می‌دانند، درباره سیزده بدر هم روایت است که جمشید، شاه پیشدادی، روز سیزده نوروز را در صحرای سبز و خرم خیمه و خرگاه بر پا می‌کند و چندین سال متوالی این کار را انجام می‌دهد که در نتیجه، این مراسم در ایران زمین به صورت سنت و آیین درمی‌آید و ایرانیان از آن پس سیزده بدر را بیرون از خانه در کنار چشمه‌سارها و دامن طبیعت برگزار می‌کردند. اما برای بررسی سابقه جشن سیزده بدر از روی منابع مکتوب، تمامی منابع مربوط به دوران قاجار می‌باشند و گزارشی به برگزاری سیزده بدر در فروردین یا صفر داده‌اند، از همین رو برخی پژوهشگران پنداشته‌اند که این جشن بیش از یکی دو سده دیرینگی ندارد. اما با دقت بیشتر در می‌یابیم که شواهدی برای سابقه این جشن وجود دارد. یکی از شواهد، گسترش بسیار، تنوع و گوناگونی شیوه‌های برگزاری این جشن اشاره می‌کند که بر پایه قواعد مردم شناسی

و فرهنگ عامه، هر چقدر دامنه گسترش باوری فراخ‌تر و شیوه‌های برگزاری آن متفاوت‌تر باشد، نشان دهنده سابقه بیشتر آن است.

هم چنین مراسم مشابه‌ای که به موجب کتیبه‌های سومری و بابلی از آن آگاهی داریم، آیین‌های سال نو در سوم با نام «زگموگ» و در بابل با نام «آکیتو» دوازده روز به درازا می‌کشیده و در روز سیزدهم جشنی در آغوش طبیعت برگزار می‌شده. بدین ترتیب تصور می‌شود که سیزده بدر دارای سابقه‌ای دست‌کم چهارهزار ساله است.

آموزنده‌ترین قسمت این جریان تاریخی، گذشتن سیاوش از خرمن آتش به منظور برائت از اتهام و اثبات بی‌گناهی بوده است. آثار و علائم اندکی که از جریان تاریخی فوق بر جای مانده، نشان می‌دهند که سیاوش در پایان سال ۱۰۱۳ پیش از میلاد که برابر با روز چهارشنبه بوده، به دستور افراسیاب کشته شد و یک روز پس از کشته شدن سیاوش، فرزند وی، کیخسرو، در روز پنج‌شنبه، یکم فروردین سال ۱۰۱۲ پیش از میلاد در توران متولد شد و چون در آیین زرتشتی مراسم سوگواری در رسای مردگان جایز نیست، پارسیان زرتشتی در آخرین شب چهارشنبه پایان سال از آتش می‌گذشتند تا خاطره سیاوش به منظور دفاع از عفت و پاکدامنی، جاودان باقی بماند.

درباره نرفتن به سیزده بدر برخی براین باورند که نحس است؛ اگر کسی رفتن به سوی طبیعت را به نیت این که روز ۱۳ نحس است و نباید در خانه ماند، انجام دهد، این عمل هیچ گونه اساس و مبنایی دینی ندارد و تعریف خرافه شامل آن می‌شود. اما با توجه به این که الآن در کشور ما، روز سیزده فروردین به عنوان روز طبیعت اعلام شده و مردم صرفاً به خاطر رفتن به طبیعت از خانه خارج می‌شوند، بدون اشکال است به شرط اینکه کارهای خلاف شرع و عرف و ناهنجار اجتماعی اعم از تضییع حقوق مردم و طبیعت انجام ندهند؛ در آخر نتیجه گرفته می‌شود که آنچه دین اسلام با آن مخالفت می‌کند، گناه و سنت‌های باطل و بیهوده است و در اصل عید و عید گرفتن اشکالی نیست.

با این همه، اشکالات و خرافاتی نیز در این باره وجود دارد، چنانکه آتش روشن کرده از روی آن می‌پرند و می‌گویند سرخی تواز من، زردی من به تو.

ظاهراً مفهوم این جمله این است که گوینده سخن آرزو می‌کند گونه هایش سرخ باشد؛ یعنی تندرست و سلامت باشد. چون سرخی گونه‌ها علامت پرخونی بدن و سلامتی است؛ اما زردی بدن علامت و نشانه بیماری است؛ لذا گوینده آرزو می‌کند زردیش برود به آتش و سرخی آتش به جسم او برود.

البته اینها خرافه‌ای بیش نیست که مردم با پریدن از روی آتش در چهارشنبه سوری گویند؛ چون غالباً سلامتی بدن به اختیار انسان است. اگر غذای سالم و بهداشتی بخورد و مراعات بهداشت کند بدن سالم است اگر نه، سالم نخواهد بود؛ با پریدن از روی آتش و گفتن این خرافات، این مسائل درست نمی‌شود. بلکه با مراقبت و رفتارهای درست بهداشتی این آرزوها محقق می‌شود.

تعریف بدعت: بدعت طریقه‌ای ساختگی در دین است که با طریقه و احکام دینی مشابهت دارد و هدف از درپیش گرفتن آن، مبالغه در تعبد در برابر خداوند عزوجل است.

تعریف خرافه: به عقیده‌های پوچ و داستان‌های دروغ و سخنان بیهوده و باطل که به طور کلی خلاف عقل و برهان باشد.

با توجه به اینکه الآن در کشور ما هیچ کس چهارشنبه سوری را به عنوان طریقه‌ای در دین بر پا نمی‌کند، تعریف بدعت شامل آن نمی‌شود. پس چهارشنبه سوری یقیناً بدعت نیست. اما با توجه به این که آتش افروزی و پرتاب ترقه و عبور از روی آتش و گفتن این جمله که زردی من از تو و سرخی تو از من، فقط با استناد این که گذشتگان انجام می‌دادند، ما هم انجام می‌دهیم، هیچ گونه مبنای عقلانی و شرعی ندارد و عملی بیهوده و باطل است، پس تعریف خرافه شامل آن می‌شود.

اما در مورد سیزده بدر، با توجه به این که مردم الان این عمل را رفتن به سوی طبیعت به عنوان طریقه‌ای در دین انجام نمی‌دهند، پس سیزده بدر، بدعت نمی‌باشد و تعریف بدعت شامل این هم نمی‌شود. اما اگر رفتن به سوی طبیعت را به عنوان این که روز ۱۳ نحس است و نباید در خانه ماند، عملی است که هیچ گونه اساس و مبنایی ندارد و تعریف خرافه شامل آن می‌شود. اما با توجه به این که الان در کشور ما، روز سیزده فروردین به عنوان روز طبیعت اعلام شده و مردم صرفاً به خاطر رفتن به طبیعت از خانه خارج می‌شوند، این کار، بدون اشکال است.

گفته شده سبزه وقتی کاشته می‌شود، آرزوهایی باید کرد؛ با رویش سبزه و رسیدن آنها به آب، این آرزوها نیز به آب می‌رسند و آب، آرزوها را به آنجا که بایسته است می‌رساند؛ این آداب و سنن ایرانیان است. در روایات اسلامی نیز وارد شده هرگاه حاجتی داشتید آنرا به کاغذی نوشته و نام یکی از نوابان امام زمان (عج) - آخرین نایب باشد بهتر است - روی کاغذ بنویسید و آنرا بر آب جاری بیندازید تا به دست امام برسد؛ لذا می‌توان گفت سبزه نیز مانند آن نامه‌ای است که از کشت تا بلوغ مورد توجه خداست و خداوند است که از رازها و نهان‌ها آگاه و حاجت‌ها را می‌دهد؛ اگر از این عمل تفسیر الهی شود، چیز خوبی است؛ و اگر تفسیر غیر الهی شود و سبزه را عامل موثر در رسیدن به آرزوها بدانند؛ درست نیست و خرافات

است؛ قصد و نیت این باشد که خدا سبب ساز و همه آرزوها
پیش پروردگار است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. جشن نوروز و چهارشنبه سوری و سیزده بدر، مجموعه
دوازده متن سخنرانی، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
۲. جشن‌ها و آیین‌های ایرانی، ترجمه محمود رضا افتخار
زاده، انتشارات مدبر.



اسلام دین عرب

این نظر که اسلام دین عرب است، یک برداشت نادرست است. اسلام به عنوان یک دین جهانی معرفی شده است که پیامبر آن، محمد بن عبدالله، برای هدایت تمام بشریت مبعوث شده است. اگرچه اسلام در شبه جزیره عربستان ظهور کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قوم عرب بود، اما رسالت او جهانی بود و برای تمام انسان ها، فارغ از نژاد یا قومیت، در نظر گرفته شده است.

عرب بودن پیامبر و امامان

این که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله عرب بود، به این حقیقت بر می گردد که مجموعه علل و عوامل سنت هدایت عمومی خداوند برای بشریت اقتضا می کرد که آخرین پیامبر در منطقه حجاز که منطقه ای عرب نشین است، ظهور پیدا کند؛ همان گونه که این سنت می طلبید در چند هزار سال قبل، پیامبری در منطقه فارس زبان یعنی ایران، ظهور پیدا کند یا پیامبران گوناگون در مناطق عالم که به زبان های عبری یا سریانی و... تکلم می کردند، ظهور پیدا کنند.

از آنجا که قاعده و مبنای تأثیر نتیجه بخشی بعثت هر پیامبری می طلبید که خداوند برای همان قوم و منطقه،

فردی از بین خودشان و به زبان خودشان را مبعوث نماید- چنان که در قرآن تصریح شده: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»؛ «ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم، تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد»- لازم بود که پیامبر منطقه عرب نشین نیز عرب باشد و به همین دلیل پیامبر جهانی که در آخرین مرحله ارسال نبوت مبعوث شد، منطبق با همان منطقه بعثت، عرب زبان بود.

اما این مسأله هیچ ربطی به نگاه عمیق و دقیق انسانی

اسلام به ارزش و اعتبار هر انسان بر اساس عملکرد و ایمان و رفتار او ندارد؛ چنان که خود بزرگان دین اسلام بارها و بارها به این حقیقت تأکید، و تصریح نموده‌اند که در نزد خداوند نژاد و قوم و قبیله و تیره و مانند آن ارزش و اعتبار نیست و مهم ایمان و تقوا و ارزش‌های والای انسانی در وجود هر انسان است.

چنان که امام سجاد در جواب کسی که به حسب و نسب آن حضرت اشاره کرده بود، فرمودند: «این حرف‌ها را رها کن... خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَ أَحْسَنَ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَ خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَ لَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا؛ خداوند بهشت را آفریده برای بنده مطیع و نیکوکار، گرچه غلامی سیاه باشد و جهنم را آفریده برای هر که معصیت کند، گرچه از اولاد قریش (اشراف زاده) باشد».

جالب آن است که از گذشته‌های دور تا کنون ایرانیان و مردم عجم دارای همین نگاه انسانی و بی‌تعصب بودند و همواره در جستجوی حقیقت گام برمی‌داشتند، نه تعصبات کور کورانه نژادی که اعراب جاهلی داشتند و به همین جهت در قرآن خطاب به اعراب گفته شده: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾؛ «هر گاه ما آن را بر بعضی از عجم [غیر عرب]‌ها نازل می‌کردیم * و او آن را بر ایشان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند».

در توضیح این آیات در روایات آمده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر قرآن بر عجم نازل می شد، عرب به آن ایمان نمی آورد، ولی بر عرب نازل شد، عجم ایمان آورد، این فضیلتی است برای عجم»؛ پس، ارزش و افتخار ما ایرانیان آن است که هم بزرگانی چون سلمان فارسی در صدر اسلام با جستجوی مناطق مختلف عالم و تحقیق و تفحص بسیار در نهایت، حقیقت را در اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله، و اهل بیت علیهم السلام، یافتند و آزادانه به این دین مبین گرویدند و بعد نیز توده مردم ایران آزادانه اسلام را پذیرفته و بر آن گردن نهادند.

بر این اساس، محبت و ارادت ما به اهل بیت علیهم السلام، حتی به بزرگانی چون جناب سلمان فارسی، نه از باب عرب یا عجم بودن آن ها بلکه به دلیل ارزش و مقام ذاتی، انسانی و ایمانی آن ها است؛ به همین جهت بوده که غالب انسان های پاک نهاد و با فضیلت از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، به سمت ایران هجرت کرده و در بین این مردم فضیلت شناس و حقیقت بین، زندگانی کرده و از دنیا رفته اند.

وضعیت ایران پیش از ورود اسلام

شبیه: برخی در نوشته‌های خویش آورده‌اند: چرا یزدگرد سوم با آن همه قدرت و قوت و جاه و جلال و جبروت و تمدن و ثروت، نتوانست سدی در مقابل آن عرب‌های پا برهنه ببندد؟

در جواب باید گفت: اگر مردم ستم دیده ایران از دست حاکمان ظالمی چون یزدگرد و خسرو پرویز و خسرو انوشیروان و دیگران به ستوه نیامده بودند، آیا امکان داشت، اعراب به این راحتی بتوانند ایران را تصرف کنند؟ آیا شکست ایرانیان از اعراب نمی‌تواند نشانه این باشد که توده مردم ایران دل خوشی از حاکمان خویش نداشتند؟ یا این امر نمی‌تواند دلیلی باشد بر ظلم و ستم بی حد و حصر و استبداد شاهان ساسانی؟

پاسخ: به این نکته باید توجه داشت که جامعه ایران مقارن با ورود اعراب مسلمان، یک جامعه آرمانی و گل و بلبل نبود؛ آیا در ایران قبل از اسلام همه افراد می‌توانستند درس بخوانند؟ آیا همه مردم در رفاه بودند؟ زن در ایران قبل از اسلام در چه جایگاهی بود؟ آیا زنان از حقوق خویش بهره مند بودند؟

جامعه ایرانی قبل از اسلام - یعنی جامعه ساسانی -

طبقاتی بود؛ در این جامعه عملاً عبور از يك طبقه به طبقه اجتماعی دیگر امکان پذیر نبود؛ در این نظام طبقاتی «در رأس آن شاهنشاه قرار داشت و به دنبال آن چهار طبقه در طول هم قرار می‌گرفتند، به گونه‌ای که طبقات پایین‌تر گسترده‌تر و جمعیت آن‌ها بیشتر بود؛ طبقه اول، مرکب از شاهزادگان و امرای کوچک و بزرگ و حاکمان ولایات بودند؛ در طبقه دوم، هفت خاندان بزرگ قرار داشتند. روستاییانی که زیر نفوذ آن‌ها بودند، می‌بایست علاوه بر مالیاتی که به خزانه سلطنتی می‌پرداختند، به آنها نیز مالیات می‌دادند؛ در طبقه سوم، بزرگان و نجباء قرار داشتند که شامل صاحب منصبان کشوری، وزراء و رؤسای ادارات و مرتبه داران سلطنتی بودند؛ در طبقه چهارم، آزادان قرار داشتند؛ آنان نجبای کوچک و مالکان املاک و رؤسای دهکده بودند و رابط بین نظام شاهنشاهی و توده مردم محسوب می‌شدند».

در این نظام طبقاتی، کشاورزان و کارگران و رعایا جایی نداشتند و مجبور بودند با حداقل درآمد، بارمخارج سنگین حکومت را با دادن مالیات به دوش بکشند و با فقر و فلاکت شدید حاصله از آن نظام، به حیاتشان ادامه دهند؛ چه بسا استثمار رعایا مبتنی بر نظام طبقاتی، مبنای آیینی نیز داشت و آن‌ها وظیفه داشتند که زمین‌های کشاورزی را برای روحانیون زرتشتی کشت کنند؛ کریستن سن می‌نویسد: خسروانوشیروان، شورایی

منعقد کرد که هر گاه کسی ایرادی دارد، اظهار کند؛ همه ساکت ماندند... مردی از جای برخاست و با کمال احترام گفت: پادشاه خراج دائمی بر اشیاء ناپایدار تحمیل فرموده و این به مرور زمان در اخذ خراج موجب ظلم خواهد شد؛ آن گاه پادشاه فریاد برآورد: ای ملعون و جسور! تو از چه طبقه مردمانی؟ آن مرد در جواب گفت: از طبقه دبیرانم؛ پادشاه فرمود: او را با قلمدان آن قدر بزنید تا بمیرد؛ پس همه دبیران برخاسته، آن قدر او را زدند تا هلاک شد؛ آن گاه همه حضار گفتند: خسرو! خراج هایی که مقرر فرمودی، همه موافق عدالت است.»

سعید نفیسی می گوید: از اختلافات دینی و طریقتی که بگذریم، چیزی که بیش از همه در میان مردم ایران نفاق افکنده بود، امتیاز طبقاتی بسیار خشنی بود که ساسانیان در ایران برقرار کرده بودند و ریشه آن در تمدن های (ایرانی) پیشین بوده، اما در دوره ساسانی بر سخت گیری افزوده بودند. در درجه اول، هفت خانواده اشراف و پس از ایشان طبقات پنج گانه امتیازاتی داشتند و عامه مردم از آن محروم بودند. تقریباً مالکیت انحصار به آن هفت خانواده (هفت فامیل) داشت. ایران ساسانی که از يك سو به رود جیحون و از سوی دیگر به کوه های قفقاز و رود فرات می پیوست، ناچار حدود صد و چهل میلیون جمعیت داشته است. اگر عده افراد هر يك از هفت خاندان را صد هزار تن بگیریم، شماره

ایشان به هفت صد هزار نفر می‌رسد، و اگر فرض کنیم که مرزبانان و دهگانان که ایشان نیز تا اندازه‌ای از حق مالکیت بهره‌مند بوده‌اند، نیز هفت صد هزار نفر می‌شده‌اند؛ تقریباً از این صد و چهل میلیون، یک میلیون ونیم حق مالکیت داشته و دیگران همه از این حق طبیعی خداداد محروم بوده‌اند. ناچار هر آیین تازه‌ای که این امتیازات ناروا را از میان می‌برد و برابری فراهم می‌کرد و به این میلیون‌ها مردم ناکام حق مالکیت می‌داد و امتیازات طبقاتی را از میان می‌برد، همه مردم با شور و هیجان بدان می‌گرویدند.»

در جامعه دوره ساسانی زنان از بسیاری از حقوق خویش محروم بودند.

«امتیاز طبقاتی و محروم بودن عده کثیری از مردم ایران از حق مالکیت، ناچار اوضاع خاصی پیش آورده بود و به همین جهت جامعه ایرانی در دوره ساسانی هرگز متحد و متفق الکلمه نبوده و توده‌های عظیم از مردم همیشه ناراضی و نگران و محروم زیسته‌اند. این است که دو انقلاب که پایه هر دو بر این اوضاع گذاشته بود و هر دو برای این بود که مردم را به حق مشروع خداداد خود برساند، در این دوره روی داده است: نخست در سال ۲۴۰ میلادی در روز تاج گذاری شاپور اول، یعنی چهارده سال پس از تأسیس این سلسله و نهادن این اساس، مانی دین خود را که پناه‌گاهی برای این گروه محروم بوده است، اعلان کرد و پیش برد. تقریباً پنجاه

سال پس از این واقعه، «زرادشت» نام از مردم فسای فارس اصول دیگری که معلوم نیست تا چه اندازه اشتراکی بوده است، اعلان کرد و چون وی کاری از پیش نبرد، دویست سال پس از آن بار دیگر «مزدك» پسر «بامداد»، همان اصول را به میان آورد. سرانجام می‌بایست اسلام که در آن زمان مسلکی آزادمنش و پیشرو و خواستار برابری بود، این اوضاع را درهم نوردد و محرومان و ناکامان اجتماع را به حق خود برساند؛ اوضاع مذهبی عصر ساسانی دچار چنان اختناقی شده بود که از آن به عنوان مهم‌ترین عامل آشفتگی اوضاع ایران در دوره ساسانی یاد کرده‌اند.

در این زمینه کتاب‌های زیادی نوشته شده که غنی‌تر و زیباتر از پاسخ‌های محققین است که به حضورتان معرفی می‌گردد تا استفاده لازم برده شود:

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام دکتر زرین کوب

۲- کارنامه‌ی اسلام دکتر زرین کوب

۳- خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری

دستاوردهای دین اسلام بر ایران

شبهه: اخیراً شبههاتی در فضای مجازی و از طریق پیامک منتشر میشود از این قبیل: تاریخ کشورتون رو بهتر بدونید شاید خیلی از شما دلیل ایمان نیاوردن خسرو پرویز، شاه ایران را به اسلام این میدانید که پیامبر مسلمانان، نامه را با اسم وی آغاز نکرده و او نامه را پاره کرده... اما حقیقت چیست؟

پاسخ: اگر انسان بخواهد درباره يك چیز یا کسی قضاوت کند، مجموعه نقاط مثبت و منفی اش را کنار هم می‌گذارد، بعداً نتیجه گیری می‌کند. اما کسانی که ورود اسلام به ایران را بی‌فایده و یا حتی فاجعه می‌دانند، تنها به نقاط منفی، آن هم به صورت بزرگ نمایی و آمیختن آن‌ها با دروغ، اشاره کرده‌اند. شکی نیست که ورود اعراب به ایران بعضاً باعث بروز مشکلاتی برای ایرانیان شده است؛ ممکن است حتی افرادی هم بیگناه کشته شده و یا از شهر و دیار خویش آواره شده باشند؛ اما ما باید به صورت کلی ببینیم آیا ورود اسلام به ایران فاجعه بوده یا برعکس به قول شهید مطهری رحمۃ الله علیه همانند آبی گوارا در گلوی يك تشنه کام؟ ما وقتی شرایط زندگی ایرانیان پیش از اسلام را با شرایط زندگی آن‌ها بعد از اسلام می‌سنجیم، می‌بینیم به جز عده معدودی از ایرانیان یعنی همان‌هایی که سایر ایرانیان را به بند کشیده بودند

و به آن‌ها ظلم و ستم می‌کردند، شرایط برای سایر ایرانیان بسیار بهتر شده است.

۱. خروج از زیر بار ظلم و ستم

توده مردم در نظام طبقاتی ساسانی از بسیاری از حقوق انسانی خویش بی بهره بودند. جنگ‌های مستمر و طولانی بین ایران و روم که فشار عمده آن بر طبقات پایین دست جامعه بود، سبب نارضایتی مردم را فراهم آورده بود. توده مردم که زیر فشار مالیاتی سنگین و تحمیل قوانین مذهبی حقوقشان لگد مال شده بود، از حکومت و فرمانروایان ساسانی بسیار ناراضی بودند. «نامعلوم بودن پایه مالیاتی که هر شخص می‌بایست پرداخت کند، بهانه‌ای برای اخاذی و زیاده‌ستانی‌ها به دست می‌داد، که از قدیمی‌ترین ایام تاکنون در مشرق زمین در حکم قانون بوده است. در سندی که مورخان مسیحی حفظ کرده‌اند، در آن شاپور دوم که برای ادامه جنگ با رومیان به مالیات‌های زیادی احتیاج داشت، به حکام ولایات ارمنی فرمان می‌دهد تا به زور مردم را بدوشند؛» عامه مردم که از حقوق خویش محروم بودند، برای اضمحلال و سقوط امپراتوری ساسانی لحظه شماری می‌کردند.

اشرافیت زرتشتی با سد نفوذ ناپذیری از مردم جدا می‌شد؛ «اشرافیت با داشتن اسب‌ها، جامه‌ها و

پیرایه‌های فاخر ممتاز بودند... شمشیر بازی و سوار کاری و شکار از امتیازات اشرافیت بود... گذر از طبقه‌ای به طبقه دیگر تقریباً غیر ممکن بود؛ بنای طبقات اجتماعی که از عهد اردشیر (اولین پادشاه ساسانی) نهاده شد، به هر قشری وظیفه‌ای مخصوص سپرده بود که تغییر پذیر نبود. علاوه بر این، بسیاری از امتیازات مخصوص خاندان‌های برگزیده یا همان «هفت خانواده» ای بود که در مراتب بالای اجتماعی قرار گرفته بودند. بلعمی می‌نویسد: «و به عجم اندر هفت خاندان بود که ایشان همچون ملوک تاج داشتندی؛ زیرا که به نسب با ملک راست بودند و تاج ایشان خردتر از تاج ملوک اکاسره بودی»؛ برخی از محققان، «انحصار کلیه مقامات لشکری و کشوری به هفت خانواده و محرومیت اکثریت مردم از حقوق اجتماعی» را عامل اصلی شکست ساسانیان دانسته‌اند.

مردمی که حق نداشتند، خواندن و نوشتن یاد بگیرند، و اجازه نداشتند طبقه اجتماعی خویش را عوض کنند، با ورود اسلام به ایران و برداشته شدن طبقات، حقوق آن‌ها به رسمیت شناخته شد. «اسلام بافت طبقاتی و مالکیت بزرگ اراضی را از بین برد»؛ و به این ترتیب تحول چشم‌گیری در اجتماع پدید آمد، علم و دانش از انحصار گرهی خاص درآمد و موجب تحولاتی شگرف در این زمینه شد.

ظلم و ستم دوره ساسانی این حکومت را از درون

دچار تزلزل کرده بود. اصلاحات انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹) در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی دلیلی واضح بر این نابسامانی‌ها می‌باشد.

البته انوشیروان پیش از ایجاد اصلاحات مورد نظر خویش، هر چند مشورت کرد، اما تحمل شنیدن نظر مخالفی را هم نداشت. طبری می‌نویسد: کسری گفت: «می‌خواهیم که بر هر جریب نخل و زیتون و بر هر سر، خراجی مقرر داریم و بگوییم تا به سه قسمت در سال بگیرند و در خزانه ما مالی فراهم آید... شما در این باب چه اندیشه دارید؟ هیچ کس از حاضران مشورتی نداد، کسری این سخن را سه بار گفت و یکی از آن میان برخاست و گفت: ای پادشاه که خدایت عمر ده‌اد چگونه بر «تاک» که بمیرد و «کشتی» که بخشکد و نه‌ری که فرورود و چشمه یا قناتی که آب ندارد، خراج دایم توان نهاد؟ کسری گفت: ای مرد شوم از چه طبقه مردمی؟ گفت: از دبیرانم. کسری گفت: او را با دوات‌ها بزنید تا بمیرد و دبیران بخصوص او را بزدند....» این حکایت که در مورد انوشیروان ساسانی نقل شده (همان فردی که به عدالت هم مشهور است)، نشان از تحمل ناپذیری نظریات مخالف و استبداد حاکم بر این دوره است.

یکی از دست آوردهای ایرانیان با پذیرش اسلام، این بود که از زیر یوغ اقدامات ناروای مغان و دستورات بسیار دشوار

و طاقت فرسای دین زرتشتی خارج می‌شدند. علی شریعتی معتقد است گرچه اسلام، ایران را به زور گرفت و این برخلاف دموکراسی و لیبرالیسم است، اما با توجه به اصلاحی که با ورود اسلام به ایران اتفاق افتاده، نه تنها محکوم نیست بلکه امری موجّه و مجاز است. ایشان سپس می‌نویسد: «اسلام هدفی داشته و معتقد بوده است که اگر آن هدف در جامعه مطرح شود، آنها (ایرانیان) از قید موبد زرتشتی و خسرو ساسانی آزاد شده‌اند؛ این هدف که سبب پیشرفت و نجات مردم می‌شود، به هر شکلی تحقق پیدا کند، موجّه است؛ زیرا امری مقدس‌تر از این که جامعه‌ای از پرستش شخصیت‌ها و بت‌ها و خرافات نجات یابد وجود ندارد.»

خودکامگی‌ها و اقدامات ناروای مغان در پیچیده ساختن مبانی دین زرتشتی نیز، مردم را از این دین بیزار ساخته و آنان را آماده پذیرش اعتقادات دیگری کرده بود. در واقع مهم‌ترین عامل شکست حکومت ساسانی، نارضایتی مردم از وضع دولت و آئین و رسوم اجحاف‌آمیز آن زمان بوده است.

شهید مطهری به نقل از محمد قزوینی در بیست مقاله آورده است: «ایرانیان خائن و عرب مآب به محض این که حس کردند در ارکان دولت ساسانی تزلزل روی داده... خود را به دامان عرب‌ها انداخته و نه تنها آنان را در فتوحاتشان کمک کردند و راه و چاه را به آنان نشان دادند، بلکه سرداران

عرب را به تسخیر سایر اراضی... دعوت کردند.» سپس شهید مطهری می‌نویسد: «مرحوم قزوینی این داستان را فقط به عنوان مذمت کسانی که به لشکر اسلام راه و چاه نشان دادند، نقل کرده است و حال آن که باید دید چرا آنان دست از حکومت ساسانی کشیدند؟... آیا این جز به خاطر آن بوده است که آنان از دولت ساسانی و از آئینی که پشتیبان آن بود، ناراضی بودند و آسایش خود را در پیروی از مسلمانان می‌دانستند؟»؛

رفتار ستم‌گرانه موبدان نسبت به پیروان سایر مذاهب و ادیان، سبب شد که درباره آیین زرتشت و پادشاهانی که از مظالم موبدان حمایت می‌کردند، حس بغض و کینه شدید در دل بسیاری از اتباع ایران برانگیخته شود و استیلای عرب به منزله نجات و رهایی ایران از چنگال ظلم تلقی گردد. با ورود اسلام به ایران، اقلیت‌های مذهبی تحت عنوان «اهل ذمه» از حقوق خاصی برخوردار شدند و مسلمانان می‌بایست به حقوق آنان احترام بگذارند. شکست ایران از اعراب مسلمان در واقع شکست دولت نامشروع و غیر مردمی ساسانی و پیروزی مردم ناراضی و غیور ایران بود.

۲. پیشرفت‌های علمی و فرهنگی

با ورود اسلام به ایران، با توجه به اهمیتی که

دین اسلام به علم و دانش اندوزی داده است، در بسیاری از شهرهای ایران کانون‌های علمی بزرگی تشکیل شد و ایرانیان در بسیاری از علوم به پیشرفت‌های بسیار زیادی دست یافتند. این رشد علمی و فرهنگی به هیچ عنوان قابل مقایسه با قبل از اسلام نیست. در ایران قبل از اسلام تنها مرکز علمی که می‌توان از آن سخن گفت، «جندی شاپور» است. در این مرکز علمی نیز اغلب دانشمندان، غیر ایرانی بودند. «اغلب اساتید این مرکز علمی مسیحیان نسطوری بودند»؛ در حالی که بعد از اسلام این ایرانیان بودند که به بالاترین مراحل پیشرفت و علم دست یافتند و مراکز علمی و فرهنگی بسیاری در بیشتر شهرهای ایران ایجاد شد. بیت الحکمه، دار العلم‌ها، نظامیه‌ها، مدارس مختلف، بیمارستان‌های آموزشی، حوزه‌های علمیه و مکتب‌خانه‌ها و رصد خانه‌ها ی مختلفی که در شهرهای ایران ساخته شد، همگی مربوط به بعد از اسلام است. علی‌رغم انحصاری بودن علم در دوره ساسانی و اجازه ندادن خسرو انوشیروان به کشفگر زاده‌ای که پدرش دوست داشت، فرزندش باسواد شود، در دوره اسلامی تمامی طبقات اجتماع اجازه ورود به این عرصه را پیدا کردند و اسلام همگان را به فراگیری علم سفارش کرد. سمرقانی به مهاجرت دو کودک فقیر روستایی به سمرقند جهت فراگیری علم و دانش اشاره نموده است، به گونه‌ای

که هزینه تحصیل آن‌ها را مادرشان از راه پشم ریزی تأمین می‌کرد.

بزرگ‌ترین دانشمندان ایران در زمینه علوم مختلف مربوط به بعد از اسلامند. در علم پزشکی بزرگانی چون علی بن ربیع طبری، نویسنده کتاب «فردوس الحکمه»، علی بن عباس اهوازی، نویسنده کتاب «کامل الصناعه»، محمد بن زکریای رازی نویسنده دو کتاب مهم «طب منصوری» و «الحاوی» ، همچنین ابو علی سینا نویسنده کتاب «القانون فی الطب» که بیش از ۳۰ بار کتابش به زبان‌های اروپایی ترجمه شده و مدت هزار سال بر صحنه پزشکی جهان حاکم بوده، افتخار ایرانیان مسلمان می‌باشند.

«ما در علم ریاضی افرادی مانند خواجه نصیر الدین طوسی، ابوالوفای بوزجانی، غیاث الدین جمشید کاشانی و عمر خیام نیشابوری را داریم که مشابه این افراد در جهان یا وجود ندارد و یا اندک است. در علوم دیگر مثل نجوم، تاریخ و غیره هم، چنین وضعیتی است»؛ عبدالحسین زرین کوب می‌نویسد: «... آنچه این مایه ترقیات علمی و پیشرفت‌های مادی را برای مسلمین میسر ساخت، در حقیقت همان اسلام بود که با تشویق مسلمین به علم و ترویج نشاط حیاتی، روح معاضدت، و تسامح را جانشین تعصبات دنیای باستانی کرد و در مقابل رهبانیت کلیسا که ترك و انزوا را توصیه می‌کرد، با توصیه مسلمین به «راه وسط»

توسعه و تکامل صنعت و علم انسانی را تسهیل کرد. در دنیایی که اسلام به آن وارد شد، این روح تساهل و اعتدال در حال زوال بود. از دو نیروی بزرگ آن روز دنیا (بیزانس و ایران) بیزانس در اثر تعصبات مسیحی که روز بروز در آن بیشتر غرق می شد، هر روز علاقه خود را بیش از پیش با علم و فلسفه قطع می کرد. تعطیل فعالیت فلاسفه به وسیله ژوستی نیان، اعلام قطع ارتباط قریب الوقوع بود، بین دنیای روم با تمدن و علم. در ایران هم اظهار علاقه خسرو انوشیروان به معرفت و فکریك دولت مستعجل بود، و باز تعصباتی که برزویه طبیب در مقدمه کلیله و دمنه به آن اشارت دارد، هر نوع احیای معرفت را در این سرزمین غیرممکن کرد. در چنین دنیایی که اسیر تعصبات دینی و قومی بود، اسلام نفخه تازه ای دمید، چنانکه با ایجاد دارالاسلام که مرکز واقعی آن قرآن بود- نه شام و نه عراق- تعصبات قومی و نژادی را با يك نوع جهان وطنی چاره کرد، در مقابل تعصبات دینی نصاری و مجوس، تسامح و تعاهد با اهل کتاب را توصیه کرد و علاقه به علم و حیات را. و ثمره این درخت شگرف که نه شرقی بود و نه غربی، بعد از بسط فتوحات اسلامی حاصل شد.»

اگر حمله اعراب نبود و حصارى که موبدها کشیده بودند -و استعدادهاى ایرانی را در آن جا محبوس کرده بودند-، همچنان باقى بود، بوعلی و خیام و رازی و دیگران نبودند که این چنین به فرهنگ و تمدن این مرز و بوم خدمت کنند.

۳. دین برتر

یکی از ویژگی‌های ایرانیان این بوده که همواره تسلیم حقیقت بوده‌اند؛ «آن‌ها با این که خود را از دیگران برتر می‌شمردند، اما هیچ گاه تعصب نورزیدند، بلکه همواره بهترین‌ها را از ملل مختلف می‌پذیرفتند»؛ یکی دیگر از دست آورده‌های ایرانیان از حمله اعراب مسلمان، پذیرش دین اسلام و مبانی ارزشمند اسلامی بود. پذیرفتن دین اسلام مساوی با کنار گذاشتن تمامی ارزش‌ها و رسم و رسومات هر چند پسندیده دوره‌های گذشته نبود. «آیین اسلام، ایران را به جامعه‌ای اسلامی مبدل ساخت نه جامعه‌ای عربی. به گونه‌ای که بسیاری از آداب و رسوم باستانی و سنتی ایران تحت لوای حکومت اسلامی حفظ شد.»

دین زرتشتی در دوره ساسانی با خرافات و مسائلی خشک و غیر قابل تحمل همراه شده بود. در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی آمده است: در یکی از بخش‌های اوستای ساسانی... تفصیلی در باب پرستش آتش آمده است: آتشکده پر از بوی کندر و دیگر مواد معطر بود. يك تن روحانی برای اینکه از نَفَس خود، آتش را نیالاید دهان بندی بسته و آتش را با قطعات چوبی که با مراسم مذهبی تطهیر شده بود، مشتعل نگاه می‌داشت. این چوب غالباً از نباتی موسوم به «هذانه اپتا» بود. باری، آن روحانی دم به دم به وسیله دسته چوبی

که «برسمه» (برسم) می خواندند و مطابق آداب خاص بریده می شد، آتش را به هم می زد و مشتعل می داشت و ادعیه معینی را تلاوت می کرد. سپس روحانیون «هئومه» (هوم) نثار می کردند. در اثنای تلاوت ادعیه یا سرودن اوستا، روحانیان شاخه نبات «هئومه» را پس از تطهیر در هاون می کوبیدند و...؛

شهید مطهری رحمۃ الله علیه که بخشی از رسم و رسومات آئین زرتشتی را از کتاب های متعدد ایشان بیان کرده، سپس می نویسد: «آری، این است قسمتی از مراسم و تشریفات تعظیم و تقدیس آتش در میان زردشتیان... مایلیم تو خواننده محترم چند لحظه از نظر منطق درباره این مراسم بیندیشی، ببینی خرافاتی تر از اینها هم کاری در جهان هست؟ آن وقت مقایسه ای کن اینها را با عبادات اسلامی: با نماز اسلام، با اذان اسلام، با جمعه و جماعت اسلام، با حج اسلام، با مسجد و معبد و مراسم عبادت اسلام، با مضامین اذکار و اوراد و تسبیح ها و تحمیدهای اسلامی. آنگاه ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! و سپس ببین آیا مردم ایران حق داشتند که با آشنا شدن با تعلیمات اسلامی يك باره به همه اینها پشت کنند یا نه؟»

در دوره ساسانیان خرافات و اوهام دیگری نیز وارد دین زرتشتی شده بود. به عنوان نمونه با این که زرتشت، جسم بودن را نسبت به خدا نفی کرده بود، ولی خدا در دوره ساسانی

رسماً دارای شکل و شمایل وریش و عصا و ردا می باشد. کریستن سن، «نقش رستم» را این چنین شرح می دهد: «او هرمزد تاجی کنگره دار بر سر نهاده است و گیسوان مجعدش از بالای سر و میان تاج پیداست. حلقه های گیسو و ریش دراز و مربع او هیئتی بسیار عتیق دارد، لکن از حیث لباس چندان با شاه متفاوت نیست، او نیز نوارهای چین خورده دارد که از تاجش آویخته است. زین و برگ اسبان (اسب خدا و اسب شاه) یکسان است، فقط لوحی که در قسمت مقدم زین شاه نهاده اند، منقش به سر شیران برجسته است، اما زین اسب اورمزد دارای نقش گل است.»

در دوره ساسانیان «آتش» پسر اهورامزدا شناخته می شود. در یسنا ۲۵ بند ۷ آمده است: آذر پسر اهورامزدا را می ستاییم، تو را ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما می ستاییم، همه اقسام آتش را می ستاییم. دقیقی شاعر زرتشتی آن جا که پیام فرشته را به زرتشت درباره آتش نقل می کند، کلمه «پرستش» را می آورد. و این نشان می دهد که زرتشتیان آتش را پرستش می کردند.

بفرمای با موبدان و ردان

بدان پاک پاکیزه دل هربدان

مغان را ببندند و کوشش کنند

همه «آذران» را «پرستش» کنند.

فردوسی نیز در افسانه کشف آتش می‌گوید، هوشنگ
پادشاه ایران روزی مار بزرگی دید؛ سنگی برداشت و به سوی
مار پرتاب کرد؛ سنگ به مار نخورد، به سنگ دیگری اصابت
کرد؛ آتشی جهید و بدین ترتیب آتش کشف شد.

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ

دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته ولیکن زراز

پدید آمد آتش از آن سنگ باز...

بگفتا فروغی است این ایزدی

«پرستید» باید اگر بخردی

ایرانیان به محض آشنایی با اسلام و اندیشه‌های اسلامی
-که با چنین خرافاتی میانه‌ای نداشت-، به شدت طرفدار
آن شدند و در راه این دین، بزرگ‌ترین مجاهدت‌ها را هم
داشتند.

۴. غنای زبان فارسی

غنای زبان فارسی، در امتزاج با زبان عربی، یکی دیگر از دستاوردهای ورود اعراب مسلمان به ایران بوده است. «زبان پر مایه عربی با امتزاج با زبان لطیف فارسی توسط سخنورانی چون سعدی، حافظ و... به حد تعالی خود رسید و به عنوان زبان علمی و ادبی ایران زمین معرفی گردید؛» راه یافتن بسیاری واژه‌های عربی، در فارسی این زبان را از نظر ادبیات، نیرویی بخشیده و آن را جهان گیر کرده است.

ورود زبان عربی به ایران، موجبات غنی شدن زبان فارسی را فراهم کرد. بسیاری از ایرانیان که زبان عربی را زبان اصلی جهان اسلام می‌دانستند، آثار خویش را به این زبان نگاشتند. مستر فرای درباره ورود واژه‌های عربی به زبان فارسی و تأثیرات آن، تحت عنوان «آغاز زندگی نوین ایران» چنین می‌گوید:

«در برخی فرهنگ‌ها زبان بیشتر از دین یا جامعه در ادامه یافتن یا برجای ماندن آن فرهنگ اهمیت دارد. این اصل با فرهنگ ایران راست می‌آید؛ زیرا که بی‌شک در پیوستگی زبان فارسی میانه (فارسی عهد ساسانی) و فارسی نوین (فارسی دوره اسلامی) نمی‌توان تردید روا داشت. با این همه این دو یکی نیستند. بزرگ‌ترین فرق میان این دو زبان راه یافتن بسیاری واژه‌های عربی است در فارسی نوین که این زبان را از نظر ادبیات، نیرویی بخشیده و آن را جهان گیر

کرده است و این برتری را در زبان پهلوی نمی‌توان یافت. به راستی که عربی، فارسی نوین را توان‌گر ساخت و آن را توانای پدید آوردن ادبیاتی شکوفا به ویژه در تهیه شعر ساخت؛ چنان که شعر فارسی در پایان قرون وسطی به اوج زیبایی و لطف رسید. فارسی نوین راهی دیگر پیش گرفت که قافله سالار آن، گروهی از مسلمانان ایرانی بودند که در ادبیات عرب دست داشتند و نیز به زبان مادری خویش بسیار دل بسته بودند. فارسی نوین که با الفبای عربی نوشته می‌شد، در سده نهم میلادی در مشرق ایران رونق گرفت و در بخارا پایتخت دودمان سامانی گل کرد.»

راجع به استفاده شعر فارسی از عروض عربی چنین می‌گوید: «در ساختن شعرهای نوین فارسی روش کهن را با افاعیل عربی درآمیختند و بحرهای بسیار فراوانی پدید آوردند. شاید بهترین و کهن‌ترین نمونه این «پیوند»، شاهنامه فردوسی باشد که به بحر متقارب ساخته شده است.»

استاد معین در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی چنین می‌گوید: «اسلام... آیینی نو، دارای محاسن و اصول و قوانین منظم آورد، و انتشار اسلام در ایران روحی تازه و ایمانی قوی تر بود که دو مایه مطلوب نیز بر اثر آن به این دیار آمد: یکی زبان بسیار غنی و پرمایه و وسیع یعنی عربی بود... این زبان وقتی که به ایران آمد و به تدریج با زبان لطیف و نغز و دلکش

آریایی و تمدن ایرانی ممزوج و ترکیب شد و جوش کامل خورد و به وسیله سخنوران بزرگ ایرانی قرون چهارم و پنجم و ششم و چند نفر بعد از آن سکه فصاحت کم نظیر خورد، برای ما زبانی به وجود آورد که لایق بیان همه مطالب گردید و نماینده درخشان آن سعدی و حافظ و ناصر خسرو و امثال آنها هستند... دیگری علوم و معارف و تمدن بسیار عالی پرمایه‌ای بود که به وسیله ترجمه‌های کتب یونانی و سریانی و هندی به زبان عربی در مشرق اسلامی و قلمرو خلافت شرقیه از اواسط قرن دوم تا اواخر قرن سوم بین مسلمین آشنا به زبان عربی و بالخصوص ایرانیان انتشار یافت.»

استاد علی اکبر ولایتی معتقد است: «زبان فارسی، دومین زبان جهان اسلام و اولین زبان عرفان و ادب اسلامی است. این زبان به خصوص در حوزه عرفان حرف اول را می‌زند. بنا براین، این زبان ضمن خدمت به اسلام، هویت مستقل ایرانی را حفظ کرده است. و این به هم آمیختگی، چیزی است که به صورت طبیعی و خواست مردم ایران انجام گرفت»؛

در ایران بعد از اسلام، شاعری نیست که ارادت خویش را به اسلام و آموزه‌های اسلامی بیان نکرده باشد. فردوسی شاعر پر آوازه ایران که به عنوان احیا کننده زبان فارسی نیز معروف است، در اشعار خویش ارادت خویش را به اسلام و اهل بیت علیهم السلام این گونه اعلام کرده است.

منم بنده اهل بیت نبی
ستاینده خاك پاك وصی...
اگر چشم داری به دیگرسرای
به نزد نبی و علی گیر جای...
بر این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاك پی حیدرم...
نباشد جز از بی پدر، دشمنش
که یزدان به آتش بسوزد تنش...

یکی از سخنان نادرستی که نویسندگان مغرض روی آن تاکید کرده‌اند، این است که «ایرانیان پس از حمله اعراب حس استقلال خواهی خویش را از دست دادند و به بردگی عادت کردند.» در پاسخ به این اظهارات باید گفت: غیر از قرن اول و دوم هجری که ایرانیان تحت سلطه اعراب بودند، از این زمان به بعد استقلال خواهی ایرانیان شروع شد و دولت‌های مستقل بسیاری در ایران تشکیل شد. از دولت‌های مستقل در ایران می‌توان به صفاریان، علویان، آل بویه، سامانیان و... اشاره کرد. اما نکته بسیار مهمی که باید به آن توجه شود این است که همین دولت‌های مستقل ایرانی هرگز به اسلام پشت نکردند، بلکه با تمام توان در راه گسترش اسلام و در راه گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی کوشیدند. دولتمردان

آنان همواره در جذب دانشمندان مسلمان، با یکدیگر رقابت داشتند.

شهید مطهری می نویسد: «غیر از همان یکی دو قرن اول همیشه ملت های غیر عرب پرچم داران اسلام بوده اند.»

ایران دوره ساسانی در بسیاری از زمینه ها دارای نقص و کاستی بود و با آمدن آئین نورانی اسلام، این نواقص تا حد بسیار زیادی برطرف شد؛ اسلام دین مبارزه با جهالت ها، خرافات، بی ایمانی، ظلم و ستم، فساد و... بود؛ و تلاش می کرد به جای این امور، علم، ایمان، آزادی، عدالت و تقوا را جایگزین سازد؛ و ما ایرانیان در پرتو اسلام به آن همه عظمت و شکوه رسیدیم و تمدنی بسیار درخشان و عالی را به دست آوردیم.

جهت مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه شود:

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران نوشته شهید مطهری رحمه الله.

۲. تعامل اعراب مسلمان و ایرانیان در فتوحات، نوشته

یدالله حاجی زاده.

۳. تاریخ تمدن اسلامی دکتر علی اکبر ولایتی.

تحقیر ایرانیان توسط عرب‌ها

تحقیر ایرانیان توسط عرب‌ها در طول تاریخ اسلام دیده می‌شود. این تحقیرها به ویژه در دوره‌های پس از فتح ایران توسط اعراب و در دوران حکومت بنی‌امیه رخ داده است. تحقیر ایرانیان توسط اعراب به تغییرات فرهنگی و اجتماعی در ایران نیز منجر شد. بسیاری از ایرانیان به اسلام گرویدند، اما هویت فرهنگی خود را حفظ کردند و در برخی موارد به مقاومت علیه حکومت‌های عرب پرداختند.

ایرانیان دشمنان اهل بیت

شبهه: شیخ عباس قمی در ج ۲، ص ۱۶۴ از کتاب «سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار» روایتی را آورده به این مضمون که از شیخ صدوق نقل می‌کند: شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از سلمه بن الخطاب از حسن بن یوسف از عثمان جبلة از ضریس بن عبدالملک که گفت از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمود: «ما قریش هستیم و عرب شیعیان ما و دشمنان ما عجم است». برخی از افرادی که به نظر می‌رسد آگاهانه شبهه افکنی می‌کنند به خیال اینکه شیعه را از اهل بیت علیهم السلام جدا کنند در سایت‌ها و وبلاگ‌های اینترنتی این روایت را از امام حسین علیه السلام نقل می‌کنند، و می‌گویند چرا امام حسین علیه السلام ایرانی‌ها را دشمن خود می‌داند و ما چرا باید به چنین امامی که ما را دشمن خویش می‌پندارد عزاداری کنیم و برای جواب از این شبهه مواردی را باید مدّ نظر قرار داد:

۱. با توجه به اینکه کنیه امام حسین علیه السلام و امام صادق علیه السلام ابا عبدالله است، شبهه کننده تصور کرده که این سخن از امام حسین علیه السلام می‌باشد، در حالی که اگر کوچک‌ترین آشنایی با روایات داشت می‌فهمید که مراد از «ابا عبدالله» در روایات امام صادق علیه السلام است، مگر اینکه قرینه بر خلاف این باشد و در این

روایت ضریس بن عبدالملک می‌گوید من از اباعبدالله شنیدم و ضریس از اصحاب امام صادق علیه السلام است.

۲. این روایت مخالف صریح قرآن کریم است که نژاد پرستی را رد کرد و ارزش‌ها را بر پایه تقوی ترسیم نموده است و امام صادق علیه السلام فرمود: هر وقت حدیثی را دیدید که مخالف قرآن کریم است، آن را رد کنید. و به یقین کسی که چنین دستوری داده خود مخالف قرآن سخن نمی‌گوید و این می‌رساند که روایت مذکور جعلی است.

۳. روایت از نظر سندی ضعیف است چون سلمه بن الخطاب ضعیف است.

این مطلب در کتاب‌های رجالی نیز آمده است؛ از جمله مرحوم خویی می‌نویسد روایت سعد بن عبدالله از سلمه به خاطر ضعف سلمه، ضعیف است. همچنین در طرائف المقال، مشایخ الثقات، جامع الروات، رجال ابن داود، خلاصه الاقوال علامه حلی، التحریر الطاووسی و... هم آمده است.

راوی دیگر این روایت حسن بن یوسف و عثمان بن جبلة هست که این دو نیز در کتب رجال تأیید نشده‌اند.

۴. این روایت مخالف روایات دیگری است که شیخ عباس قمی در سفینه البحار در ذیل کلمه «عجم» آورده است که روایت مورد نظر در سؤال نیز همین صفحه

است و وقتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند «هر وقت چند روایت ضد هم دیدید آن چه مخالف قرآن است را رها کنید و به آنچه موافق قرآن است، عمل کنید». ما هم باید همین کار را کنیم نه اینکه شبه افکنی کرده و مقدسات را زیر سؤال ببریم.

امام صادق علیه السلام در این کتاب می‌فرماید: «خداوند در قرآنش فرموده که اگر این قرآن را بر غیر عرب نازل می‌کردیم، عرب‌ها به آن ایمان نمی‌آوردند، ولی قرآن بر عرب‌ها نازل شد و عجم‌ها (یعنی غیر عرب نه ایرانی) به آن ایمان آوردند و این برای عجم فضیلت است».

باز شیخ عباس قمی در همین کتاب آورده: امام ابی جعفر علیه السلام فرموده‌اند: «اصحاب حضرت مهدی ۳۱۳ نفرند که بعضی از آنها از اولاد عجم می‌باشند». باز در همین کتاب سفینة البحار در ذیل آیه «و اگر قریش به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند، همانا قومی به آن ایمان خواهند آورد». می‌نویسد در روایت وجود دارد که یکی می‌گوید این قومی که ایمان خواهند آورد شیعه و از اولاد عجم هستند.

آیا قابل قبول است که امام صادق علیه السلام از یک سو بفرماید: ایمان به قرآن از سوی عجم فضیلت است و از اصحاب امام زمان عجم‌ها هم هستند و اینکه اولاد عجم به قرآن کافر نمی‌شوند، بعد بفرماید عجم دشمنان ما اهل بیت علیهم السلام می‌باشند؟

۵. شیخ عباس قمی روایت امام صادق علیه السلام نه امام حسین علیه السلام را چنین توضیح داده که عرب کسی است که پیرو اهل بیت علیهم السلام باشد هر چند از عجم باشد و عجم کسی است که دشمن اهل بیت علیهم السلام باشد هر چند در زبان و منطقه، عربی باشد.

حاصل سخن اینکه اگر هم کسی بپذیرد این روایت را امام صادق علیه السلام فرموده. باز ناظر به این مطلب است که اهل حقیقت و شیعه راستین هر چند غیر عرب زبان باشند باز عربی هستند. همچنان که سلمان فارسی از اهل بیت شمرده شد و ابولهب عربی کافر و اهل آتش جهنم و لذا می توان چنین روایاتی را در صورت قبول کردن، توجیه نمود. هر چند با توجه به آیات قرآن که ارزش را در تقوی دانسته نه زبان و قبیله.

با وجود روایات دیگر از امام صادق علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر ائمه هدی علیهم السلام، به یقین می توانیم چنین روایاتی را دور ریخته و با منطق قرآن و اهل بیت و بدون هیاهو با دشمنان شیعه به گفتگو نشسته و آنها را از شبهه افکنی باز داریم.

۶. اگر کسی کوچک ترین مطالعه ای از تاریخ داشته باشد، می داند که ایرانیان را هیچ کس به اندازه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تعریف و تمجید نکرده است، چنان که وقتی خلیفه دوم بعد از پیروزی بر ایرانیان و آمدن اسرای ایران

به مدینه خواست زنان آنها را در بازار بفروشد و مردانش را برای به دوش گرفتن بیماران و پیران در طواف مکه نگه دارد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: بزرگان قوم را گرامی بدارید هر چند با شما مخالف باشند و اینها (ایرانیان) از حکیمان و کریمان هستند که به ما سلام کرده‌اند و به اسلام رغبت دارند و من در راه خدا سهم خود و بنی‌هاشم را از ایران آزاد کردم».

این کار باعث شد دیگر مسلمانان نیز به مولا اقتدا کنند و ایرانیان را آزاد کنند و چگونه ممکن است امام حسین علیه السلام ایرانیان را دشمن بدارد و در عین حال برای به دنیا آوردن امام معصوم، همسری از ایرانیان انتخاب کند. شیعه کی باور می‌کند که مادر امام زین العابدین علیه السلام از ایرانیان باشد، ولی امام حسین علیه السلام ایرانیان را دشمن خود بداند. در باور شیعه مادر امامان باید پاکیزه باشند و محال است امام حسین علیه السلام با زنی ازدواج کند و امام زین العابدین علیه السلام از بانویی به دنیا آید که دشمن امام حسین علیه السلام باشد.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. کارنامه اسلام، زرین کوب

۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری

۳. حماسه حسینی، شهید مطهری

قربانی کردن به جای کاشت درخت در تولد فرزند

**در ایران باستان هنگامی که کودکی به دنیا می‌آمد،
درختی در زمین می‌کاشتند اکنون که کودکی زاده
می‌شود خون حیوانی را به زمین می‌ریزند.**

مطلب فوق یک متنی است که بدون هیچ استدلال
عقلانی و منطقی کنار هم چیده شده و تنها خواسته تا یک
بحث نامرتبط را مطرح کرده باشد که در ادامه به برخی از
مشکلات متن فوق اشاره می‌شود:

نخست باید گفت: این مطلب که در ایران باستان هنگام
تولد کودک درختی در زمین کاشته می‌شد، یک ادعای کاملاً
بدون دلیل می‌باشد و هیچ منبع و یا مستندی برای این مطلب
وجود ندارد، و با تمام جستجوهای که انجام شد، چنین
مطلبی در منابع یافت نشد. به ویژه که منابع تاریخی، روایات،
خلقیات و کارهای انسان‌های آن دوره را منعکس کرده‌اند، اما
چنین مطلبی در میان سخنان آنها دیده نمی‌شود.

اصولاً در آن زمان کاشتن درخت - این گونه که امروزه
مورد توجه می‌باشد -، موضوعیت نداشته است چرا که
در زمان‌های قدیم که هنوز انسان با قدرت تمدن مخرب
جدید، منابع و طبیعت را ویران نکرده بود، لزومی برای کشت
درخت احساس نمی‌شد و تنها کسانی که به زراعت و باغداری
می‌پرداختند، در فکر کاشت درخت آن هم درخت‌های خاص

بودند.

از طرفی استفاده از گوشت حیوانات همواره از سوی انسان‌ها مورد توجه و اقبال بوده و این گونه نیست که دین اسلام چنین کاری را رایج کرده باشد.

در حالی که متن فوق در پی القاء این مطلب است که اسلام چنین کاری را رایج کرده و یا با کاشت درخت و طبیعت مخالفت داشته است. اما با مراجعه به آموزه‌های دین اسلام می‌توان مشاهده کرد که دین اسلام همواره بر حفظ طبیعت و درختان تاکید داشته و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شرایط جنگی و هنگام اعزام نیروها نیز به حفظ طبیعت و عدم قطع درختان دستور می‌دادند.

حال باید دید این دستور اسلام که در هنگام تولد کودک قربانی انجام می‌شود، چه فوایدی دارد. براساس دستور اسلام در هنگام تولد کودک باید عقیقه (همان قربانی) انجام شود. این کار بنابر نظر مشهور فقها مستحب و بنابر نظر برخی از فقها، واجب می‌باشد که در روز هفتم ولادت فرزندش گوسفندی را به عنوان عقیقه جهت حفظ فرزند از بلاها ذبح کند و گوشت آن را حداقل به ده نفر اطعام کند. بنابر روایات، چون خداوند اطعام فقرا و نیازمندان را با گوشت قربانی دوست دارد، دادن پول آن درست نیست و باید قربانی انجام شود.

واضح است این کار فواید زیادی دارد که مهمترین فایده عمومی و اجتماعی آن این است که بنابر دستور دینی باید گوشت این قربانی صرف نیازمندان و اطعام به تهیدستان شود. پس بی شک این کار برای مردمان فرودست جامعه که امکان تهیه گوشت برایشان میسر نبوده بسیار فایده دارد. طعم گوشت قربانی برای مسکینان و فقیران که تنها در این گونه مراسم ها گوشت به دهانشان می رسد، بسیار اهمیت دارد.

پس حکمت ذبح حیوان در تولد کودک عبارتست از نجات گرسنگان، اطعام و احسان با بهترین و مقوی ترین غذا که همان گوشت تازه باشد. این کار سبب می شود تا نیازمندان در حق آن کودک متولد شده، دعای خیر نمایند و هرگاه کودکی برای مسلمانان متولد شود این گروه بیش از همه خوشحال می شوند.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. سجده‌ای بر آسمان (شرح سیرتنا و سنتنا علامه امینی)

۲. منشور جاوید، ج ۲، جعفر سبحانی

۳. شیعه پاسخ می‌دهد، سیدرضا حسینی نسب

۴. عقاید تطبیقی بررسی دیدگاه‌های اعتقادی از متون

اساسی تشیع، حسین رجبی

درود فرستادن بر اعراب هنگام روشن چراغ

بزرگترین حقارت تاریخ، جمود مغز انسان‌هایی است که از اختراع ادیسون استفاده می‌کنند و با روشن شدن چراغ، بر اعراب درود می‌فرستند.

درباره این که با روشن شدن ظاهری زندگی، انسان به یاد روشنائی حقیقی و باطنی بیوفتد، بهترین نمود دین‌باوری انسان‌های آزاده می‌باشد.

باید توجه داشت گرچه دین اسلام چنین دستوری به پیروان خود نداده است اما این کار شدت محبوبیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را دل مسلمانان نشان می‌دهد که با دیدن روشنائی با هر وسیله‌ای که باشد، به یاد آن روشنائی بخش و نور هدایت حقیقی می‌افتند که عالم را به ظهور و بعثت خود روشن نمود، لذا از نور مادی به نور معنوی منتقل می‌شوند و این فی نفسه بسیار خوب و پسندیده محسوب می‌شود. چرا که این رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که به زندگی مردم نور هدایت بخشید و نور خدا را - که نور زمین و آسمان است - در دنیای ظلمات جهل و تاریکی انسان‌ها گستراند.

شاید بتوان گفت منشأ دینی و اعتقادی با باورهای پاک انسان‌های آزاده آمیخته شده و چنین رسمی را پدید آورده است چرا که در روایات دینی دعایی وجود دارد که

در هنگام روشن کردن چراغ خوب است خوانده شود و شاید منشأ این کار این دعا باشد به ویژه که ایرانیان در باورها و اعتقادات خود هنگام نگاه کردن به روی خوش، سبزه و آئینه نیز دعاهایی داشتند. لذا می‌توان حدس زد تلفیقی از باورهای پاک انسانی و برخی آموزه‌های دینی، این سنت را ایجاد کرده و سالیان زیادی است که ادامه دارد.

همین جا باید به این مطلب هم اشاره شود که این سنت بسیار پیشتر از آن که برق و ادیسون پدید آمده باشند وجود داشته و این مغلطه‌ای است که در متن فوق وجود دارد و مردمان مسلمان و فهیم این سرزمین چندین سال است که با روشن شدن محیط خود با هر وسیله‌ای که باشد به یاد روشنی بخش زندگی معنوی خود یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله افتاده و برای او درود و صلوات هدیه می‌کنند. همچنین توجه داشته باشیم که رسول خدا ﷺ فرستاده‌ای از سوی خداوند متعال برای همه انسان‌ها از رنگ و نژادهای مختلف و برای همه زمان‌ها می‌باشد، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾؛ بگو ای مردم، من فرستاده خدا بر همه شما هستم» و لذا پیامبر عرب و عجم ندارد، و همه کسانی که به دین الهی اعتقاد دارند با هر رنگ و نژادی که باشند پیامبر آنها نیز خواهد بود.

در پایان خوب است به این نکته نیز اشاره شود که با بررسی روایاتی که در مورد اهمیت و آثار صلوات وجود دارد چنین به دست می‌آید که ذکر صلوات آثار و برکات فراوان دارد و اعتقاد مردم این است که ذکر صلوات راهگشا و بر طرف کننده موانع و آسان کننده کارهاست و به برکت آن، گره‌ها باز می‌شود و موانع بر طرف و دل‌ها شاد می‌گردد و چون با آمدن برق مردم خوشحال می‌شوند، از این ذکر شریف که برای شادی و شادابی است استفاده می‌کنند و ابراز می‌دارند که این نعمت هم به برکت محمد و آل محمد به ما داده شده، همان طوری که خداوند سایر نعمت‌ها را به برکت آنها به ما ارزانی داشته است.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. شیعه پاسخ می‌دهد، سیدرضا حسینی نسب
۲. عقاید تطبیقی بررسی دیدگاه‌های اعتقادی از متون
اساسی تشیع، حسین رجبی

استفاده از واژه نفر جهت تحقیر

پرسش: عرب‌ها برای تحقیر ایرانی، به ما آموختند، برای شمارش خودمان به جای تن از نفر استفاده کنیم؛ نفر، واحد شمارش شتر است.

پاسخ این است که نفر، واژه‌ی عربی است، به معنای «دسته»، که برای شمارش به کار می‌رود؛ چنان چه در قرآن کریم، هم برای شمارش انسان به کار رفته و هم برای شمارش جن؛ پس، یک واژه‌ای فارسی برای شمارش شتر نبوده که اگر برای شمارش انسان به کار رفت، بگوییم، خواسته‌اند ما را خوار کنند؛ اگر چنین باشد، عکس آن صادق است؛ یعنی باید بگوییم که ما برای اهانت، واحد شمارش انسان، در عربی را در فارسی برای شمارش شترانمان به کار می‌بریم؛ علاوه بر این که برای واحد شمارش «دندان» – چه دندان انسان باشد، یا حیوان – نیز همان «نفر» را به کار می‌بریم.

از سوی دیگر، مجبور نیستیم از واژه‌ی عربی «نفر» استفاده کنیم؛ اگر از واژه‌هایی چون «عدد» استفاده کنیم، آن نیز عربی است؛ از این رو، می‌توانیم، بگوییم «دانه»؛ مثل ۵ دانه پرتقال، یا ۱۰ دانه انسان، یا ۲۰ دانه شتر، یا هر چیز دیگری، که واحد شمارش‌ها یکی می‌شود؛ آیا بعد نمی‌گویند که «دانه» به بذر گیاه گفته می‌شود و خواستند ما را تحقیر کنند و آن را واحد شمارش انسان کردند؟! یا چرا برای شمارش شتر،

الاغ و انسان، واژه‌ی مشترک «دانه» را استفاده کرده‌اند؟!

نکته آخر اینکه، هیچ موقع، عرب‌ها بالای سرِ ما با شمشیر، نایستاده‌اند که حتماً باید از واژه «نفر»، برای شمارش انسان استفاده کنیم؛ بنابراین، آزادیم که هر کلمه‌ای از جمله «تن»، را در این مورد به کار ببریم، و همین گونه هم هست و این استعمال رواج دارد.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

وبگاه اندیشه قم

وبگاه ویکی پاسخ

استفاده از واژه پارس به جای واق واق

پرسش: عرب‌ها برای تحقیر ایران، به ما یاد دادند، تا به واق واق سگ، پارس بگوئیم.

پاسخ: فارس‌ها، به صدا کردن سگ، واق واق؛ نمی‌گویند؛ چرا که «واق» یک کلمه‌ی عربی و از واژگان قرآنی به نام «نگهدارنده» است؛ بلکه «عوعو»ی سگ می‌گویند؛ پس معلوم می‌شود که القا کنندگان این شبهه، فارسی هم نمی‌دانند و فقط قصد تبلیغ بر ضد اسلام را دارند.

از طرف دیگر، در زبان عربی، اصلاً لفظ «پ» وجود ندارد، که پارس بگویند؛ به همین دلیل قوم پارس را نیز «فارس» می‌گویند؛ بدین ترتیب، بدیهی است که عرب‌ها القا نکرده‌اند که به صدای سگ، «فارس کردن» گفته شود.

بله، چنان چه در لغتنامه‌ی دهخدا نیز آمده، در زبان پارسی قدیم که در کتیبه‌های هخامنشیان نیز دیده می‌شود، «پارسه» نام یکی از اقوام مقیم در جنوب ایران آن زمان بوده و محل اقامت شان نیز «پارس» نامیده شده است.

اما این واژه‌ی پارس، به معنای «خبر» یا خبر کردن هم آمده؛ پس اگر به صدای «عوعو»ی سگ، پارس کردن گفته‌اند، به خاطر خبر دادن آنان از خطر، به هنگام نگهبانی از محدوده و یا گله بوده است؛ و اگر واق واق هم گویند، به

معنای همان نگهداشتن از خطر بوده؛ از این رو، اگر گفته می‌شود که «سگ پارس می‌کند»، یعنی سگ خبر می‌دهد؛ نه این که نام صدای سگ، پارس باشد.

خوب، اگر به خاطر لجابت با اسلام می‌خواهند، با یک زبان دیگر مثل عربی دشمنی کنند، دست کم لازم است، فارسی عزیز خودمان را خوب بخوانند و بدانند.

همچنین، بهتر است، این به اصطلاح، ملی گراها، نسبت به شیوع بیش از اندازه لغات غربی هم، از خود حساسیت و غیرت نشان دهند.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. وبگاه اندیشه قم

۲. وبگاه ویکی پاسخ

خوش بودن آخر شاهنامه توسط عرب‌ها جعل شده

**پرسش: عرب‌ها به ما یاد داده‌اند، تا بگوییم، شاهنامه
آخرش خوش است؛ چون در آخر شاهنامه، ایرانی‌ها
شکست می‌خورند.**

پاسخ: این یکی از صدها ضرب المثل رایج در بین ما
ایرانیان می‌باشد و در ارتباط با علت و چرایی انشاء آن، دلایل
و احتمالات گوناگونی را می‌توان بیان کرد؛ مثل اینکه :

یک) این ضرب المثل، برای مواردی بکار می‌رود که شخص
یا اشخاصی، بدون دلیل، به عاقبت کاری خیلی خوش بین
هستند و برای سرزنش آنها، از این ضرب المثل استفاده
می‌نمایند.

چراکه یک شاهنامه خوان، منتظر عاقبتی خوش در انتهای
آنست، اما در پایان با یک امر ناخوشایند مواجه می‌شود؛ و
این ضرب المثل به شکل کنایه و به گونه‌ای طعن آمیز، برای
اعمالی که مثل شاهنامه هستند، استفاده می‌شود.

دو) این ضرب المثل مربوط به واسط شاهنامه است و
اشاره به هسته‌ی اصلی شاهنامه، یعنی جنگ‌های ایرانیان
و تورانیان دارد؛ و خوش بودن پایان شاهنامه، مربوط به
حمله‌ی اعراب و شکست ساسانیان نیست؛ بلکه به پیروزی
نهایی پهلوانان ایرانی بر لشکر توران اشاره دارد که البته این

پیروزی در قسمت‌های میانی شاهنامه و در بخش پهلوانی آن است و به آخر شاهنامه که مربوط به بخش تاریخی می‌شود، ربطی ندارد.

سه) برخی معتقدند، در گذشته وقتی نقالان از خواندن یک دوره‌ی کامل شاهنامه فارغ می‌شدند، در مجلس نقل شاهنامه، جشن کوچکی برپا می‌شد و کسانی که مدت‌ها با اشتیاق، دل به داستان‌ها و حماسه‌سازی‌های پهلوانان ایران‌زمین می‌سپردند، بساط شیرینی و چای را فراهم می‌کردند و معتقد بودند که هرچند پایان کار ایرانیان در آخر شاهنامه خوش نیست، اما به پایان رساندن نقالی کامل این کتاب، شایسته‌ی شادمانی است؛ و این ضرب‌المثل حکایت از این جشن و شادی، در پایان شاهنامه خوانی است.

چهار) این احتمال نیز وجود دارد که برخلاف نظر فردوسی، حمله مسلمانان به ایران و پایان حکومت ظالمانه ساسانی، آنچنان به مزاج ایرانیان خوش آمد که از این عمل به عنوان یک واقعیت شیرین و زیبا یاد می‌کردند و چون پایان شاهنامه به این مسئله ختم می‌شود - اگرچه خود فردوسی آن را حادثه‌ای تلخ می‌داند، اما چون توده مردم ایران، این حادثه را سبب نجات خویش از یوغ حکومت طبقاتی و ظالمانه ساسانی و آزادی خویش از چنگال آنها می‌دانند، لذا برخلاف نظر وی - عاقبت شاهنامه را در واقعیت، امری خوشایند و زیبا می‌شمردند.

شاهد براین مدعا، عدم حمایت مردم ایران - به روایت منابع تاریخی-، از ساسانیان در مقابل سپاه مسلمانان می باشد؛ اینکه ایرانیان در طول تاریخ بعد از اسلام، هیچ وقت از حمایت دین اسلام و مسلمانان دست برنداشتند؛ دلیل واضح و روشنی بر این مدعاست که ایرانیان، ورود اسلام و مسلمانان را نه تنها سبب بدبختی خود نمی دانستند، بلکه آن را سبب پیشرفت و ترقی خود می دیدند.

البته این مسئله به معنای تأیید اعمال خلاف دین و عقل برخی حاکمان اسلامی در قرون مختلف از سوی ایرانیان نیست. در پایان این بخش نیز باید یاد آور شویم که هیچ گونه سند و مدرک معتبر تاریخی که ثابت کند، این ضرب المثل توسط اعراب ساخته شده است، وجود ندارد.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. وبگاه اندیشه قم

۲. وبگاه ویکی پاسخ



ایرانیان و تشیع

ایرانیان از قرن‌ها پیش به تشیع گرایش پیدا کردند و این روند به تدریج و تحت تأثیر عوامل مختلف تاریخی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفت.

علاقه ایرانیان به اهل بیت علیهم السلام

پرسش: چرا ایرانیان به اهل بیت علیهم السلام رو آوردند با آنکه جهان مدنی، عالمان نام‌آور فراوانی در بین ایرانیان داشتند؟

پاسخ: اولین مسلمان ایرانی سلمان فارسی بود که یکی از ارکان اصلی شیعیان علی علیه السلام محسوب می‌شد. او بود که در زمان خلافت عمر، حاکم مدائن (پایتخت ساسانیان) شد و بذر تشیع را در ایران کاشت؛ لذا تشیع ایرانیان اینگونه اصلاتی دارد؛ افزون برآن چون رفتار خلفا با ایرانیان تبعیض آمیز بود و حضرت امیر مومنان علیه السلام به این شیوه اعتراض داشت؛ پس از اینکه خلافت به حضرت رسید شیوه عادلانه خود را درباره ایرانیان عملی کرد و سهم آنان را از بیت المال با اعراب مساوی داد؛ طبقه‌ی ایرانیان عاشق علی، در این دوره شکل گرفت که به موالی معروف بودند که به رهبری مختار در انتقام از قاتلان اهل بیت قیام کردند.

وقتی عباسیان برعلیه امویان قیام پنهانی کردند؛ پایگاه آنان ایران بود و علت همراهی ایرانیان با عباسیان برعلیه امویان، خون خواهی امام حسین و رضایت اهل بیت علیهم السلام بود؛ بنابراین گرایش مردم ایران به تشیع که همان مودت و محبت و پیروی اهل بیت است به همان قرون نخستین بر می‌گردد؛ اگرچه حاکمیت‌های ایران در دوره‌هایی سنی

مذهب بودند به همین جهت برخی گمان می‌کنند که شیعه در ایران مربوط به قرون بعدی است؛ نه اینگونه نیست بلکه تشیع ایرانیان ریشه در تاریخ صدر اسلام دارد.

پیدایش تشیع در ایران به قرن اول هجری برمی‌گردد که مرزهای این کشور توسط سپاه اسلام گشوده شد و ارتباط ایرانیان با مرکز حکومت اسلامی برقرار گشت و مردم ایران با خاندان رسول خدا ﷺ از نزدیک آشنا شدند، خصوصاً در این آشنایی و نزدیکی عواملی نظیر برخورد با ایرانیان که به موالی موسوم بودند، بیشتر تأثیر گذار بود.. برخورد تبعیض آمیز خلفا با ایرانیان، آنها را نسبت به دین اسلام که آنرا با شعارهای نوید بخش عدالت گستری شناخته و به آن روی آور شده بودند تا از جور پادشاهان مستبد رهایی جویند، بدبین می‌نمود تا اینکه با سیاست و حکومت امیرمؤمنان ﷺ و عدالت بی نظیر آن حضرت، طعم شیرین عدالت اسلام حقیقی را چشیدند و به آن روی آوردند و ذائقه خویش را به شیرینی عدالت علی ﷺ شیرین نمودند.

براساس همین تشخیص بود که ایرانیان از همان آغاز مایل شدند اسلام را از محور اصلی آن جستجو کنند و به سرچشمه اسلام ناب محمدی ﷺ دسترسی داشته باشند و این گمشده خویش را در خاندان پیامبر ﷺ یافتند، چنانکه سلمان فارسی - ایرانی الاصل - از سرآمدان تشیع و پیروان اهل بیت ﷺ بود که مدتی در زمان خلیفه دوم بر مدائن

حکومت کرد و بذرهای تشیع را در فراسوی مرزهای جزیره العرب پاشید.

بنابراین، پیدایش و گسترش مکتب تشیع در ایران دست‌مایه‌ی عوامل متعددی است، که هر کدام در جای خود از نظر تاریخی و شکل‌گیری قابل بحث و بررسی می‌باشد؛ اما سه عامل مردمی در شکل‌گیری و اشاعه‌ی فرهنگ تشیع، نقش بسزایی داشته که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. موالی (ایرانیان مهاجر)؛

۲. هجرت علویان و سادات به ایران؛

۳. حضور امام رضا علیه السلام در خراسان.

موالی آن دسته از ایرانی‌هایی بودند که به قبایل عرب پیوسته و با آنان پیمان اتحاد بستند؛ از جمله، حدود چهار هزار ایرانی که به آنها سپاه شاهنشاه می‌گفتند، در زمان یزدگرد به فرماندهی شخصی به نام رستم به جنگ مسلمین آمدند و نهایتاً در جنگ قادسیه به سپاهیان عرب پیوستند؛ آنها برای پیوستن خود به سپاه عرب، شرط کردند که پس از جنگ، در هر کجاکه خواستند ساکن شوند، و با هر قبیله‌ای خواستند ازدواج کنند، و سهمی نیز از غنایم جنگی داشته باشند. آنان نیز موافقت کردند و گروهی از آنها را به شام و گروهی دیگر را به بصره فرستادند.

مشاهده‌ی آن همه ستم و بی‌عدالتی از خلفای سه گانه و بنی‌امیه و دیدن این همه لطف و عدالت از علی علیه السلام

باعث گردید تا بغض اموی و عمری و حبّ علوی در دل آنها قرار گیرد. این آغاز يك نوع تشیع به نام تشیع سیاسی بود. به این معنا که آنها علی علیه السلام را از دیگر خلفا و حکما بالاتر و برتر می‌دانستند و تنها آن حضرت را اداکننده‌ی حقوق خود دیدند؛ هرچند از نظر اعتقادی، شیعه بودن آنها مطرح نبود.

آنها خواستار برابری و مساوات بین خود و مردم عرب شدند و امیدوار بودند که در تحت لوای دین اسلام، طعم و لذت عدالت حقیقی را بچشند؛ هر چند بسیاری از آنها تحقیر و ناملایمات زیادی را متحمل شدند، اما اسلام را پذیرفتند و به افتخار مسلمانی نایل گردیدند.

۲- هجرت علویان و سادات، تأثیر بسزایی بر گسترش تشیع در ایران داشت.

این مهاجرت‌ها، غالباً از قرن دوم به بعد بوده و بعد از آن که یحیی بن زید بن علی علیه السلام که در گرگان مدفون است، به ایران آمد، راه مهاجرت گشوده شد؛ زیرا یکی از اهداف سادات هاشمی (در مهاجرت به سوی ایران) جذب نیرو برای قیام بود، که البته در این کار موفقیت زیادی هم کسب نمودند؛ به عنوان نمونه، هواداران یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام در دیلم، باعث پی‌ریزی اولین قیام شیعی در آن منطقه گردیدند و قیام به اندازه‌ای بود که هارون، پنجاه هزار نفر را جهت دستگیری او اعزام کرد.

چون مردم ایران به سادات و آل رسول ﷺ عشق می‌ورزیدند به آنها پناه دادند و آن‌ها را یاری نمودند؛ حضور آنها در بین مردم عاشق اهل بیت - علیهم السلام - مقدمه‌ی گسترش تشیع اعتقادی شد.

۳- ورود امام رضا (ع) به ایران

پس از آن‌که مأمون بر برادرش امین پیروز شد و با توجه به علاقه‌ی مردم ایران به علویان، مأمون از موقعیت استفاده کرد و اقدام به دعوت امام رضا (ع) نمود. ابن خلدون نوشته: «کثرت شیعه در ایران موجب چنین دعوتی از طرف مأمون شد».

چون یکی از نخستین مراکز تشیع در ایران خراسان بود، که پس از استیلای بنی‌عباس بر بنی‌امیه و تسلط بر خراسان، مردم به طرف آنها رفتند و فکر می‌کردند بین علوی و عباسی از بنی‌هاشم فرقی نیست، اما بعد از ورود امام رضا (ع) به این منطقه، تشیع واقعی و اعتقادی گسترش پیدا کرد.

به این جهت که امام رضا (ع) از لحظه‌ی حرکت از مدینه تا مرو، در طول مسیر از روش‌های گوناگون جهت شناساندن شیعه اقدام می‌کردند؛ رجاء بن ابی‌الضحاک که مأموریت آوردن امام (ع) را بر عهده داشتند، می‌گویند: امام در هیچ شهری فرود نمی‌آمد، مگر این‌که مردم به سراغ او می‌آمدند و مسائل دینی و اعتقادی خویش را می‌پرسیدند. بدین

ترتیب حضور امام در ترویج تشیع در ایران نقش مهم و قابل توجهی داشت.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، رسول جعفریان

۲. تاریخ شیعه، علامه محمد حسین مظفر، ترجمه‌ی دکتر سید محمد باقر حجتی

۳. اصحاب ایرانی ائمه اطهار علیهم‌السلام، سید حسن قریشی.

عوامل تشیع ایرانیان

پرسش: چه عواملی باعث شیعه شدن ایرانیان شد؟

پاسخ: پیدایش و گسترش مکتب تشیع در ایران دست‌مایه‌ی عوامل متعددی است، که هر کدام در جای خود . از نظر تاریخی و شکل‌گیری . قابل بحث و بررسی می‌باشد؛ اما چند عامل مردمی در اشاعه‌ی فرهنگ تشیع، نقش بسزایی داشته که مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۱. موالی (ایرانیان مهاجر)؛

۲. هجرت علویان و سادات به ایران؛

۳. حضور امام رضا علیه السلام در خراسان.

۴. عشق زاید الوصف ایرانیان به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

موالی آن دسته از ایرانی‌هایی بودند که به قبایل عرب پیوسته و با آنان پیمان اتحاد بستند. از جمله، حدود چهار هزار ایرانی بودند که به آنها سپاه شاهنشاه می‌گفتند، در زمان یزدگرد به فرماندهی شخصی به نام رستم به جنگ مسلمین آمدند و نهایتاً در جنگ قادسیه به سپاهیان عرب پیوستند؛ آنها برای پیوستن خود به سپاه عرب، شرط کردند که پس از جنگ هر کجا که خواستند ساکن شوند، و با هر قبيله‌ای خواستند ازدواج کنند، و سهمی نیز از غنایم جنگی داشته باشند.

در مجموع آنها خواستار برابری و مساوات بین خود و مردم عرب شدند و امیدوار بودند که در تحت لوای دین اسلام، طعم و لذت عدالت حقیقی را بچشند؛ هر چند بسیاری از آنها تحقیر و ناملایمات زیادی را متحمل شدند، اما اسلام را پذیرفتند و به افتخار مسلمانی نایل گردیدند.

علل گرایش موالی به تشیع؟

همان طور که اشاره شد، برخلاف پیمانی که بین آنها و سپاه عرب بسته شده بوده، آنها شاهد تبعیض و تفاوت‌های زیادی بودند که این مسئله، باعث روی گردانی آنها از خلفای بنی‌امیه شده است؛ از جمله این‌که:

۱. موالی در عراق به عنوان شهروند درجه‌ی دوّم شناخته شدند.

۲. کارهای پرمشقت مانند، چرخاندن امور بازار، ساختن راه‌ها و اصلاح درختان به آنها واگذار شد.

۳. آنچه از زمان خلیفه‌ی دوّم مرسوم شده بود. که عجم‌ها را به مدینه‌الرسول راه نمی‌دادند. موالی را نیز شامل شد.

۴. عرب‌ها از آنها زن می‌گرفتند، امّا به آنها زن نمی‌دادند.

۵. آنها اسلام موالی را اسلام حقیقی نمی‌دانستند و از اسلام عرب‌ها پایین‌تر می‌دانستند و لذا موالی حق نداشتند امام جماعت شوند، یا در صف اوّل نماز بایستند.

۶. کار تا جایی پیش رفت که حتی در مذمت زبان فارسی، به نقل از ابوهریره از پیامبر ﷺ حدیث جعل کردند، مانند «که نزد خدا مبعوض‌ترین زبان، زبان فارسی می‌باشد.»

هر چند موالی نسبت به اسلام و پیامبر ﷺ خوش‌بین بودند، امّا از رفتار و برخورد خلفا و حاکمانی که خود را

جانشینان پیامبر می‌دانستند بسیار متنفر بودند؛ لکن حضرت علی علیه السلام چه در زمان خانه‌نشینی، از طریق نصیحت به خلفا و چه در زمان حکومت‌داری، نسبت به موالی (ایرانیان) محبت زیادی ابراز کردند؛ اموال بیت‌المال را به نسبت مساوی بین آنها و مردم عرب تقسیم می‌کرد، و می‌فرمود: حضرت آدم نه غلامی به دنیا آورد و نه کنیزی؛ بندگان خدا آزادند، و اگر مالی نزد من است، در تقسیم آن بین سیاه و سفید فرقی نخواهم گذاشت. و حتی در بسیاری از اوقات، سهم خود از بیت‌المال را جهت آزادی اسرای ایرانی قرار می‌داد.

مشاهده‌ی آن همه ستم و بی‌عدالتی از بنی‌امیه و دیدن این همه لطف و عدالت از علی علیه السلام باعث گردید تا بغض اموی و حبّ علوی در دل آنها قرار گیرد. این آغاز یک نوع تشیع به نام تشیع سیاسی بود. به این معنا که آنها علی را از دیگر خلفا و حکما بالاتر و برتر می‌دانستند و تنها علی را ادا کننده‌ی حقوق خود دیدند؛ هرچند از نظر اعتقادی در سطح قابل توجهی شیعه بودن آنها مطرح نبود.

به قول شهید مطهری؛ مردم ایران -که مردمی باهوش بودند و سابقه‌ی فرهنگ و تمدن نیز داشتند-، روح اسلام و معنای اسلام را در خاندان رسالت یافتند؛ چون آنها بودند که خواسته‌های ایرانیان را که عدل و مساوات است برقرار

می‌کردند و روح شیرین عدالت ایرانیان را سیراب می‌نمودند.

نهایتاً این تشیع سیاسی، با توجّه به ارتباط مداوم ائمه علیهم‌السلام با ایرانیان مهاجر و ادامه‌ی تبعیض‌های خلفای بنی‌امیه نسبت به آنها، مقدمه‌ی پیدایش تشیع اعتقادی گردید.

در این مورد سیاست امام سجاد علیه‌السلام قابل توجّه است، امام با گریه‌های مداومی که بر امام حسین علیه‌السلام داشت، احساسات حسینی و ضد اموی را به آنها منتقل می‌کرد، نتیجه‌ی این سیاست این شد که هم خود موالی، قلباً به تشیع گرایش پیدا کنند و هم آن را به دیگر شهرها و بلاد، مانند ایران منتقل کنند.

هجرت علویان و سادات، تأثیر بسزایی بر گسترش تشیع در ایران داشت.

این مهاجرت‌ها، غالباً از قرن دوم به بعد بوده و بعد از آن‌که یحیی بن زید بن علی علیه‌السلام که در گرگان مدفون است. به ایران آمد، راه مهاجرت گشوده شد؛ زیرا یکی از اهداف سادات هاشمی (در مهاجرت به سوی ایران) جذب نیرو برای قیام بود، که البته در این کار موفقیت زیادی هم کسب نمودند؛ به عنوان نمونه، هواداران یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن مجتبی علیه‌السلام در دیلم، باعث پی‌ریزی اولین قیام شیعی در آن منطقه گردید و قیام به اندازه‌ای بود که هارون، پنجاه هزار نفر را جهت دستگیری او اعزام کرد.

پس از ماجرای یحیی بن زید، و یحیی بن عبدالله و ورود امام رضا علیه السلام به خراسان، گروهی از سادات و شیعیان به ایران آمدند. علویان از موفقیت به وجود آمده در حکومت مأمون استفاده کرده و به صورت گروهی به طرف ایران حرکت کردند، آنها به شوق امام رضا علیه السلام از مدینه به طرف مرو عازم شدند، در بین راه نیز عده‌ی زیادی از علاقمندان به امام رضا به آنها ملحق گردیدند؛ وقتی به دروازه‌ی شیراز نزدیک شدند، به یک قافله چند هزار نفری می‌رسیدند که مأمون به خاطر ترس از فروریزی حکومتش، به حاکم فارس دستور داد، تا از ورود آنها جلوگیری کند.

کاروان مذکور که به رهبری احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) و محمد بن موسی علیه السلام - که هر دو در شیراز مدفون‌اند - به ملاقات امام هشتم می‌آمدند، بعد از درگیری با لشکر حکومت فارسی، به یاران خود دستور داد تا لباس مبدل بپوشند و به اطراف پراکنده گردند تا از گزند حکومت مأمون در امان باشند، به همین جهت گفته می‌شود، اکثر امامزادگان متفرق در شهرهای مختلف ایران جزو همان قافله می‌باشند.

چون مردم ایران به سادات و آل رسول عشق می‌ورزیدند به آنها پناه دادند و آن‌ها را یاری نمودند؛ حضور آنها در بین مردم عاشق اهل بیت - علیهم السلام - مقدمه‌ی گسترش تشیع اعتقادی شد.

البته حضور علی بن محمد باقر علیه السلام که اکنون در مشهد اردهال کاشان مدفون است و حتی قبل از ورود امام رضا علیه السلام به ایران جهت ارشاد و هدایت مردم در منطقه‌ی فین و کاشان را نباید نادیده گرفت،... که این خود دلیل بر این است که مردم این منطقه نیز، عاشق خاندان رسالت بودند؛ به گونه‌ای که در تواریخ آمده است که شش هزار نفر از مردم کاشان و حومه به استقبال این امامزاده‌ی بزرگوار رفتند، و بعد از استقرار ایشان، مردم قم و کاشان و روستاهای اطراف در نماز جمعه ایشان شرکت می‌کردند. این موقعیت ممتاز علی بن محمد علیه السلام باعث گردید تا حکومت وقت، دستور قتل ایشان را صادر کند، که امروزه مراسم قالیشویان در جمعه‌ی دوّم مهرماه هر سال، به یاد ایام شهادت آن بزرگوار، با شور و حال معنوی خاصی با حضور شیعیان و شیفتگان اهل بیت . علیهم السلام . برگزار می‌گردد.

نقش ورود امام رضا علیه السلام به ایران، در گسترش تشیع:

پس از آن‌که مأمون در مقابل برادرش امین پیروز شد و با توجّه به علاقه‌ی مردم ایران به علویان، مأمون از موقعیت استفاده کرد و اقدام به دعوت امام رضا علیه السلام نمود. ابن خلدون می‌گوید:

کثرت شیعه در ایران موجب چنین دعوتی از طرف مأمون شد.

چون یکی از نخستین مراکز تشیع در ایران خراسان بود، پس از استیلای بنی عباس بر بنی امیه و تسلط بر خراسان، مردم به طرف آنها رفتند و فکر می کردند بین علوی و عباسی از بنی هاشم فرقی نیست، اما بعد از ورود امام رضا علیه السلام به این منطقه، تشیع واقعی و اعتقادی گسترش پیدا کرد.

به این جهت که امام رضا علیه السلام از لحظه ی حرکت از مدینه تا مرو، در طول مسیر از روش های گوناگون جهت شناساندن شیعه اقدام می کردند، رجاء بن ابی الضحاک که مأموریت آوردن امام را بر عهده داشتند می گویند: امام در هیچ شهری فرود نمی آمد، مگر این که مردم به سراغ او می آمدند و مسائل دینی و اعتقادی خویش را می پرسیدند.

امام در طول مسیر، احادیث را از طریق پدراناش، به حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می رساند که این بهترین روش معرفی مکتب تشیع و خنثی کننده توطئه هایی بود که شیعه را خارج از دین می دانستند: نمونه ی بارز آن، حدیث سلسله الذهب بود که در جمع مردم نیشابور ایراد فرمودند: از پدرانم، از پیامبر، از خداوند باری تعالی که فرمود: «لا اله الا الله، قلعه ی محکم من است هر آن کس داخل آن شود، از عذاب ایمن است. بعد با کمی تأمل فرمودند: ورود به قلعه شروطی دارد که از جمله آن شرایط، پذیرش ولایت من (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) است.

و با این بیان، شیعه‌ی واقعی و اعتقادی را معرفی نمودند و محبت مردم به علویان را جهت‌دار کردند.

امام حنّی در دربار مأمون ـ که از ایشان تقاضای خواندن خطبه کردند ـ نیز به معرفی ولایت خود و ائمه علیهم‌السلام پرداختند و فرمودند: ما به واسطه‌ی رسول خدا بر شما حق داریم و شما هم از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ما ذی حق هستید، زمانی که شما حق ما را ادا کردید ما هم بر خود لازم می‌دانیم که حق شما را به جای آوریم، پس در زمینه‌ی حق شما حق ما هم باید ادا گردد.

یکی دیگر از کارهایی که به واسطه‌ی آن مکتب شیعه معرفی و استدلال‌های مخالفین ابطال می‌گشت، مجالس مناظره‌ای بود که مأمون برای امام تشکیل داده و تمام آنها به نفع امام رضا علیه‌السلام خاتمه می‌یافت، و شاید منظور مأمون از این کار، محکوم کردن امام بود. لذا می‌بینیم بعد از استقبال مردم از این گونه جلسات، مأمون دستور داد مردم را از در خانه‌ی امام دور کنند، تا مبادا شیعه‌ی واقعی به مردم معرفی گردد.

مجموعه‌ی نامه‌هایی که امام به افراد مختلف در توضیح مبانی تشیع می‌نوشتند، از قبیل: تبیین جایگاه اهل بیت در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسائل اختلافی با اهل سنت مانند، ایمان ابوطالب به دین اسلام، توضیح مصداق شیعه‌ی واقعی، مراد از اولی الامر در قرآن و عامل مؤثری در

گسترش فکر شیعی و استحکام پایه‌های تشیع اعتقادی در
مناطق مختلفی از کشور ایران شدند.^۱
معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:
تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان.
تاریخ سیاسی شیعیان اثنی در ایران ترکمنی آذر
شیعه در اسلام علامه طباطبائی

۱ . جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، تا قرن هفتم.

پرسش: آیا تشیع در اثر رقابت صفویه با دولت عثمانی در ایران جایگزین و گسترش یافت؟

پاسخ: شبهه مطرح شده بیشتر از سوی مستشرقان به اندیشه‌ی دیگران راه یافته و تحلیلی ناصواب درباره‌ی تشیع ایرانیان است؛ درحالی‌که سابقه‌ی شیعه شدن ایرانیان، قرن‌ها قبل از به قدرت رسیدن صفویان شروع شده؛ علاوه بر این، شاه اسماعیل موسس سلسله‌ی صفویان انگیزه‌ی اصلی خود را چنین بیان می‌کند:

من پادشاهی را از برای ترویج دین و لعن دشمنان اهل بیت می‌خواهم و غیر از آن کاری ندارم. (شاه اسماعیل اول).

از این روی این فرضیه که اعلام مذهب تشیع، به دلایل سیاسی، و در صدر آنها رقابت با کشور عثمانی بوده است، درست نمی‌باشد. صفویه سلسله‌ای بوده‌اند که بر اساس اعتقادات قلبی دست به این کار زده‌اند. روند رسمیت یافتن تشیع در ایران در دوره‌ی صفوی مرهون تلاش علما در دوره‌های قبل تا عصر صفوی است که به ترتیب ذیل می‌توان مورد بررسی قرار داد:

۱- رسمیت تشیع در ایران و فضای مذهبی حاکم بر ایران:

مذهب تشیع اثنی عشری، در سال ۹۰۷ هـ. ق. مطابق با سال ۱۵۰۱ میلادی به عنوان مذهب رسمی کشور تازه تأسیس صفویه که هنوز پایه خود را محکم نکرده بود، از

سوی شاه اسماعیل، در تبریز، اعلام شد.^۱ تا قبل از اعلام شاه اسماعیل، ایرانیان مذاهب شیعی و سنی داشتند. ولی شیعیان تنها در چند نقطه ایران زندگی می‌کردند. که می‌توان از خوزستان، گیلان، قم و کاشان و آوه و مازندران و... نام برد.^۲ مذهب تسنن تا پایان دودۀ ایلخانان مغول مذهب رسمی کشور و حاکم بر فضای جامعه ایرانی بود.^۳ به طوری که در بدو اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، به شاه اسماعیل گفتند: که قربانت شویم، سیصد هزار نفر در تبریز زندگی می‌کنند و همه آن‌ها سنی هستند.^۴ و شاه اسماعیل سخت به مذهب تشیع معتقد بود و اصرار داشت به رغم مخالفت مردم، مذهب خود را علنی و آشکار سازد.^۵

۲- عقاید مذهبی شاهان صفویه:

اگر کسی فقط به دلایل سیاسی، و زمانی و مکانی مطلبی را ابراز و یا انتشار دهد، به مرور زمان عدم اعتقاد او آشکار می‌شود. اما شاهان صفویه هیچگاه از هدفی که شاه اسماعیل برای آنها قرار داده بود، دست بر نداشته بلکه با اعمال خویش آن را تأیید کردند. برای اثبات نظمان کردار و رفتار بعضی از شاهان صفویه را مرور می‌کنیم.

۱. زاجر سیوری، ایران عصر صفویه، ترجمه کامبیز عزیزی، ص ۲۱.

۲. پارسادوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۱۰۵.

۳. همان، ص ۹۵.

۴. عالم‌آرای صفوی، ص ۵۶.

۵. جعفریان، رسول، صفویه از ظهور تا زوال، ص ۴۱.

شاه اسماعیل، در سال ۹۱۴ هـ. ق. به دنبال فتوحات خود در ایران وارد عراق شد. پس از فتح آن هنگامی که به چند فرسنگی مقبره مولا علی - علیه السلام - رسید، از اسب فرود آمد، و با پای پیاده و سر برهنه بسوی نجف اشرف شتافت. و با صدای بلند گریه می کرد و اشک می ریخت و در کنار ضریح بیهوش شد.^۱

شعار شاه اسماعیل در جنگ ها عبارت بود از: الله، الله، علی ولی الله^۲ و یکی از اشعارش این می باشد.

دست در دامن حیدر زن و اندیشه مکن / هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش^۳

شاه اسماعیل دوم، که یکی از اشعارش این است:

زمشرق تا به مغرب، گرامام است

علی و آل او ما را تمام است.^۴

شاه عباس چندین بار پیاده به مشهد برای زیارت رفت. وی در سالهای ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ هـ. ق بخش زیادی از دارایی خود را وقف چهارده معصوم کرد. و مهر او این گونه بود (کلب آستان علی)^۵

۱. عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۱۶۷.

۲. عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳. همان.

۴. میراحمدی، مریم، دین و مذهب در عصر صفوی، ص ۲۷.

۵. همان، ص ۲۷.

۳- رشد شیعه در عصر صفویه

رشد تشیع در این عصر به قدری بود که شیعیان ساکن در کشورهای دیگر به ایران مهاجرت کردند. افرادی مثل:

۱. محمد بن مکی بن محمد ملقب به شهید اول.^۱ ۲. شیخ نورالدین علی بن عبدالعال عاملی کرکی معروف به محقق ثانی.^۲
۳. شیخ حسین عاملی پدر شیخ بهایی که از جبل عامل به قزوین آمد.^۳ می توان اشاره کرد. در این عصر آن قدر به این مذهب بها داده می شود که در طی چند سال علمای بزرگی در مذهب تشیع پرورش می یابند که بنا به اختصار به چند تن از آنها اشاره می شود.

۱. شیخ بهایی ۱۰۳۰. ۹۵۳ فقیه، ادیب، منجم، ریاضیدان صاحب کتاب اثنی عشریات از اوست.

۲. میرداماد ۱۰۴۱. ۹۶۹ او را بعد از ارسطو و فارابی معلم ثالث هم گفته اند و کتاب قسبات از اوست.

۳. ملاصدرا ۱۰۵۰. ۹۷۹ او پایه گذار حکمت متعالیه می باشد. و مهمترین کتابش اسفار اربعه می باشد.

۴. علامه مجلسی ۱۱۱۰. ۱۰۳۷ چهره تابناک عصر صفوی است. که در طی قرون از تابش آن کم نشده است. و مهمترین کتاب او بحار الانوار می باشد.

۱. مدرس، میرزا محمد علی، ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین، ج سوم، ص ۲۷۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۴۷.

۳. همان، شماره ۱۱.

جایگاه علمای شیعه در عصر صفوی: عملکرد شاهان صفوی به گونه‌ای بود که علمای شیعه را در بالاترین مقام‌های کشور قرار می‌دادند و با آن‌ها در کارهای بزرگ مشورت می‌کردند و نشانه آن، این که شاه سلیمان تاجگذاری خویش را به دست علامه مجلسی انجام داد.

۴- وضعیت دولت عثمانی:

دولت عثمانی در متن تشکیل دولت شیعه شاه اسماعیل، توجهی به شرق کشور نداشت و تمام هم و غم پادشاهان عثمانی درباره فتح و ظفر بر کشورهای غربی بوده است.^۱

اولین و نخستین تماس بین دولت صفویه و عثمانی پس از فتح و استیلای شاه اسماعیل بر بغداد و حوالی آن در سال ۹۱۰ ه. ق بوده است. که برای سلطان بایزید پادشاه کشور عثمانی تبریک فرستاد.^۲ و کشور عثمانی درگیر جنگ با کشورهای غربی بود؛ که باختصار به آن‌ها اشاره میکنیم:

۱. جنگ دولت عثمانی با ونیز در سال ۸۹۹ ه. ق.^۳

۲. جنگ انبه بختی در ۲۹ شوال ۹۰۴ ه. ق.

۱. می‌توان به کتاب تاریخ عثمانی نوشته چارشی لی مراجعه کرد و در این مورد مطالعه کافی داشت.

۲. اوزن چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه نوبخت، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۹، ج دوم.

۳. جنگ دریایی پروراند در همان سال.

۴. تصرف مورن در سال ۹۰۵ ه. ق.

۵. در سال ۹۰۶ ه. ق تمام کشورهای اروپایی متفق شدند که کشور عثمانی را در دریا درگیر سازند و در خشکی به آن کشور حمله کنند.

۶. تصرف شهر و بندر دواج در سال ۹۰۸ ه. ق.

اولین جنگ صفویه و عثمانی در سال ۹۲۰ ه. ق. در دشت چالدران اتفاق افتاد. که از اعلام مذهب تشیع تا اولین برخورد صفویه و عثمانی قریب به سیزده سال طول کشید و در جریانات تاریخی حتی، یکسال هم خیلی مهم است چه برسد به سیزده سال، که طبق گفته تازیخ نگاران و مورّخین این برخورد هم بر اثر نَمّامی و بدگویی اطرافیان شاه عثمانی اتفاق افتاد. نه بر اثر اختلاف عقیده و حتی اختلافات ارضی.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- دین و مذهب در عصر صفوی، مریم میراحمدی.

۲- دین و دولت در عصر صفوی رسول جعفریان

اجبار به تغییر مذهب در دوره صفویه

پرسش: صفویان، در اردبیل هرکس را که به تغییر مذهبش راضی نمی‌شد، به همراه همه اعضای خانواده در درون خانه‌اش به آتش می‌کشیدند؟

پاسخ: برای پاسخ به این پرسش باید به چند نکته مهم توجه داشت:

نکته اول؛ مذهب تشیع از آغاز در ایران نفوذ خود را، به عنوان يك اقلیت پذیرفته شده، داشت و در دوره‌های خاصی، این نفوذ، به طور قابل توجهی گسترده شده بود؛ با توجه به این‌که محبت اهل بیت علیهم‌السلام جزء اصول و اساس تشیع می‌باشد، لذا بررسی چگونگی پیدایش تشیع و نحوه گسترش آن به نوع ارتباط ایرانیان با اهل بیت علیهم‌السلام کمک زیادی می‌کند؛ نکته بسیار مهم و قابل توجه آنکه گرایش به تشیع در ایران به صورت دفعی و ناگهانی نبود؛ بلکه تشیع در ایران سیر تدریجی داشت و نفوذ تشیع و علاقه به اهل بیت علیهم‌السلام در ایران معلول این عوامل بوده است:

نفوذ تشیع در میان موالی (ایرانیان ساکن در مناطق عرب نشین و تحت حمایت یکی از طوایف عرب) در عراق؛

نفوذ تشیع در مناطق مرکزی ایران همچون قم، کاشان، آوه؛

توسعه گرایش‌های شیعی با روی کار آمدن بنی عباس

در مناطقی از ایران مانند خراسان که شعار «الرضا من آل محمد؛ فرد برگزیده از آل محمد» رواج زیادی داشت؛

فتح طبرستان به دست علویان و ایجاد سلسله‌ها و حکومت‌های کوچک و بزرگ شیعی؛

برپایی حکومت شیعیه مذهب آل بویه و دعوت از بزرگانی همچون شیخ صدوق برای مناظره با علمای اهل سنت و حمایت از عالمان و افکار شیعی؛

نفوذ تشیع پس از حمله مغول‌ها.

پس همانگونه که مشاهده می‌شود، نمی‌توان برای نفوذ تشیع و علاقه به اهل بیت علیهم‌السلام در ایران تنها یک عامل مانند صفویه را مطرح کرد؛ در واقع، زمانی که شاه اسماعیل سر برافراشت، شمار زیادی از مردم ایران، بر مذهب شیعه بودند.

نکته دوم؛ شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ق) به محض رسیدن به قدرت و تاج‌گذاری در تبریز، به رسمی کردن تشیع در مملکت تحت امر خویش پرداخت^۱ و در این شکی نیست؛ اما باید توجه داشت که تبلیغ و ترویج شعار مذهب در کنار اعلام و رسمیت مذهب تشیع از سوی شاه اسماعیل صورت گرفته است؛ به گونه‌ای که آنان نیز ضرورت توجه به

۱. شیرین بیانی، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹ش، ص ۲۶.

توسعه و استحکام آن در جامعه و تقویت رابطه میان نهاد سیاسی و دین را دنبال می‌کردند؛ در واقع، توسعه قدرت سیاسی دولت، منوط به گسترش عمومی مذهب در جامعه بود؛ به همین منظور، از همان آغاز حاکمیت، تحقق هدف یادشده، یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین کارکردهای حکومتی شناخته شد و منصب مستقلی ایجاد گردید تا در این راستا تلاشی همه‌سویه داشته باشد؛ چنان‌که به تدریج با فزونی یافتن دامنه فعالیت‌ها، دیوانی مستقل به وجود آمد که بی‌گمان یکی از بدنه‌های مهم نظام حکومتی و دیوان‌سالاری را تشکیل می‌داد؛ توجه نویسندگان متون دیوانی به شرح مشاغل و مناصب دینی که در آغاز نوشته‌های خود آورده و بر توصیف بخش‌های دیگر حکومتی مقدم قرار داده‌اند، بر اهمیت و برجستگی آن در میان کارکردهای نهاد سیاسی گواهی می‌دهد؛^۱ این مهم، از منظر ناظران اروپایی نیز پنهان نمانده است و آنان، به همان دلیل، بخش مستقلی را در میان یادداشت‌های خود به توصیف نهاد مذهبی و وظایفی که از سوی حاکمیت در جامعه برعهده داشت، اختصاص داده‌اند.^۲

پس شاهان صفویه به این موضوع نیز توجه داشتند

۱ . میرزا سمیع، تذکرة الملوك، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۱-۴.

۲ . تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، تأیید چ سوم، ۱۳۶۳، ص ۵۸۸-۵۹۳.

و البته گروهی به عنوان تبرائیان برای تبرّا، تظاهرات به راه می‌انداختند؛ چنان که شاه طهماسب برای اینان مقرری معین کرده بود؛ در متون تاریخی آن عهد، از تبرائیان به عنوان يك گروه خاص یاد شده است؛ نوعاً آنها در اطراف علما و امیران اجتماع کرده، پس از لعن، جمله «بیش باد» و «کم مباد» را فریاد می‌کردند؛^۱ در واقع این کار جنبه تبلیغی داشت.

نکته سوم؛ شهرها و مناطق مختلف ایران به سادگی و با توجه به زمینه قبلی به تشیع پیوستند؛ چنانکه درباره اردبیل گفته شده است: «در اردبیل نیز با آنکه مذهب شایع، آئین شافعی بود، باز کسانی به خاندان حضرت علی علیه السلام ارادت می‌ورزیدند و هر وقت مقتضیات زمان برای ترویج آن کیش مساعد می‌گشت، به تبلیغ تشیع می‌پرداختند؛ چنانکه در عهد حکومت مرزبان محمد سالاری چنان شد و چون آن پادشاه از دیلمان گیلان و بر مذهب تشیع بود، زمینه پیشرفت این مذهب بیش از پیش فراهم گشت؛ این مقتضیات تا سال ۴۲۹ هجری بسیار مساعد بود و شیعی‌گری هیچ‌گونه مانع و مخالفی نداشت؛ ولی «در آن سال طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق از پادشاهان سلجوقی به سلطنت رسید و قدغن کرد که در قلمرو سلطنت او نباید اسم علی علیه السلام در اذان بر زبان آورده شود؛ از آن به بعد در

۱. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۳۳.

تمام ولایات که جزو حوزهٔ سلطنت طغرل بیگ بن میکائیل بود، بردن نام علی علیه السلام در اذان ممنوع شد و... طغرل بیگ هرکس را که تظاهر به شیعه بودن کرد، کشت و در تمام قلمرو سلطنت او شیعیان مجبور شدند که تقیه بکنند و آنهایی که نمی‌توانستند تقیه کنند، به قتل رسیدند یا اینکه جلای وطن کردند و به جایی رفتند که جزو قلمروی سلطنت آن مرد نباشد؛ بعد از سلاجقه کم‌کم این تعصب ضعیف گشت و در اردبیل، با نفوذ و قدرتی که فرزندان شیخ صفی الدین به دست آوردند، شیعی‌گری رواج یافت و شیخ جنید و شیخ حیدر صفوی، جد و پدر شاه اسماعیل اول، در زمان خود به حمایت از آن مذهب برخاستند و خود شاه اسماعیل نیز، پس از آنکه بر اریکهٔ قدرت تکیه زد، آنرا مذهب رسمی ایرانیان گردانید؛ از آن تاریخ مردم این شهر مذهب تشیع اختیار کردند و کنون نیز بدان مذهب اند.^۱

همین نویسنده در پاسخ به این شبهه که شاه اسماعیل با ضربات شمشیر مذهب شیعهٔ دوازده امامی را در ایران رواج داد و هر مسلمانی را که دارای مذهب شیعه نبود یا نمی‌خواست شیعه شود را می‌کشت، چنین نوشته است: «اما این نوشته صحیح نیست و در رد آن همین بس که عده‌ای از افسران و سربازان او اهل سنت و جماعت بودند

۱. بابا صفری، اردبیل در گذرگاه تاریخ، اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۰ش، ص ۷۸-۷۹.

و از او مستمری می‌گرفتند و پیوسته با وی بسر می‌بردند؛ مورخان، اردبیلیان را -به ویژه در عهد صفویه- نسبت به مذهب تشیع سخت متعصب نوشته‌اند، اما نه بدان معنی که با دارندگان مذاهب دیگر سختگیر باشند؛ بلکه شیعیان اردبیل در عین آنکه در انجام وظایف دینی تعصب خاصی داشته‌اند، با دارندگان مذاهب دیگر با لطف و رأفت مدارا می‌نمودند و در حق آنان احترام متقابل را رعایت می‌کردند و این کار علاوه بر رشد فکری و واقع‌بینی روحانیان بزرگ، معلول موقعیت مهم اقتصادی و تجارتی این شهر نیز بود؛ زیرا مخالفت با دارندگان مذاهب دیگر منتهی به قطع مراودات بازرگانی می‌شد و سکنه این شهر هرگز راضی بدین کار نمی‌بودند؛ غیر شیعیان نیز با توجه به درجه تعصبات مذهبی در حفظ حرمت مقدسات دینی مردم مراقبت تام داشتند»^۱.

از طرفی باید گفت: مناطق زیادی از ایران تا مدت‌ها همچنان بر تسنن بودند؛ چنانکه درباره قزوین چنین گفته شده است: «وضعیت مذهبی قزوین در اوایل دوره صفوی تا این زمان در تسنن استوار ماند و به جز اقلیت شیعه، ظاهراً بر شمار آنها افزوده نشد؛ صفویان پس از آن که احساس کردند، تبریز در معرض حملات مداوم عثمانی قرار گرفته و هر لحظه ممکن است به اشغال آنان درآید، پایتخت خود را به

قزوین انتقال دادند و در آبادانی این شهر سخت کوشیدند؛ آنان که بر تشیع اصرار داشتند، در رواج تشیع در قزوین تلاش زیادی کردند و این دارالسنة را به تدریج به دارالشیعة تبدیل کردند؛ هیچ گزارشی که دلالت کند صفویان، به ویژه شاه طهماسب، مردم قزوین را به اجبار به تغییر آیین مذهبی خود وادار کرده باشند، به دیده نویسنده این سطور نیامده است؛ شاه طهماسب با همکاری علما، کار تبلیغاتی منظمی را برای این کار دنبال کرد و وضعیت مذهبی قزوین را دگرگون نمود»^۱.

همین محقق برجسته تاریخ در جایی دیگر می نویسد: «اصرار شاه اسماعیل در رواج مذهب شیعه، با دشواری چندانی روبرو نشد؛ این درست است که او تهدیدات فراوانی کرد، اما در عمل بسیاری از مردم به طور آرام و طبیعی شیعه شدند؛ حتی تا زمان شاه عباس، هنوز این حرکت تدریجی ادامه داشت، به طوری که در دو منطقه سرخه سمنان سنگ نبشته هایی از شاه عباس هست که اگر کسی شیعه شود، از مالیات معاف خواهد شد؛ در فرمانی شاه عباس که در مسجد جامع نطنز است، همین مطلب آمده است: کلانتر و کدخدایان و ریش سفیدان الکاء مذکور به حقیقت، اگر سنی در میان شیعیان بوده باشد یا مردم محلی از محال آن سنی باشند، به ایشان تخفیف داده نمی شود؛ مستوفیان

۱. جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۲۹-۳۰.

عظام در دفاتر عمل نمایند و دانسته باشند که اگر پوشیده و پنهانی نموده باشند، در دنیا از ایشان بازخواست خواهد شد و در آخرت در خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلاة و السلام شرمنده خواهند بود... تحریراً فی شعبان ۱۰۲۴^۱.

پس، روند گسترش تشیع در مناطق مختلف ایران در طی سالیان متمادی بود و این طبیعی است که نمی‌توان به زور و غلبه، کیش و مذهب مردم را یکباره و به سرعت تغییر داد.

نکته چهارم؛ در برخی منابع گزارش‌هایی از فشار و سختگیری بر برخی از اهل تسنن که در مقابل حکومت صفوی مقاومت می‌کردند، دیده می‌شود؛ اما باید توجه داشت که برخی از این گزارش‌ها درصدد اغراق و بزرگ‌نمایی است و تا حدودی نیز این گونه رفتارها طبیعی می‌باشد؛ چنانکه محققان این دوره تاریخی در این باره معتقدند: «این برخورد شاه برای آن بود تا در آغاز کار، زهره چشمی از مخالفان بگیرد، اما در ادامه، کار به راحتی پیش رفته و هیچ‌گونه جنبش ضد شیعی مسلحانه در ایران برپانند؛ طبیعی است که ترس از قزلباشان وجود داشت؛ اما مخالفان، انگیزه زیادی برای مقاومت نداشتند؛ طی سال‌ها درگیری صفویان و عثمانیان، هیچ نیروی داخلی به انگیزه تسنن از عثمانیان

حمایتی نکرد؛ این در حالی است که جنبش‌های افراطی و غالی فراوانی در ایران به وجود آمد؛ روشن است که به سادگی نمی‌توان از این امر گذشت؛ نباید غفلت کرد که بسیاری از فرهیختگان سنی که از دو قرن پیش از آن، به تدریج به سوی مصر و شامات رفته بودند، در این دوره، با سرعت بیشتری به سوی عثمانی گریختند؛ در این میان، شاه از کسانی که در جنگ‌های پیشین، پدر و جدش را کشته بودند، نگذشت و دستور تعقیب آنها را صادر کرد؛ در طی جنگ‌ها هم از خشونت بی‌بهره نبود و طبیعی بود که حتی اگر بحث شیعه و سنی در کار نبود، فردی که بنای تأسیس سلسله‌ای را داشت، در آن شرایط که مدعیان در شرق و غرب فراوان بودند نمی‌توانست، بدون بسیاری از این قبیل اقدامات کارش را پیش ببرد»^۱.

به عنوان نتیجه باید گفت: روند تشیع و فشار بر اهل سنت از زمان شاه اسماعیل آغاز شد و در زمان دیگر سلاطین صفوی نیز ادامه یافت؛ اسناد تاریخی نیز منکر تهدید مردم نیست؛ اما عملی شدن تهدیدات در موارد بسیار اندکی بوده است؛ البته نباید از خاطر برد که در همین زمان در عثمانی نیز شیعیان بسیاری توسط دولت سنی مذهب عثمانی و به جرم تشیع کشته شدند؛ یکی از مورخان غربی به نام «براون» گزارشی از قتل عام شیعیان در دولت سنی مذهب عثمانی

۱. جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۲۵.

آورده و تعجب کرده که چرا مورخان ایرانی از قتل عام شیعیان در کشور عثمانی چیزی نگفته‌اند یا کم گفته‌اند؛ وی می‌گوید: در یکی از این قتل عام‌ها که در سال ۹۱۹ ق رخ داد، قریب به چهل هزار نفر به قتل رسیدند؛ به نقل مورخین، سلطان سلیم به والیان خود در آناتولی شرقی و دیگر مناطقی که اکثریت ساکنان آن را شیعیان تشکیل می‌دادند، دستور داد تا به گونه‌ای پنهانی شیعیان حیدری را از هفت ساله تا هفتاد ساله، شناسایی و نام آنها را در دفاتر مخصوص ثبت کنند؛ پس از آن دستور قتل آنان را صادر کرد.^۱

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، رسول جعفریان

اردبیل در گذرگاه تاریخ، بابا صفری

۱. ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران از ظهور قدرت صفوی تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، مروارید، ۱۳۶۹، ص ۸۱-۸۲.

شبّهات مربوط به فتوحات ایران

سلمان فارسی مشاور پیامبر

پرسش: آیا روزبه یا همان سلمان فارسی از مشاوران بسیار نزدیک پیامبر ﷺ بود؟

پاسخ: سلمان فارسی، صحابی مشهور پیامبر ﷺ و از یاران امام علی علیه السلام بود؛ او جایگاه والایی در میان صحابه داشت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، او را از اهل بیت خود خواند؛ وی، به اسم اعظم خداوند آگاه بود و مقامش از مقام لقمان حکیم بالاتر شمرده شده است؛ برخی منابع، او را اهل اصفهان^۱ و برخی، اهل شیراز معرفی کرده اند؛^۲ مطابق روایات شیعه، او هیچگاه به غیر خدا سجده نکرد؛^۳ روح حق جویی داشت و برای یافتن حقیقت به سرزمین های مختلفی مسافرت کرد و نزد اسقف های مسیحی به تعلیم و تربیت نفس پرداخت تا آنکه به ظهور پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله، در سرزمین عرب بشارت داده شد؛ برای یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله به حجاز رفت و با دیدن نشانه های نبوت در پیامبر صلی الله علیه و آله، به وی ایمان آورد.^۴

سلمان، پس از غزوه خندق در همه جنگ های دوران

- ۱ . سید محمد عمادی حائری، «سلمان فارسی»، در دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلام، تهران، ۱۳۹۶ش، ص ۳۱۵.
- ۲ . شیخ صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۱۶۲.
- ۳ . همان، ج ۱، ص ۱۶۲.
- ۴ . ابن هشام، عبدالملک، السيرة النبوية، بیروت، دار المعرفة، بی ت، ج ۱، ص ۲۱۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله، شرکت کرد و حضوری مؤثر داشت؛ از جمله اینکه او در جنگ احزاب، پیشنهاد حفر خندق، گرداگرد مدینه و در جنگ طائف، استفاده از منجنیق را ارائه داد؛^۱ پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از یاران خاص امام علی علیه السلام، شد و صحابه را به دلیل تخلف از دستور رسول الله صلی الله علیه و آله، مبنی بر جانشینی علی علیه السلام، سرزنش می کرد؛^۲ با این حال، با خلیفه اول و دوم، همکاری داشت و با پیشنهاد عمر بن خطاب و با اجازه امام علی علیه السلام، فرماندار مدائن شد.^۳

سلمان فارسی، زندگی ساده و زاهدانه ای داشت و این روش را در دوران امارت خود بر مدائن ادامه داد؛ از امکانات حکومتی، به نفع خود استفاده نمی کرد و با دست رنج خود، گذران زندگی می کرد؛ روایت های مختلفی از زهد سلمان نقل شده است.^۴

در باره مدت عمر آن جناب، نظرات مختلفی ذکر شده است، و برخی او را از معمرین (افراد سالخورده) معرفی کرده اند؛ مطابق برخی از پژوهش ها، آن بزرگوار، در سال ۳۳ ق درگذشت و امام علی علیه السلام با طی الارض به مدائن رفته، او را کفن و دفن نمود.^۵

۱. بلاذری، انساب الاشراف، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱؛ جوهری بصری، ابوبکر، السقیفه و فدک، بی جا، مکتبه نینوا، بی تا، ص ۴۳.

۳. ابن شاذان، الفضائل، ۱۳۶۳ ش، ص ۸۶.

۴. ذهبی، تاریخ الاسلام، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۵۱۷-۵۲۱.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۰.

تمام مسلمانان، از جمله اهل سنت، به مقام والای سلمان فارسی اعتراف دارند؛ اما نزد شیعیان صرف نظر از امامان معصوم علیهم السلام سلمان فارسی، بزرگ‌ترین و جلیل‌القدرترین، صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که به بالاترین درجه‌های ایمان و کمال رسید و این شایستگی را یافت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، درباره او فرمود: «سلمان از اهل بیت ما است»؛^۱ براساس روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، بهشت مشتاق سه نفر، یعنی علی علیه السلام، عمار و سلمان است.

سلمان را از بهترین، زاهدترین و داناترین اصحاب و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند؛ از عایشه نقل شده است که سلمان، شبانگاهان آنقدر از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله، کسب فیض می‌کرد که نزدیک بود، زمان اختصاصی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز به خود اختصاص دهد؛ امام علی علیه السلام، نیز او را دریایی بی‌انتها و دارای علم اولین و آخرین و از جمله اهل بیت علیهم السلام و همانند لقمان حکیم خواند؛^۲ این جایگاه ویژه سلمان، پیش پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، موجب شد تا این بزرگواران توجه خاصی به آن جناب، داشته باشند.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

نفس الرحمان فی فضائل سلمان، میرزا حسین نوری،

۱ . شیخ مفید، الاختصاص، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمته الله، ۱۴۱۳، ص ۳۴۱.

۲ . ثقفی کوفی، الغارات، ص ۱۷۸.

ترجمہ سید جواد حسینی رضایی، با عنوان رحمت پارسایان:
سلمان فارسی؛

سلمان الفارسی فی مواجهة التحدی، سید جعفر مرتضی
عاملی، ترجمہ سید محمد حسینی، با عنوان سلمان فارسی؛
سلمان فارسی استاندارد مداین، احمد صادقی اردستانی؛
سلمان فارسی، عباس ملکی؛

وطن فروش بودن سلمان فارسی

پرسش: آیا سلمان فارسی که ایرانی بوده وطن فروش بوده است؟

پاسخ: سلمان فارسی یکی از مشاهیر اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بعد از مدت‌ها تحقیق و تفحص درباره حقیقت - که در پی این تحقیق، ادیان زرتشتی، یهودی و مسیحی و مذاهب دیگر دوره خویش را مطالعه و - در نهایت مطلوب خویش را در آئین جدید یعنی اسلام یافت و به آن گروید. از آن جا که اگر شخصی بعد از مدت‌ها تحقیق، به حقیقتی دست یابد با جان و دل از آن عقیده دفاع می‌کند و تلاش می‌کند آئین خود را به نقاط دیگر عالم گسترش دهد. در این راستا از هر گونه تلاشی دریغ نمی‌کند. مخصوصاً شخصی که بعد از مدت‌ها مطالعه به پوشالی بودن آئین قبلی خویش پی ببرد، سعی می‌کند مردمان خود و همشهریان خود را به ساحل نجات رهنمون سازد و سلمان نیز چنین بود.

اگر اسم این را خیانت بگذاریم؛ پس باید قهرمانان، دانشمندان، مصلحان، مخترعان و هرکس را که برای رفاه و سعادت‌مندی هموعان و هموطنان خود تلاش می‌کند را خائن‌ترین افراد جامعه دانست.

آری سلمان فارسی در برخی از جنگ‌هایی که سپاه اسلام برای فتح مناطق و گسترش اسلام- بنا به پیش‌گوئی پیامبر اسلام ﷺ - داشتند، شرکت داشت و مشاوری‌های نظامی به رئیس حکومت و فرماندهان جنگی ارائه می‌کرد.^۱

در جنگ‌های قادسیه و فتح مدائن از نقش سلمان فارسی و شگردهائی که او به کار برد، در منابع معتبر تاریخ اسلام اخبار گوناگونی نقل شده است.^۲

نقش فعال و تعیین‌کننده سلمان در فتح مدائن نمایان است و آن، هنگامی بود که سعد بن ابی وقاص بعد از چند روز محاصره آن جا، سلمان را به عنوان سفیر و رایزن به میان ایرانیان می‌فرستد. سلمان با سعی و تلاشی که به کار برد هموطنان خود را راضی نمود که از جنگ بپرهیزند و یا اسلام را قبول کنند که در این صورت با سایر مسلمین برادر و برابر خواهند شد و یا این که تسلیم شوند و به پرداخت جزیه خود را در حمایت دولت اسلام قرار دهند و نتیجه این شد که آن‌ها پرداخت جزیه را پذیرفتند و از خون‌ریزی و کشتار جلوگیری شد و وقتی هم که مدائن فتح شد وارد کاخ کسرا نشد چرا که خزائن و نفائس آن را محصول ظلم و ستم زورمندان به بیچارگان می‌دانست.^۳

۱. اذکائی، پرویز، دایرة المعارف تشیع، تهران، نشر سعید محبی، ۱۳۸۱، ص ۲۶۳.

۲. رک: ابن اثیر، عزالدین، الکامل، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۵۱۲.

۳. اذکائی، ص ۲۶۴.

ظاهرًا بعد از فتح مدائن سلمان دیگر راضی به ادامه لشکرکشی به داخل ایران زمین نبود و تنها می‌خواست که بنیان ظلم و نظام طبقاتی و ستم موبدان فرو بریزد.

مسلمانان، سلمان فارسی را در فتح شهرهای ایران ساسانی، راهنمای سپاه و دعوت‌گر مردمان به اسلام قرار داده بودند.^۱

نقش سلمان در جنگ‌های صدر اسلام را علامه جعفر مرتضی هم می‌پذیرد اما از آن جهت که وی در اسلام آوردن مردم ایران زمین تلاش وافری نمود.^۲

چنان‌چه تاریخ هم به این امر گواهی می‌دهد. علاوه بر این که در جملات پیشین در فتح مدائن به آن اشاره شد، در جای دیگر آمده است که وقتی سپاه اسلام به قلعه یا شهری می‌رسید و سلمان همراه آن‌ها بود می‌گفت: اجازه دهید آنان را، همان‌گونه که پیامبر خدا ﷺ دعوتشان می‌کرد، فراخوانم. سپس به اهالی می‌گفت: من یکی از مردان شما بودم که خدا مرا به دین اسلام هدایت فرمود: اگر اسلام بیاورید، شما را به خود وا می‌گذاریم و اگر نپذیرید در آن صورت باید با خواری جزیه بپردازید و اگر از دادن آن امتناع ورزید، با شما می‌جنگیم،

۱. طبری، تاریخ طبری، قاهره، نشر دارالمعارف، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۴.

۲. رک: عاملی، جعفر مرتضی، سلمان فارسی، ترجمه محمد سپهری، تهران، نشر بین الملل، ۱۳۸۲ ش، ص ۶۵.

به درستی که خداوند خیانت کاران را دوست ندارد.^۱

متأسفانه دو گروه در حق سلمان فارسی اجحاف می‌کنند، یکی آن عده که هیچ نقشی برای سلمان در فتح سرزمین‌های غیر اسلامی، قائل نیستند. با وجود این که سلمان بامشورت و اجازه امام علی علیه السلام در این فتوح شرکت می‌کرد و همچون مقداد، مالک اشتر و دیگر یاران حضرت علی علیه السلام مانع از انحراف سپاه می‌شد و با ارشاد مردمان شهرهای در محاصره سپاه اسلام، از کشتار انسان‌های بیشتر جلوگیری می‌کرد و به اصطلاح قبل از فتح سرزمین، قلب‌ها را فتح می‌کرد.

دیگر این که، آن عده از افراطیون ملی‌گرا که سلمان را خائن به میهن معرفی می‌کنند، با وجود این که افرادی مثل سلمان فارسی باعث شدند که اجداد ما ایرانیان و در نهایت خودمان از زیر یوغ افکار و اندیشه‌های خرافی و منحط و ظلم روز افزون پادشاهان و موبدان و از ظلم جامعه طبقاتی خلاصی بیابیم.

در پایان باید گفت که سلمان بنا به سفارش مولای خویش حضرت علی علیه السلام در برخی از جنگ‌های صدر اسلام شرکت داشت، اولویت کاریش بر این بود که مردم را ابتدا به قبول اسلام و سپس به پرداخت جزیه و در نهایت در صورت رد دو پیشنهاد قبلی مجبور به جنگ می‌شد و از دانسته‌های

۱. البیهقی، عبدالله، سلمان اهل بیت، ترجمه، محمد علی مجیدیان، تهران، نشر آفاق، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۷۹.

خود به نفع مسلمین استفاده می‌کرد. و البته هیچ عاقلی اسم این را خیانت نمی‌گذارد. بلکه عین هدایت و راهنمائی است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. دایره المعارف تشیع، جمعی از نویسندگان، مدخل «سلمان».

۲. معارف و معاریف، سیدمصطفی حسینی دشتی، مدخل سلمان

حمله سلمان فارسی به ایران

پرسش: سلمان فارسی در صدر اسلام به ایران حمله کرده و بسیاری از خاک ایران به این علت از دست رفت؟

پاسخ: سلمان فارسی یا سلمان محمدی از اصحاب خاصه پیامبر و از یاران وفادار امیرالمومنین علیه السلام بوده و از سوی رسول خدا به مقام ویژه «سلمان منا اهل بیت» نائل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله سلمان را گذرگاه دانش اهل بیت دانسته که خداوند همواره از طریق جبرئیل به او سلام می‌رساند. سلمان نیز با استفاده از موقعیت مصاحبت با این دو ولی بزرگ خدا، از مکتب اهل بیت آموخته‌های فراوانی را به سرمایه‌های معنوی خود افزود. آنچه در این پرسش به آن پرداخته شده است، مطالبی است که برخی از مغرضان در قالب بحثی دروغین به نام «خیانت‌های سلمان فارسی به ایران!» مطرح کرده‌اند.

هدف از طرح این شبهات می‌تواند سه مسئله باشد. یک دسته، افرادی هستند که کلاً نسبت به پیامبر و یاران ایشان بغض دارند و هر از چندگاهی به تحریف و ترور شخصیت پیامبر و یاران با وفای ایشان دست می‌زنند. دسته دیگر نیز افرادی هستند که به نحو خاص نسبت به یاران و شیعیان امیرالمومنین علیه السلام بغض دارند و سعی در

جهت تخریب چهره شیعیان پاکباخته دارند. دسته سوم نیز به طور اخص در صددند که یاران ایرانی اهل بیت را مورد حمله قرار دهند؛ حال یا به خاطر حس ناسیونالیستی و یا هر دلیل دیگر. سلمان فارسی هم صحابی بزرگ پیامبر و مورد عنایت خاص ایشان بود و هم از وفادارترین یاران و شیعیان امیرالمومنین علیه السلام بود و هم این که ایرانی بود.

طبیعی است که شخصیتی با این همه عظمت مورد کینه و عناد دشمنان و بدخواهان قرار گیرد. به همین دلیل شایعات فراوانی را در مورد ایشان مطرح نموده‌اند. برخی از شایعات و پاسخ به آن‌ها به این ترتیب است:

۱- سلمان فارسی در صدر اسلام به ایران حمله کرده و بسیاری از خاك ایران به این علت از دست رفته از جمله بغداد که قبلاً جزو ایران بوده است. سلمان در جنگ‌های قادسیه و نهاوند و فتح تیسفون و مدائن فرماندهی سپاه اعراب بود و از تمام نقاط ضعف و قوت سپاه ایران اطلاع داشت.

اعراب که از دیدن فیل‌ها در سپاه ایران به وحشت آمده بودند به پیشنهاد سلمان که نقطه ضعف فیل‌ها زیر شکم و خرطوم آنهاست! با سنگ به جان فیل‌های سپاه ایران افتادند و آنها را سرنگون کردند. پس از فتح مدائن او درفش کاویانی و فرش بهارستان (فرش معروف منسوب به خسرو پرویز که تار و پودی از ابریشم و طلا و نقره داشت و مزین به

جواهرات گرانبها) و تاج‌های پادشاهان را که پنهان شده بود تقدیم اعراب کرد.

صدمات جبران ناپذیر حمله اعراب و همچنین به یغما رفتن میراث گرانبهای ایران و نابودی بسیاری از دودمان‌های ایرانی و به فروش رفتن دختران و زنان ایرانی بعنوان کنیز در بازار برده فروشان عربستان (حجاز)، یعنی حقارتی که ایران در هیچ دورانی آنرا به خود ندیده بود. همه و همه حاصل کینه توزی و خیانت سلمان به میهن خویش بود و بس!

پاسخ: در این شبّه‌ای که ایجاد شده است، به صراحت سلمان را - العیاذ باللّه - به خیانت به هموطنان خود متهم می‌کند. اما پرواضح است که تمام این اتهامات با غرض قبلی است. سلمان یک استراتژیست و نظریه پرداز در زمینه‌های نظامی و جنگی بود. او در این مورد خبره بود و در ترسیم تاکتیک‌های جنگی و فرماندهی آن از نبوغ بالایی برخوردار بود. نقش او در تاسیس شهر استراتژیکی کوفه محوری بود.

سلمان به همراه حذیفه بن یمان ماموریت یافته بود تا محل مناسبی را جستجو کنند که در آن، دریا یا پلی حائل آن سرزمین تا مرکز حکومت اسلامی در مدینه نباشد. سلمان در انجام ماموریت به انبار رسید و از طرف غرب فرات حرکت کرد تا به منطقه‌ای که بعداً کوفه نامیدند، وارد شد. او به همراه حذیفه با ملاحظات نظامی کوفه را شناسایی کردند. موقعیت

مرزی کوفه به گونه‌ای بود که مراقبت از سواد را امکان پذیر می‌نمود و علاوه بر آن به سرزمین عربستان پیوسته بود.^۱

سلمان در بسیاری از جنگ‌های صدر اسلام نیز او حضور داشت و در ترسیم تاکتیک‌های جنگی از کارآمدی خاصی برخوردار بود. وی در دو جنگ احزاب و طائف، طراح عملیات بود و در فتح مدائن نیز از فرماندهان اصلی به شمار می‌آمد. در جنگ احزاب که قبیله‌هایی -مانند: غطفان، بنی‌سَلیم، بنی‌اسد بن خُزیمه، بنی‌فزاره، بنی‌اشجع، بنی‌مروه، بنی‌قُریظه، بنی‌نَضیر- به فرماندهی ابوسفیان بن حرب سپاهی ده هزار نفری را بر ضد مسلمانان بسیج کرده بودند، این سلمان بود که پیشنهاد کردن خندق به دور مدینه را مطرح کرد.

حتی گفته شده است که او وقتی دید نقطه ای از خندق تنگ و باریک است و سواره دشمن می‌تواند از روی آن پرش کند دستور داد آن قسمت را فراخ کنند تا مشرکین راه نفوذی پیدا نکنند.^۲ او این شیوه را در جنگ‌های ایران و روم آموخته بود تا آن جایی که برای اعراب تازگی داشت. ابن اسحاق نیز تاکید می‌کند که طرح سلمان در جنگ احزاب یا خندق، کیدی بود که هیچ یک از اعراب از آن اطلاعی نداشت.^۳ کارایی

۱. مهاجرانی، سید عطاء الله، بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۲۰۱-۲۰۰

۲. عاملی، سید مرتضی، سلمان فارسی، ترجمه: سپهری، محمد، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۷۴

۳. ابن اسحاق، سيرة النبي، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، مکتبة محمد علی صبیح، بیتا، ج ۲، ص ۷۳۹

سلمان در این جنگ به قدری چشمگیر بود که هریک از گروه‌های مهاجر و انصار می‌خواستند او را از خود بدانند، ولی رسول خدا ﷺ به این بحث‌ها خاتمه داد و فرمود: سلمان، عضو خاندان ما اهل بیت ﷺ است.^۱

نقش مدیریت نظامی سلمان در نبرد مدائن نیز یکی از درخشان‌ترین رویدادهای زندگی او به شمار می‌آید. او در این نبرد نیز از تاکتیک مخصوص استفاده کرد. سلمان با روحیات ایرانیان آشنایی کامل داشت و با آنان حشر و نشر داشت. او وقتی هراس سعد بن ابی وقاص، فرمانده سپاه اسلام و سایر سپاهیان را به خاطر عبور از شطّ دجله مشاهده کرد، به آنان دل‌داری می‌داد که به لطف خدا خواهند توانست بدون هیچ دغدغه و مشکلی وارد آب شده و از آن خارج گردند چرا که خشکی و دریا برای مسلمانان رام خواهد بود.^۲

او غیر از این، در فتح ایران بدون کمترین جنگ و خونریزی، نقش غیر قابل انکاری داشت. سلمان به خاطر هم‌زبانی با ایرانیان ماموریت یافت تا با آنان صحبت کند تا تسلیم شوند. حتی آن عده از افرادی را که در قصرالابیض پناه گرفته بودند مجاب ساخت تا با پرداخت جزیه خود را خلاص کنند.^۳

۱. صادقی اردستانی، احمد، سلمان فارسی؛ استاندار مدائن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲۸۴

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، بیتا، ج ۲، ص ۵۱۴-۵۱۲

۳. ابن مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب، تجارب الامم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۳

او با اتخاذ رویه‌ای عاقلانه و همراه با مهربانی، به ایرانیان متذکر شد که: «اصل و نسب من از شما ایرانیان می‌باشد و من خیرخواه شما هستم.»^۱

همین رویه موجب شد تا حدود چهار هزار نفر از سپاهیان ایران که تحت فرماندهی رستم فرخ زاد بودند، از سپاه او جدا شده و به مسلمانان پیوستند. این عده، جزء «جند شهنشاه» و به اصطلاح امروزی نیروی ویژه بودند.^۲ وانگهی باید گفت که فرمانده سپاه اعراب در جنگ با حکومت ساسانی و فتح ایران، سعد بی‌ابی وقاص بود نه جناب سلمان! سلمان فارسی با خیرخواهی و تدبیر خود از خونریزی و جنگ جلوگیری نمود و دو شهر مدائن و تیسفون که سالها پایتخت ساسانیان بود، بدون درگیری تسلیم لشکر اسلام شدند.

علاوه بر این، شبهه‌ای که معتقد است که جناب سلمان اسرار سپاه ایران را به خلیفه گفته است نیز حرف اشتباهی است چرا که او سالها در ایران نبوده و از این اسرار نیز بالطبع اطلاعی نداشت. او اتفاقاً به مردم ایران کمک کرد تا از یک فاجعه انسانی که ممکن بود بر اثر تقابل ایرانیان با سپاه خلیفه به وجود بیاید جلوگیری کند. علاوه این که مردم ایران خود از ظلم و ستم فراوان پادشاه ساسانی به ستوه

۱. ابونعیم اصفهانی، حلیۃ الاولیاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، بیتا، ج ۱، ص ۱۸۹

۲. محدثی، جواد، سلمان محمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۳۸-

آمده بودند و به دنبال راهی برای خلاصی از این ستم بودند و پذیرش اسلام دقیقا بر همین اساس شکل پذیرفت. در واقع سلمان به مردم ایران خدمت فراوان نمود و نه خیانت.

۲- همچنین گفته می‌شود که جناب سلمان با دیدن جنایات فجیع اعراب و پیامدهای خیانت وی در حق هموطنان بی‌گنااهش که حاصل کینه توزی او با دربار بود اندوهناک گشت و در پی جبران برآمد ولی دیگر دیر شده بود. وی تا پایان عمر را در این اندوه سپری کرد و وصیت کرد تا پس از مرگ جسدش را در دروازه‌ی تیسفون که محل رفت و آمد بود دفن کنند تا با گذر کردن مردم از روی قبرش به آرامش برسد و جبران خیانتش شده باشد!!

پاسخ: این ادعای دروغ نیز به مانند بسیاری از مدعیات سراسر کذب دیگر، به منظور کاستن از شان و منزلت این صحابی کبار پیامبر مطرح می‌شود. این ادعاها از یک سری منابع نامعتبر و بعضا مغرض طرح گردیده است در صورتی که وصیت ادعا شده از جناب سلمان در هیچ منبع معتبری - اعم از شیعه و سنی - نقل نشده و ایشان در کمال احترام، توسط علی علیه السلام کفن و دفن شدند.

۳- شبهه دیگری که پیرامون جناب سلمان مطرح می‌شود این است که او خیلی از کتابخانه‌های ایران را به آتش کشیده است!

پاسخ: فتح کتابخانه‌ها و آتش زدن کتاب‌ها در این جنگ نیز یک دروغ بزرگ است چرا که اصل وجود کتابخانه‌ای در آن زمان و در ایران ضبط نشده است چه رسد به آتش زدن آن! تا قرن هفتم (حدود ۶۰۰ سال پس از فتح ایران)، در هیچ مدرکی سخن از کتابسوزی مسلمین نیست و اولین بار در قرن هفتم بدون سند طرح شد و اعتبار تاریخی ندارد.

۴- دیگر این که ایشان را متهم می‌کنند که با ساخت منجنیق و ارابه‌های جنگی راه کشتار ایرانیان را به اعراب نشان داد.

پاسخ: این در حالی است که سلمان پیشنهاد ساختن منجنیق برای فتح قلعه بزرگ و محکم طائف را به پیامبر داد. پیامبر نیز با پذیرش این طرح ابتکاری و نظامی، توانست در سال هشتم هجری، این قلعه مستحکم را به وسیله منجنیق فتح کند و سپاه اسلام را به پیروزی برساند.^۱ مشخص است که پیشنهاد ساختن منجنیق بسیار قبل تر از زمان فتح ایران بود و هیچ ارتباطی با این ماجرا نداشت.

در مجموع باید گفت که اتهامات وارده به جناب سلمان هیچ استناد تاریخی ندارد و از سر بغض و کینه مطرح می‌شود.

منابع جهت مطالعه بیشتر:

مهاجر حقیقت: پژوهشی در زندگانی سلمان فارسی،

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

سلمان فارسی؛ استاندار مدائن، احمد صادقی اردستانی

سلمان فارسی، عاملی، سید مرتضی عاملی، محمد

سپهری

فتاوی‌ای صحابی کبیر سلمان فارسی در دوره رهبری در

اصول و فروع آیین اسلام، خلیل کمره‌ای

سلمان فارسی در ترازوی ادب و تحقیق، حسین مجیب

مصری

کتاب سوزی عرب‌های مسلمان

پرسش: کتابخانه اسکندریه که کتابهایی به قطر قامت يك انسان داشت طعمه حریق این دانش ستیزان (عرب‌ها) شد؟

پاسخ: دشمنان اسلام، همواره سعی می‌کنند، با اشاعه شبّهات گوناگون چهره نورانی مکتب اسلام را مخدوش نمایند؛ غافل از اینکه حق و حقیقت پیروز نهایی این هم‌اورد تاریخی است و این سر نوشت محتوم نبرد ظلمت و نور، تاریکی و روشنایی و اهریمن و یزدان است؛ در این نبرد تاریخی، کوته فکران و کج اندیشان، سعی می‌کنند، با القای شبّهات سست، به خیال خام خود، جلو نورافشانی خورشید را بگیرند؛ مگر نور خدا خاموش شدنی است.

نقد و بررسی

سوال و شبّه‌هی فوق از جنبه‌های گوناگون دینی، فلسفی، انسان شناسی، تاریخی و... قابل بررسی و پاسخ‌گوئی است؛ اما چون در شبّه مزبور، جنبه تاریخی مسأله مورد پرسش قرار گرفته است، ما به همین بعد قضیه می‌پردازیم.

نخست باید عرض کنیم دین اسلام و امور وابسته به آن از دو سنخ حقایق تشکیل شده است؛

یکسری آموزه‌های بنیادین که به منزله اصول و زیر بنای فکری و عقیدتی دین به حساب می‌آید؛ مانند اعتقاد به توحید، نبوت و دنیای پس از مرگ و... سنخ دوم آموزه‌های عملی و فروعات فقهی دین است که به منزله رو بنای سیستم دین محسوب می‌شود؛ گسترش و رسوخ هر دینی در ابعاد مختلف اجتماعی فرهنگی و جغرافیایی، نخست با اصول فکری و اعتقادی و ایمانی آن انجام می‌پذیرد؛ یعنی هر دینی در روند گسترش و توسعه جغرافیای خود نخست با عناصر و آموزه‌های ایمانی و اعتقادی خود پامی‌گذارد و سپس آموزه‌های فرعی و عملی آن نمود می‌یابد؛ رسوخ و گسترش اصول فکری و اعتقادی دین که با جان و روان انسان‌ها سر و کار دارد، از حیث واقعیت‌های انسان شناسی قابل اجبار و تحمیل نیست؛ بلکه حتماً باید آزادانه و داو طلبان انجام شود؛ همان حقیقتی که آیه شریفه (لا اکراه فی الدین...)¹ در صدد تبیین آن است؛ زیرا به زور و اجبار هرگز نمی‌توان فردی یا جمعی را نسبت به یک امری مؤمن و معتقد ساخت.

جنبه تاریخی مسأله

از حیث تاریخی، جای تردید نیست که توسعه و گسترش دین اسلام در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی، مرهون آموزه‌های بلند، خرد پسند و انسانی آن است، نه در

اثر قهر و فشار؛ تاریخ فتوحات اسلامی که از زمان شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله با فتح مکه آغاز شد، به خوبی این حقیقت را گواهی می‌دهد؛ پیشرفت پر سرعت آئین اسلام در ایران نیز معلول عوامل دینی، فرهنگی و اجتماعی بوده است که بطور کلی می‌توان دو عامل را نام برد:

الف: عامل اول جذابیت آموزه‌های بلند، نورانی و خرد پسند اسلام است که موجب جذب و شیفتگی اقوام و ملل دیگر می‌شد؛ آموزه‌های دین اسلام چه در حوزه اعتقادات و چه در فروعات عملی و مسائل اجتماعی دارای جذبه و امتیازات فراوان است؛ این آموزه‌ها از حیث محتوا از مزیت‌هایی چون سازگاری با فطرت آدمی، سادگی و آسانی احکام و دستورات آن، توجه به واقعیت‌ها و ضرورت‌های اجتماعی؛ واز حیث روش تبلیغ، مبتنی بر روش دعوت با حکمت و جدال احسن و آغاز دعوت با طرح مسائل اعتقادی و پس از آن، طرح مسائل عملی، برخوردار بوده‌اند، که این خود موجب رسوخ سریع در دل‌ها و تسخیر شتاب آور جان‌ها می‌شد.^۱

ب: عامل دوم نارضایتی مردم ایران از وضع موجود سیاسی و اجتماعی آن زمان ایران و شکافی بود که در اثر ظلم و استبداد طبقه حاکم، بین حاکمیت و بدنه جامعه ایرانی

۱. بینش، عبدالحسین، مقایسه دودوره جاهلیت و اسلام، ص ۱۲، بی‌تا، بی‌جا.

ایجاد شده بود؛ استاد مطهری در این رابطه می‌فرماید: حقیقت این است که مهمترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید ناراضی بودن ایرانیان از وضع دولت و آیین و رسوم اجحاف آمیز آن زمان دانست؛ این نکته از نظر مورخین شرقی و غربی مسلم است که رژیم حکومت و اوضاع اجتماعی و دینی آن روز، به قدری فاسد و خراب بود که تقریباً همه مردم از آن ناراضی بودند؛ جامعه آن روز ایران يك جامعه طبقاتی عجیبی بود، با همه عوارض و آثاری که در این گونه جوامع هست - تا آنجا که حتی آتشکده‌های طبقات مختلف با هم فرق داشت؛ فرض کنید که میان ما مساجد اغنیا از مساجد فقرا جدا باشد؛ چه روحی در مردم بیدار می‌شود؟! - جامعه ایرانی دارای طبقات بسته بود، هیچ کس حق نداشت از طبقه‌ای وارد طبقه دیگر بشود، کیش و قانون آن روز هرگز اجازه نمی‌داد که يك بچه کفشدوز و یا کارگر بتواند باسواد بشود؛ تعلیم و تعلم تنها در انحصار اعیان زادگان و موبدزادگان بود.^۱

یکی از نویسندگان معروف - بر خلاف بعضی که روح «ناسیونالیستی» شدید، آنها را از اعتراف به حقیقت باز می‌دارد-، در مورد علت گرایش ایران آن روز به اسلام می‌گوید: توده‌های مردم نه تنها در خود در برابر جاذبه جهان بینی و ایدئولوژی ضد طبقاتی اسلام مقاومتی احساس نمی‌کردند،

۱. مجموع آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۴، ص ۳۹۵.

بلکه درست در آرمان آن، همان چیزی را می‌یافتند که قرن‌ها به بهای آه و اشک و خون، خریدار و جان نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را قرن‌ها در خود احساس می‌کردند.^۱

آری، در کنار این دو عامل، اسلام جهاد با شمشیر را هم دارد؛ اما شمشیر اسلام در برابر حکومت‌ها و حاکمان جور و ستمگری بوده‌اند که به عنوان مانع از گسترش اسلام و جلو گیری از دست‌یابی توده مردم به آموزه‌های نورانی آن عمل می‌کرده‌اند؛ نه اقشار مستضعف و محروم مردم که همواره به دنبال عدالت، مساوات، برابری و برادری موجود در اسلام هستند.

آنان که می‌گویند گسترش اسلام در سرزمین ایران با قهر و اجبار و در سایه شمشیر، بوده و از کتاب سوزی‌ها و ویران‌گری‌های عرب سخن می‌گویند علاوه بر عدم آگاهی نسبت به تاریخ اسلام و فتوحات آن، به ایرانیان و اسلام آوردن آنان در واقع توهین می‌کنند.

به قول استاد مطهری: از همه عجیب‌تر این است که عده‌ای به نام حمایت از ملیت ایرانی و نژاد ایرانی بزرگترین توهین‌ها را به ملت ایران می‌کنند؛ گاهی می‌گویند: «ملت ایران با کمال جدیت می‌خواست از حکومت و رژیم و آیین خودش دفاع کند. ولی با آن همه شوکت و قدرت و جمعیت

۱. زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، ص ۱۳۸، دفتر نشر فرهنگ، تهران، پنجم، ۱۳۷۴.

صد و چهل میلیونی و وسعت سرزمین، در مقابل يك عده پنجاه شصت هزار نفری عرب شکست خورد؛ اگر راست است، پس چه ننگ بزرگی؛ گاهی می‌گویند: «ایرانیان از ترس، کیش و عقیده و ایمان خویش را عوض کردند»؛ واقعاً اگر چنین باشد، ایرانیان از پست‌ترین ملل جهانند؛ ملتی که نتواند عقیده قلبی خود را در مقابل يك قوم فاتح حفظ کند، شایسته نام انسانیت نیست.^۱

این سخنان توسط افرادی بیان می‌شود که با حس ملی‌گرایی و ناسیونالیستی چشم خود را بر روی واقعیت‌ها بسته‌اند و روی يك سری تصورات ذهنی و پیش‌فرض‌های خود نسبت به مسائل تاریخی داوری می‌کنند.

قضیه کتاب سوزی مسلمانان در ایران

یکی از افسانه‌های تاریخی که قرن‌ها پس از فتح ایران و مصر توسط افراد ملی‌گرا و ضد عرب ساخته شده و نمونه بارزی از دروغ‌پردازی و جعل تاریخ می‌باشد، کتاب سوزی توسط مسلمانان بوده است؛ بدین ترتیب که می‌گویند: سپاهیان اسلام بعد از فتح ایران و مصر به کتابخانه‌های معتبر این سرزمین‌ها یورش برده و میلیون‌ها جلد کتاب را سوزانده‌اند؛ ناگفته نماند که درباره سوزاندن کتاب‌های ایرانیان تا اواخر قرن هشتم و گذشتن هشتصد سال از

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۱۳۰.

فتح ایران، هیچ مسلمان و نامسلمانی نگفته و ننوشته که فاتحان عرب کتاب‌های ایرانیان را سوزانده‌اند؛ بلکه بعد از این دوره است که مسأله کتابسوزی در ایران توسط افرادی چون سرجان ملکم، پور داوود و معین مطرح شده و برجسته می‌گردد.

مهم‌ترین دلایل و مستندات را که مدعیان کتاب سوزی در ایران از جمله دکتر معین به آنها تمسک جسته‌اند؛ از کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران استاد شهید مطری نقل نموده و گذرا مورد بررسی قرار می‌دهیم و کسانی را که در صدد تتبع بیشترند، به آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

الف: ابوریحان بیرونی در «الآثار الباقية» درباره خوارزم می‌نویسد که: چون قتیبة بن مسلم دوباره خوارزم را پس از مرتد شدن اهالی فتح کرد، اسکجموک را برایشان والی گردانید، و قتیبه هرکس که خط خوارزمی می‌دانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطلع، بکلی فانی و معدوم الاثر کرد... چون قتیبة بن مسلم نویسندگان ایشان (خوارزمیان) را هلاک کرد و هربدان ایشان را بکشت و کتب و نوشته‌های آنان را بسوخت، اهل خوارزم امی ماندند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط به محفوظات خود اتکا کردند...

استاد مطهری این دلیل را این گونه نقد می‌کند:

اولاً: آنچه ابوریحان نقل کرده، مربوط به خوارزم و زبان

خوارزمی است نه به کتب ایرانی که به زبان پهلوی یا اوستایی بوده است.

ثانیاً: خود ابوریحان در مقدمه کتاب صیدله که هنوز چاپ نشده، درباره زبان خوارزمی می‌گوید: این زبان به هیچ وجه قادر برای بیان مفاهیم علمی نیست؛ اگر انسان بخواهد مطلبی علمی با این زبان بیان کند، مثل این است که شتری بر ناودان آشکار شود. بنابراین اگر واقعاً یک سلسله کتب علمی قابل توجه به زبان خوارزمی وجود داشت، امکان نداشت که ابوریحان تا این اندازه این زبان را غیروافی معرفی کند.

ثالثاً: رفتار قتیبة بن مسلم با مردم خوارزم که در دوره ولید بن عبد الملك صورت گرفته نه در دوره خلفای راشدین اگر داستان اصل داشته باشد و خالی از مبالغه باشد رفتاری ضد انسانی و ضد اسلامی بوده و با رفتار سایر فاتحان اسلامی که ایران و روم را فتح کردند و غالباً صحابه رسول خدا و تحت تأثیر تعلیمات آن حضرت بودند تباین دارد. با این وجود، کار او را - که در بدترین دوره‌های خلافت اسلامی (دوره امویان) صورت گرفته - نمی‌توان مقیاس رفتار مسلمین در صدر اسلام - که ایران را فتح کردند - قرار داد.

ب: دلیل دومی که مدعیان کتاب سوزی عرب‌ها در ایران ذکر کرده‌اند، سخن ابن خلدون در مقدمه اش است. ابن

خلدون در فصل «العلوم العقلية و اصنافها» می‌گوید: وقتی کشور ایران فتح شد کتب بسیاری در آن سرزمین به دست تازیان افتاد. سعد بن ابی وقاص به عمر بن الخطاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه کردن آنها برای مسلمانان رخصت خواست. عمر بدو نوشت که آن کتابها را در آب افکند، چه اگر آنچه در آنهاست راهنمایی است خدا ما را به رهنماتر از آن هدایت کرده است، و اگر گمراهی است خدا ما را از شر آن محفوظ داشته. بنابراین آن کتابها را در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتب مدون بود از میان رفت و به دست ما نرسید.

این کلام ابن خلدون از چند جهت قابل نقد است. نخست اینکه:

ابن خلدون این سخن را به صورت قاطع اظهار نظر نکرده بلکه به صورت فعل مجهول بیان کرده یعنی با تعبیر (لقد يقال) آورده است، که این تعبیر خود، حکایت از عدم اعتماد او به این سخن می‌کند و گرنه يك مورخ نباید قضیه مسلم تاریخ را این گونه بیان کند.

ثانیا: ابن خلدون در صدر سخنش جمله‌ای دارد که بیشتر موجب ضعف قضیه می‌شود. او بعد از آنکه بر اساس نظریات خود، نتیجه می‌گیرد که در ایران عمران و آبادانی توسعه زیادی پیدا کرده بوده و در چنین حالتی، نمی‌تواند

علوم عقلی گسترش نایافته مانده باشد، می‌گوید: همانا گفته می‌شود که این علوم از ایرانیان به یونانیان رسید آنگاه که اسکندر دارا را کشت و بر ملك کیانی تسلط یافت و بر کتابها و علوم بی‌حد و حصر آنها استیلا یافت و چون سرزمین ایران فتح شد و در آنجا کتب فراوان دیدند، سعد و قاص به عمر نامه نوشت...

حال اینکه اسکندر از ایران کتابهایی به یونان برده باشد و بعد از فتح ایران به دست اسکندر یونانیان به علوم تازه‌ای دست یافته باشند، مطلبی است که هیچ تاریخی آن را ذکر نکرده و هیچ اساسی ندارد. کسانی که به سخن ابن خلدون تمسك نموده قسمت اول را که هم مشتمل بر فعل مجهول «ولقد یقال» است و هم مشتمل بر داستان مجعول حمل کتب و علوم ایران به یونان است حذف کرده و قسمت دوم را که داستان کتابسوزی است چون به نفع افکار و پیش فرضای خود دیده‌اند نقل نموده و به نتیجه گیری پرداخته‌اند.

ثالثاً: به قول استاد مطهری: مأخذ شایعه‌ای که ابن خلدون اشاره کرده است علی‌الظاهر «شعوبیه» اند. خود ابن خلدون نیز خالی از تمایل شعوبی و ضد عربی نیست.

شعوبیان ایرانی شعارشان این بود: هنر نزد ایرانیان است و بس. از ظاهر عبارت ابن خلدون شاید بشود استفاده

کرد که می‌خواستند مدعی شوند همه علوم یونان از ایران است، در صورتی که می‌دانیم اسکندر در زمان ارسطو به ایران حمله کرد و تمدن و فرهنگ یونان در آن وقت در اوج شکوفایی بود.

رابعاً: آنچه تا کنون از ابن خلدون نقل شده از مقدمه اوست که کتابی است فلسفی و اجتماعی. تا کنون ندیده‌ایم که این مطلب را کسی از خود تاریخ او که به نام «العبر و دیوان المبتدأ والخبر» است نقل کرده باشد. ابن خلدون اگر برای این قصه ارزش تاریخی قائل بود، باید در آنجا نقل می‌کرد که نقل نکرده. و این خود از بی اعتمادی او نسبت به این داستان حکایت می‌کند.

دلیل سومی که بر کتابسوزی مسلمین در ایران ذکر نموده‌اند. داستان کتاب سوزی فاتحین عرب در اسکندریه می‌باشد. که اگر ثابت شود که اعراب فاتح، کتابخانه اسکندریه را سوزانده‌اند، قرینه است که در هر جا کتابخانه‌ای می‌یافته‌اند می‌سوزانده‌اند.

که این داستان (سوزاندن کتب اسکندریه) را ابوالفرج در «مختصر الدول» و عبد اللطیف بغدادی در کتاب «الافادة والاعتبار» و قفطی در «تاریخ الحكماء» در شرح حال یحیی نحوی، و حاج خلیفه در «کشف الظنون» و دکتر صفا در «تاریخ علوم عقلی» نقل نموده‌اند.

برای پی بردن به حقیقت این داستان چند نکته قابل توجه است:

اولا: کتب تاریخ اسلام و فتوحات اسلامی که از اواخر قرن دوم تدوین شده و فعلاً موجود است در هیچ يك از این کتاب‌ها چه آن‌هایی که به دست مسلمانان نوشته شده و چه آن‌هایی که توسط مسیحیان یا یهودیان نوشته شده ذکر از داستان کتابسوزی اسکندریه یا ایران توسط فاتحین مسلمان به میان نیامده.

تنها در اواخر قرن ششم هجری و اوایل قرن هفتم است که اولین بار عبد اللطیف بغدادی که مردی مسیحی است در کتابی به نام الافادة والاعتبار فی الامور المشاهدة والحوادث المعاینة بارض مصر؛ گفته است: و گفته می‌شود که این عمود یکی از عمودهایی است که بر روی آنها رواقی استوار بوده و ارسطو در این رواق تدریس می‌کرده و دارالعلم بوده و در اینجا کتابخانه‌ای بوده که عمروعاص به اشاره خلیفه آن را سوخته است.

ثانیا: عبد الطیف این قضیه را بدون ذکر سند و به صورت فعل مجهول نقل نموده که گویای عدم اعتماد خود او به این نقل است.

ثالثا: این نقل ضعف مضمونی دارد؛ یعنی مشتمل بر مطلبی است که از نظر تاریخی قطعاً دروغ است و آن تدریس

ارسطو در رواق است. چون ارسطو پایش به مصر و اسکندریه
نرسیده، تا چه رسد که در آن رواق تدریس کرده باشد، بلکه
اساساً اسکندریه بعد از ارسطو تأسیس شده، زیرا اسکندریه
بعد از حمله اسکندر به مصر تأسیس شد. طرح این شهر
در زمان اسکندر ریخته شد و شاید هم در زمان او آغاز به
ساخت آن شد و تدریجاً به صورت شهر درآمد. ارسطو معاصر
اسکندر است.

رابعاً: تواریخ شهادت می‌دهند که اساساً کتابخانه
اسکندریه چندین بار قبل از آنکه اسکندریه به دست
مسلمانان فتح شود مورد تاراج و حریق واقع شده و هنگامی
که توسط مسلمانان فتح شد، اساساً کتابخانه‌ای به صورت
سابق وجود نداشت و تنها کتاب‌هایی در دست افرادی
بوده که مسلمین در قرن‌های دوم تا چهارم هجری از آن کتابها
استفاده کردند. ویل دورانت می‌گوید:

از جمله دلایل ضعف روایت عبد اللطیف این است که:
قسمت مهم کتابخانه اسکندریه را مسیحیان متعصب به
دوران اسقف «توفینس» در سال ۳۹۲ میلادی (در حدود ۲۵۰
سال قبل از فتح اسکندریه به دست مسلمین) سوزانیده
بودند.

ویل دورانت همچنین می‌گوید: در مدت پنج قرن که از
زمان وقوع تا زمان ثبت حادثه مفروض در کتاب عبد اللطیف،

فاصله وجود دارد و هیچ يك از مورخان درباره آن سخن نیاورده‌اند در صورتی که «اوتکیوس» مسیحی که در سال ۳۲۲ هجری (۹۳۳ میلادی) اسقف بزرگ اسکندریه بود، فتح این شهر را به دست عربان با تفصیل فراوان نقل کرده است. به همین جهت غالب مورخان این قضیه را نمی‌پذیرند و آن را افسانه می‌پندارند. نابودی کتابخانه اسکندریه که به تدریج انجام شد از حوادث غم‌انگیز تاریخ جهان بود.

گوستاو لوبون در تمدن اسلام و عرب می‌گوید:

سوزاندن کتابخانه اسکندریه - که آن را به فاتحین مسلمان نسبت داده‌اند - جای بسی تعجب است که يك چنین افسانه موهومی چگونه در این مدت متمادی به شهرت خود باقی مانده است و آن را تلقی به قبول نموده‌اند. ولی امروز بطلان این عقیده به ثبوت پیوسته و معلوم و محقق گردیده که خود نصاری پیش از اسلام همچنانکه همه معابد و خدایان اسکندریه را با کمال اهتمام منهدم نموده‌اند، کتابخانه مزبور را نیز سوزانده و بر باد دادند، چنانکه در زمان فتح اسلام از کتاب‌های مزبور چیزی باقی نمانده بود تا آن را طعمه حریق سازند.^۱

دلیل چهارمی که مدعیان کتاب سوزی و دکتر معین، دست‌وپا نموده جریان کتاب‌سوزی عبدالله بن طاهر است.

۱ گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم حسینی، ص ۲۵۸. کتابخانه اسلامی، تهران، ۱۳۴۷.

عبد الله پسر طاهر ذوالیمینین سردار معروف ایرانی زمان مأمون است که فرماندهی لشکر خراسان را در جنگ میان امین و مأمون، به حمایت مأمون بر عهده داشت. همچنین وی سرسلسله طاهریان در خراسان است.

عبد الله مانند پدرش طاهر روحیه ضدعرب داشت. اما در عین حال همین عبدالله ایرانی -ضدعرب که از نظر قوت و قدرت به حدی رسیده که در مقابل خلیفه بغداد اعلام استقلال می‌کند-، کتاب‌های ایرانی قبل از اسلام را به عنوان اینکه با وجود قرآن همه اینها بیهوده است می‌سوزاند.

روزی شخصی به دربار عبد الله بن طاهر در نیشابور آمد و کتابی فارسی از عهد کهن تقدیم داشت. چون پرسیدند چه کتابی است؟ پاسخ داد: داستان وامق و عذراست و آن قصه شیرین را، حکما به رشته تحریر آورده و به انوشیروان اهدا نموده‌اند. امیر گفت: ما قرآن می‌خوانیم و نیازی به این کتب نداریم. کلام خدا و احادیث ما را کفایت می‌کند. بعلاوه این کتاب را مجوسان تألیف کرده‌اند و در نظر ما مطرود و مردود است. سپس بفرمود تا کتاب را به آب انداختند و دستور داد هر جا در قلمرو او کتابی به زبان فارسی در خانه مجوس کشف شود نابود گردد.

حال کار عبدالله ایرانی را چگونه می‌شود به پای فاتحین عرب نوشت. او که ایرانی بوده اما چرا چنین کاری کرد؟ شاید

عکس العمل نفرتی است که ایرانیان از مجوس داشتند.

اگر بتوان کار عبدالله را دلیل بر عمومیت عمل او دانست باید عمل کتابسوزی او را به حساب همه ایرانیان گذاشت. که کاملاً برخلاف مدعیان کتابسوزی است زیرا آنان کتابسوزی را کار فاتحین عرب دانسته و ایرانیان را ملت متمدن می‌دانند.

علاوه بر آنچه گفته شد این نکته نیز قابل توجه است که: مدعیان کتابسوزی (که این همه بر قبر خالی از مرده نوحه می‌سرایند) هرگز نمی‌گویند: کتابخانه ملی ایران که توسط عرب‌ها سوزانده شده در کجا بوده؟ در همدان بوده؟ در اصفهان بوده؟ در شیراز بوده؟ در آذربایجان بوده؟ در نیشابور بوده؟ در تیسفون بوده؟ در آسمان بوده؟ در زیر زمین بوده؟ در کجا بوده است؟ چگونه ایشان از کتابخانه‌ای ملی که به آتش کشیده شد اطلاع دارند اما از محل آن اطلاع ندارند؟! و با وجود اینکه جزئیات حوادث فتوحات اسلامی در ایران و روم ضبط شده، نامی از کتابخانه‌ای در ایران اعم از اینکه به آتش کشیده شده یا نشده باشد، در هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد، بلکه مدارک، خلاف آن را ثابت می‌کند؛ مدارک می‌گویند که در حوزه زردشتی، علاقه‌ای به علم و کتابت نبوده است. جاحظ در کتاب المحاسن والاضداد می‌گوید: ایرانیان علاقه زیادی به نوشتن کتاب نداشتند، بیشتر به ساختمان علاقه‌مند بودند. در کتاب تمدن ایرانی به قلم جمعی از خاور شناسان تصریح می‌کند به عدم رواج

نوشتن در مذهب زردشت در عهد ساسانی.

بنابراین، از همه آنچه گفته شد می‌توان به ساختگی بودن داستان کتاب سوزی توسط مسلمین فاتح، کاملاً واقف شد؛ و به ماهیت جریان سازی افراد ملی گرا علیه عرب و فاتحین مسلمان پی برد.

و در پایان باید عرض کنم، بر فرض بعید قبول سخنان مدعیان کتابسوزی در ایران و اسکندریه، موضع ما شیعیان روشن و آسان است. زیرا ما اصل خلافت خلفای اول، دوم و سوم را مشروع نمی‌دانیم تا عمل آنها را منتسب به دین و نماد آئین و مکتب بدانیم و بدنبالش مجبور باشیم تا از عمل آنان دفاع کنیم. پس اگر آنها چنین کاری هم کرده باشند ابداع نمی‌توان کار آنان را به نام دین و مکتب قلمداد نمود. بلکه به حساب انحرافات فکری و عملی شخصی آنان باید گذاشت زیرا آنان در اصل رهبری و خلافت شان از موضع دین نمایندگی نمی‌کرده‌اند چه رسد به سایر کارهایشان.

منابع جهت مطالعه بیشتر:

استاد شهید مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران.

ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۹ و ۱۱.

عبدالحسین بینش، مقایسه دو دوره جاهلیت و اسلام.

زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط
مسلمین.

پیامبر و امامزادگان در ایران

پیامبری از ایران

آیا از ایرانیان پیامبری بوده است یا نه؟ در مناطقی مانند چین و ژاپن و آفریقا هم پیامبری بوده است؟

پاسخ: «هیچ امتی نبوده مگر اینکه خداوند پیامبری برای هدایت آنان در میانشان مبعوث کرده است».^۱

بی تردید ایرانیان نیز جزو امت هایی هستند، که پیامبر یا پیامبرانی برای ابلاغ پیام الهی به سوی ایشان فرستاده شد، اما اینکه این پیامبر چه کسی است دو قول و نظر وجود دارد:

۱. برخی از پژوهشگران بر این باورند که زرتشت همان پیامبر ایرانیان عهد باستان بوده که هزار و صد سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام ظهور کرده و با تعالیم کتاب آسمانی «اوستا» مردم را هدایت نموده است.

۲. در مقابل نظر اول برخی دیگر اعتقاد دارند که زرتشت پیامبری نیست که اسلام به خاطر ظهور او در میان ایرانیان، حکم بر اهل کتاب بودن آنها داده، بلکه پیامبری دیگر (مجوس: معرب منج گوش (مردی با گوش های کوچک)^۲) با کتابی دیگر، در میان ایرانیان بوده است.

بررسی نظریات

۱. فاطر/۲۴.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل لغت مجوس.

پس از ظهور اسلام و تثبیت پایه‌های حکومت اسلامی در مدینه، به فرمان الهی، پیامبر ﷺ غیرمسلمانان را به دو گروه مشرکین و اهل کتاب تقسیم کرد. گروه دوم، مخیر بودند که یا مسلمان شوند و یا با حفظ دین خود، جزیه بپردازند.

آئین مجوس و کتاب و پیامبرش

پیامبر ﷺ فرموده: «مجوس پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابی داشتند که پیامبرشان در پوست ۱۲ هزار گاو نوشته و آورده بود که آن را سوزانند».^۱

بعد از تثبیت این امر که مجوس نیز دارای کتاب آسمانی است، این سؤال مطرح می‌شود که آیین مجوس چه آئینی است و پیامبرش کیست و کتابش چه نام دارد؟

اکثر مورخین، زرتشت را پیغمبر آئین مجوس معرفی کرده و به تبع آن نتیجه گرفته‌اند که کتاب او نیز «اوستا» نام دارد. چنان که مسعودی می‌نویسد:

«زرتشت در بلخ ظهور کرد... او از اهل آذربایجان بود... او پیامبر مجوس است که برای آنها کتاب آورد، نام آن کتاب در نزد عوام الناس «زرمه» است، ولی در نزد مجوس «بستاه» (اوستا) نامیده می‌شود».^۲

۱. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۴، به نقل از نرم افزار نور ۲.

۲. مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب، تحقیق عبدالامیر علی مهمنا، بیروت، موسسه علمی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۳۷.

اما با مراجعه به منابع حدیثی شیعه و روایات ائمه معصومین . علیهم السلام . در می‌یابیم که آنان بین این دو فرق گذاشته‌اند و مردم را از یکی دانستن این دو برحذر داشته‌اند، به عنوان مثال، در روایتی طولانی که فردی زندیق از امام صادق علیه السلام در مورد مطالب گوناگون سؤال می‌کند، وقتی از امام علیه السلام درباره آئین مجوس می‌پرسد، امام می‌فرماید: «ان من امة الا خلا فیها نذیر»^۱؛ هیچ امتی نیست مگر اینکه از سوی خداوند، انذار دهنده‌ای برای آنها مبعوث شده است. برای مجوس نیز از سوی خداوند پیامبری با کتاب آسمانی فرستاده شد، لکن آنها او را تکذیب کرده و کتابش را انکار نمودند. زندیق می‌پرسد: آن پیامبر خالد بن سنان است؟ حضرت می‌فرماید: خالد یک نفر عرب بدوی بوده و پیغمبر نبوده است. زندیق می‌پرسد: آیا زردشت پیامبر مجوس است؟

امام می‌فرماید: «زردشت در آیین مجوس با زمزمه آمد و ادعای نبوت کرد و عده‌ای از آنان به او ایمان آورده و عده‌ای او را انکار کرده و بیرونش کردند تا اینکه در بیابان طعمه درندگان شد».^۲

در حدیث دیگری امام می‌فرماید: «مجوس پیامبری

۱ . فاطر/۲۴.

۲ . مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

داشت که او را کشتند و کتابش را سوزاندند، او کتابی که در پوست ۱۲ هزار گاو نوشته شده بود را به میان آنان آورد و به او جاماسب گفته می‌شود»^۱.

طبق این حدیث زرتشت بنیانگذار آئین مجوس نبوده و دو آیین مجوس و زرتشت مترادف هم نیستند، طبق اظهار نظر مولف تاج العروس، «زرتشت» مصلح در میان مجوس بوده و آیین زرتشت در طول آئین مجوس بوده و از شاخه‌های آن است که با گذشت زمان گسترش یافته و جایگزین و تنها قرائت از دین مجوس شده است.^۲ بنابراین با توجه به نص قرآن (فاطر / ۲۴) و روایت پیامبر ﷺ اینکه مجوس پیامبری داشتند؛ نتیجه می‌گیریم که از ایرانیان نیز پیامبری برای هدایت آنها مبعوث شده است گرچه نام آن در تاریخ مشخص نیست. علاوه بر این وجود آثار و قبوری که منسوب به برخی از پیامبران است دلیلی است که خداپرستی پس از زرتشت نیز در میان ایرانیان بوده است:

با توجه به منابع و آثار و بناهای موجود، تعداد پیامبرانی که در ایران دفن شده‌اند، بیش از ده پیامبر می‌باشد که نام و محل دفن آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

۱ . طوسی، محمد بن حسن، التهذیب، بیروت، دائرة المعارف للمطبوعات، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۱۷۵.

۲ . حسینی، محمد مرتضی، تاج العروس، تحقیق محمد الطنابی، انتشارات دار الهدایه، ج ۱۶، ص ۴۹۵.

۱. حضرت دانیال علیه السلام در شوش^۱ / ۲: حضرت دانیال علیه السلام یکی از پیامبران عظیم الشان بنی اسرائیل بود که ۶۰۶ سال پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام به اسارت بُخت النصر درآمد. قبر شریف حضرت دانیال علیه السلام در شوش ـ خوزستان ـ زیارتگاه خاص و عام است.^۳ مورخان اتفاق نظر دارند که جسد شریف حضرت دانیال علیه السلام تا سده اول اسلامی، در همان نقطه‌ای که اکنون مرقد مطهرش قرار دارد، در بقعه‌ای روی تختی قرار داشت و هر وقت در آن سامان قحطی پدید می‌آمد، پیکر پاک این پیامبر را از بقعه بیرون می‌بردند و در زیر آسمان قرار می‌دادند، بلافاصله باران فرو می‌بارید.^۴

به هنگام فتح شوش توسط مسلمانان، ابو موسی اشعری وارد بقعه‌ای می‌شود که جسد مطهر دانیال علیه السلام در آنجا بود،^۵ که به هنگام مشاهده جسد، خون تازه در رگ هایش بود، ابو موسی مشروح این داستان را به عمر بن خطاب گزارش می‌کند و او دستور می‌دهد که جسد پاک آن حضرت را غسل داده، کفن کرده و دفن نماید تا قبر شریفش مکتوم بماند.^۶

۱ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۲ . محمد حرز الدین، مراقد المعارف، نجف، مطبعه الاداب، چاپ اول، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۸۴.

۳ . شمس الدین سامی افندی، قاموس اعلام ترکی، استانبول، ۱۳۰۸ق، بی جا، ج ۳، ص ۲۱۰۴.

۴ . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت دار صادر، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۵۵۲.

۵ . خواندمیر، حبیب السیر، تهران، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۱۳۵.

۶ . ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ پنجم، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. چهار پیغمبر در پیغمبریه قزوین: در خیابان پیغمبریه، شهر قزوین در قسمت غربی عمارت و باغ چهل ستون، بقعه‌ای است که آن را «پیغمبریه» و بعضی چهار انبیاء می‌گویند؛ ۱. سلام ۲. سلوم ۳. سهولی ۴. القیا، مشهد شریف ایشان، از وفور روح و نور و اجابت دعوات در کمال ظهور است....^۱

۳. حضرت حقیوق علیه السلام در تویسرکان: حضرت حقیوق علیه السلام نیز یکی از پیامبران عظیم الشان بنی اسرائیل بود که در حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد^۲ می‌زیست و در حدود ۶۰۰ سال پیش از تولد عیسی علیه السلام به اسارت بخت النصر درآمد^۳، وی پس از رهایی یافتن از اسارت به ایران آمده، در منطقه تویسرکان فعلی اقامت نموده و در همان سامان به شهادت رسید.^۴ حرم مطهر ایشان از دیرباز در خارج تویسرکان، زیارتگاه خاص و عام بود و گنبد و بارگاه باشکوهی داشت که به عهد سلجوقیان مربوط می‌شد.

۴. بقعه منسوب به حضرت شعیب علیه السلام در شوشتر.^۵

۵. قیدار نبی در شهر قیدار:

-
۱. گلریز، سید محمد علی، مینو دریا باب الجنه، انتشارات طه، چاپ اول، ۱۳۳۷ش، ج ۱، ص ۶۷۴.
 ۲. مستر هاکس آمریکایی، قاموس کتاب مقدس، تهران، ص ۳۱۲.
 ۳. شمس الدین سامی افندی، همان، ج ۳، ص ۱۹۲۵.
 ۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، حرف ح، ص ۲۲۲.
 ۵. محمد حرزالدین، همان، ج ۱، ص ۳۹۱.

در جنوب زنجان در شهر قیدار . خدابنده . قبر «قیدار نبی» علیه السلام فرزند اسماعیل پیغمبر است^۱ که زیارتگاه عام و خاص است.

۶. ارمیاء علیه السلام در میامی: در راه مشهد در میامی، قبر حضرت ارمیا است، وی یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بود که نسبش به بنیامین فرزند یعقوب می‌رسد.^۲

۷. حضرت یوشع و شعیا در اصفهان: حضرت یوشع یکی از پیامبران الهی که از اولاد یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است که قبر وی در اصفهان در لسان الارض که دارای بنای تاریخی است قرار دارد. و قبر حضرت شعیا نیز در اصفهان در امامزاده اسماعیل که از قدیمی‌ترین ابنیه تاریخی آن شهر است قرار دارد.^۳

۸. قبر شموئیل علیه السلام در ده فرسخی ساوه.^۴

۹. حضرت «باقروبن» فرزند یعقوب، قبر وی در خوزستان در شمال خرمشهر (محمره) قرار دارد.^۵

درباره مناطق دیگر نیز ابتدا باید اثبات شود که جمعیتی در آنجا بوده؛ اگر بوده است قطعاً خداوند برای آنان هدایتگری

۱ . عمادزاده، قصص قرآن، تهران، انتشارات اسلام، بی تا، ج ۲، ص ۶۷۷. (البته اعتبار آن روشن نیست).

۲ . همان، ج ۲، ص ۵۷۷ و ۶۹۶.

۳ . همان، ص ۶۷۷.

۴ . همان.

۵ . همان.

فرستاده است بر اساس آیات مختلف قرآن هیچ امتی بدون پیامبر و راهنما نبوده است.

«هیچ امتی نبوده مگر اینکه خداوند پیامبری برای هدایت آنان در میانشان مبعوث کرده است»^۱.

وجود امامزادگان متعدد در ایران

پرسش: چرا در ایران امام زادگان غالباً از نسل امام کاظم علیه السلام می باشند و کثرت فرزندان ایشان مورد سؤال واقع می شود؟ انتساب ایشان به امام کاظم علیه السلام بدون واسطه صحیح است؟ یا از نوادگان با واسطه می باشند؟

پاسخ: عوامل مختلفی در مهاجرت فرزندان امام کاظم به ایران دخیل می باشد؛ یکی از علل مهاجرت گسترده فرزندان امام کاظم به ایران، مهاجرت اجباری امام رضا علیه السلام به ایران بود؛ دلیل دیگر، سیاستی است که مامون در قبال علویان درپیش گرفت و فضای سیاسی در ظاهر به سود و امنیت علویان پیش رفت؛ از سویی علاقه مندی ایرانیان به سادات و علویان زمینه ای دیگر بود که از دیرباز در ایران وجود داشت و سبب گسیل سادات و علویان به ایران بود؛ اساساً ورود علویان و سادات به ایران در چند دوره صورت گرفته است؛

زمان حجاج بن یوسف ثقفی که برای فرار از ظلم او به ایران پناه آوردند.

زمان ولایتعهدی امام رضا علیه السلام که فرزندان امام کاظم بیشتر در این دوره به جهت منزلت و منصب امام که از سوی مامون زمان خروج و قیام علویان بر علیه عباسیان و شکست آنها و پناه آوردن به شرق.

جمعی انبوه از ساداتی هستند که چون علویان زیدی مذهب در طبرستان (مازندران و گیلان) سلسله حکومتی برای خود تشکیل دادند به ایشان پیوستند که اسفندیار در تاریخ طبرستان آورده که در این وقت (اواسط سال ۲۵۳) به عدد اوراق اشجار سادات علویه و بنوهاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت حسن بن زید رسیدند.^۱

پس از ولایت‌دعی امام رضا علیه السلام نیز اینگونه بود. بسیاری از منسوبین و برادران حضرت به ایران مهاجرت کردند به همین دلیل امام زاده‌های منسوب به امام کاظم در ایران به‌ویژه در شهرهای شمالی و خراسان و مرکز ایران مانند شهر ری و..... فراوان است؛ در قائم شهر مازندران بیش از ۲۱ امام زاده و بابل ۱۱ امام زاده وجود دارد... البته همه‌ی این سادات از فرزندان بلاواسطه امام کاظم نیستند؛ بلکه بسیاری از نوادگان حضرت هستند؛ فرزندان فرزندان و نوه‌ها و نتیجه که ادامه نسل آنها تا امروز رسیده است. بویژه اینکه داشتن چندین زن برای سادات و دیگر مردم در این دوره یک فرهنگ معمول و رایج بود. لذا برفرض امام کاظم ۱۵ فرزند داشته باشد و از این تعداد ده نفر به ایران مهاجرت و هریک لا اقل ده فرزند داشته باشد، در

۱. جمعی از محققین دایرة المعارف تشیع چاپ اول، انتشارات شهید سعید محبی ۱۳۷۵ ج الف واژه امام زاده (مشخصات این کتاب در صفحه بعدی آمده).

چندین سال آمار قابل توجهی برای آنان می‌توان برآورد کرد؛ علت اینکه گاهی اینان را بلا واسطه منتسب به امام کاظم دانسته‌اند دلایل مختلف دارد:

۱- کتیبه‌ای که در روز فوت بر مزار این بزرگواران نوشته می‌شد به خط کوفی بود و زمان‌های بعد که آن را به خط ثلث یا نسخ بر می‌گرداندند. دشواری‌های خط کوفی در اعراب و قرائت و گاه فرسوده شدن و ریختن برخی کلمات سبب تحریف و تصحیف می‌گردید و چنانچه حسین به صورت حسن و نقی به صورت تقی و... در می‌آمد و در بسیاری از موارد در ذکر پدران صاحب مرقد تا اتصال به معصوم از باب اختصار در نسب نام يك یا چند واسطه حذف شده است بدانسان که اکنون امام زادگان فراوانی می‌بینیم که فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام معرفی شده‌اند حال آنکه حضرت را به این کثرت فرزند نبود^۱.

۲- اساساً در فرهنگ اسلامی نوه را هم فرزند محسوب می‌کنند چنانکه فرزندان امام جواد تا امام زمان (عج) معروف به ابن الرضا هستند در حالیکه نواده امام رضا هستند نه فرزندان بلا واسطه. بنابراین در کل می‌توان گفت که اینان فرزندان با واسطه و بلا واسطه امام کاظم بوده‌اند؛ در بین ائمه علیهم السلام امام کاظم دارای فرزندان زیاد بوده است و حکمت

۱ . جمعی از محققین دایرة المعارف تشیع «پیشین» واژه امام زاده .

این امر را نیز می‌توان اینگونه فهمید که مسئله جمعیت مهم بوده است؛ امام زنان متعدد از کنیزان داشت و از همه آنها فرزند داشت؛

این امامزادگان همگی فرزند بلا فصل امام کاظم علیه السلام نیستند؛ بلکه چنانکه در بالا ذکر شد خیلی از ایشان نسلشان با چند واسطه به امام کاظم علیه السلام می‌رسد و البته امام کاظم علیه السلام ۱۸ فرزند پسر داشتند.^۱ و اولادشان از ائمه دیگر بیشتر بوده، به همین دلیل سادات منسوب به آن حضرت بیشتر از سایر امامان است؛ انتساب آنان نیز به امام کاظم علیه السلام ایرادی ندارد؛ اینگونه انتساب از نظر عرف و شرع اشکالی ندارد؛ انتساب ائمه به پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله «ابن رسول الله» انتساب ائمه پس از امام رضا به امام رضا با کلمه «ابن الرضا» از این موارد است که در منابع تاریخی و حدیثی نیز به وفور وجود دارد؛^۲

۱. شیخ مفید، ارشاد، چاپ اول، قم، آل البيت ۱۴۱۳ هـ ج ۲ ص ۲۴۴.

۲. برای نمونه: الکافی، ج ۱ ص ۵۰۲، ۴۹۳؛ ج ۲ ص ۵۰۷، ۵۴۷؛ ج ۴ ص ۴۳۹.

حضور ایرانیان در واقعه کربلا

پرسش: چرا در قیام کربلا، ایرانیان، امام حسین علیه السلام را یاری نکردند؟

پاسخ: بدون شک یکی از گروه‌های ساکن کوفه در زمان قیام امام حسین علیه السلام ایرانیان (موالی) بوده‌اند. این افراد که به آنها «الحمراء» هم می‌گفتند، قبل از جنگ قادسیه به تدریج به سپاه اسلام پیوسته و در کوفه سکونت یافته بودند. منابع جمعیت آنان را حدود بیست هزار نفر ذکر کرده‌اند.^۱ این افراد با بستن پیمان ولاء (پیمانی که به موجب آن به نوعی جزء قبیله‌ای خاص محسوب می‌شدند و از حمایت آن قبیله برخوردار می‌شدند.) با قبایلی همچون بنی تمیم، پایگاه اجتماعی خود را مستحکم کردند.^۲ هر چند در دوران معاویه و با توجه به سیاست تبعیض آمیز وی، موالی از جایگاه اجتماعی قابل قبولی برخوردار نبودند و به همین جهت انتظار می‌رفت آنان در قیام امام حسین علیه السلام بر امویان شرکت داشته باشند، اما خبری از حضور این افراد در جریان حادثه کربلا مشاهده نمی‌شود.

در کتاب «تاریخ قیام و مقتل جامع سید الشهداء علیه السلام»

۱ و كانوا یسمون الحمراء و كان منهم بالكوفة زهاء عشرين الف رجل.

دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۸۸

۲ «...و حالفوا زهرة بن حویة السعدی من بنی تمیم» بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۹۸۸، ص ۲۷۵.

ضمن اشاره به مطلب مذکور به علت عدم همراهی آنان در قیام حسینی اشاره شده است. در این کتاب آمده است: «انتظار می‌رفت که این گروه (ایرانیان) از نهضت حسینی و طلایع آن در کوفه، یعنی حرکت مسلم، حمایت کنند، با این حال در جریان قیام امام حسین علیه السلام، در نامه نگاری‌ها و نیز در سپاه مسلم و هم‌چنین در سپاه عمر سعد، نقش چندانی از موالی نمی‌بینیم، و این می‌تواند تا اندازه‌ای ناشی از اتخاذ نوعی سیاست بی‌طرفانه باشد. زیرا آنان از سویی به علت ظلم و فشار بنی امیه، نمی‌خواستند در سپاه آنان وارد شوند و از سوی دیگر به علت ترس از حکومت اموی و برای ندادن بهانه به دست آنان و نیز عدم شناخت کافی از امام، نمی‌توانستند عواقب خطرناک حمایت از امام را بپذیرند. البته شاید پایگاه نازل اجتماعی آنان، باعث بی‌توجهی مورخان به نقش آنان شده باشد. یعنی چه بسا آنان نیز جزء امضا کنندگان نامه‌ها بوده‌اند یا در برخی از صحنه‌ها حضور داشته‌اند، اما ذکری از آنان به میان نیامده است.»^۱

در نوشتار مذکور در حقیقت به چند امر (احتمال) اشاره شده است. ۱- ترس از حکومت اموی و ندادن بهانه به دست آنان. ۲- عدم آشنایی کامل با امام حسین علیه السلام و هدف قیام ایشان. ۳- بی‌توجهی مورخان به نقش آنها به جهت نداشتن پایگاه اجتماعی قابل توجه.

۱ گروهی از تاریخ پژوهان، تاریخ، مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمه الله ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۵۸۴.

نتیجه گیری: به جز ایرانیان ساکن کوفه، شاید سایر ایرانیان از قیام امام حسین علیه السلام آگاهی نداشتند. بنابراین علت عدم حضور آنان در کربلا طبیعی است. اما ایرانیان ساکن کوفه (الحمراء) احتمالا هنوز با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کاملا آشنا نبودند. شاید آنان هنوز از جایگاه و مقام معنوی امام حسین علیه السلام - به آن اندازه که امروزه شیعیان آشنا هستند - آگاه نبودند. به همین جهت شاید برای آنان چندان اهمیت نداشت که در این قیام شرکت داشته باشند. از طرفی می بایست به احتمال ترس آنان از حکومت ظالمانه اموی، اشاره کرد حکومتی که با کوچک ترین بهانه، به نابودی مخالفان خویش خصوصا مخالفانی که حامیان جدی نداشتند، اقدام می کرد. این احتمال نیز وجود دارد که پایگاه نازل اجتماعی آنان سبب بی توجهی مورخان (به حضور هر چند کم رنگ آنان) شده باشد.



زنان در ایران و اسلام

موضوع زنان در ایران و اسلام جنبه‌های گوناگون دارد - که شامل تاریخ، فرهنگ، و تحولات اجتماعی می‌شود. - در این زمینه، می‌توان به جنبه‌های مختلف نقش زنان در اسلام و تأثیرات آن بر جامعه ایرانی اشاره کرد.

اسیر گرفتن زنان در جنگ

پرسش: با توجه به اینکه اسلام برده‌داری را ناپسند می‌داند، چرا هنگامی که لشکر اسلام به ایران حمله کرد، از زنان اسیر شده در این جنگ به عنوان برده استفاده شد؟

برای پاسخ باید به چند نکته توجه داشت:

نکته اول؛ پیشتازی اسلام در منع بردگی

اسلام تمام راه‌هایی را که برای برده ساختن دیگران، در دوران‌های گذشته رواج داشت- به جز جنگ- نامشروع دانست؛ برخی از این راه‌ها عبارت بودند از:

یورش ناگهانی به منظور گرفتن اسیر و بنده؛

در مواردی که مدیون، از پرداخت دین خود عاجز بود، صاحب دین، او را در عوض آن، برده خود می‌ساخت؛

فروختن افراد آزاد و یا فرزندان خود به دیگران.

به همین جهت اسلام هیچ راهی برای برده‌سازی افراد را جایز نمی‌داند؛ جز آنکه شخص کافر در جنگ علیه اسلام و مسلمین به اسارت درآمده باشد؛ از طرف دیگر این مسئله هم تابع شرایط زمان و مکان و با صلاح‌دید پیشوای مسلمانان است و اگر او برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست، می‌تواند مبلغی به عنوان فدیة بگیرد و آزادشان کند و یا آنان را مورد عفو قرار دهد.

بنابراین، تنها عاملی که در اسلام مجوز گرفتن بنده و کنیز است، اسارت در جنگ است؛ حال، آیا به رسمیت شناختن حق حیات برای کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزند و با دین حق مبارزه می‌کنند، جز از روی تفضل الهی است؟! اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده و کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و معرکه جنگ روا ندانسته است؛ لیکن باید دایره فعالیت و آزادی چنین افرادی- که از آزادی خود سوء استفاده نموده و در نبرد علیه دین خدا و مؤمنان شرکت جسته‌اند- به نحوی محدود گردد.

از طرفی، در صدر اسلام، به خصوص دوران حیات پیامبر ﷺ بردگان نه تنها آزاد می‌شدند، بلکه از تعلیم و تربیت و مراقبت‌هایی بهره‌مند می‌گردیدند؛ ذکر موارد، لازم به نظر نمی‌رسد؛ تنها به داستان «زید» اشاره می‌شود که برده‌ای آزاد شده است؛ وی به مقام صحابی پیامبر ﷺ و کتابت قرآن و حدیث رسید و فرزند او اسامه، از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام بود.

نکته دوم؛ امکانات حکومت تازه تأسیس آن زمان، به گونه‌ای نبود که بتواند اسیران جنگی را در اماکن خاصی مثل زندان‌ها، نگه‌داری کند؛ بدین جهت اسیران در میان جنگاوران تقسیم می‌شدند؛ آنان بردگان را به خانه‌های خود می‌بردند تا هم امنیت جانی‌شان تضمین شود و هم پراکنده شده و امکان اجتماع و شورش نداشته باشند؛ از طرف دیگر ناچار به

تغذیه آنان بودند و در مقابل از کار آنها نیز استفاده می‌کردند.

مارسل بوازار در این باره می‌نویسد: «اسلام به خاطر تأمین جانی و جلوگیری از تجاوز به اسیران جنگی، آنها را طبق ضوابطی در قبایل عرب، به عنوان برده یا کنیز تقسیم می‌کرده؛ ولی به تدریج آنان را از تمامی حقوق شهروندان مسلمان، بهره‌مند می‌ساخته است».^۱

در جنگ‌هایی که بین مسلمانان و غیر مسلمین وجود داشت، کافران، اسیران مسلمان را برده می‌ساختند؛ از این رو اسلام ناچار به مقابله به مثل بود و اگر می‌خواست غیر از این عمل کند، نیرو و هزینه سنگین لازم برای نگه‌داری اسیران و جلوگیری از قیام و شورش آنان نداشت و نمی‌توانست مانع فرار و پیوستن آنها به جبهه دشمن شود؛ از طرف دیگر برده شدن مسلمانان، زمینه تضعیف روحی مسلمین و جنگ روانی کافران را فراهم می‌کرد.

در این جریان نیز علاوه بر آن که این زنان نیز در زمره دشمنان محسوب می‌شدند و حکم آنان نیز اسارت بود، تا آن‌جا که تاریخ نشان داده، در آن روزگار، انسان‌ها دشمنان خود را به عنوان غنیمت اسیر می‌گرفته‌اند.^۲

۱ . مارسل بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸ش، ص ۴۹.

۲ . ر.ک: علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، نشر جاء، ج ۶، ص ۵۴۹.

خوش رفتاری نسبت به بردگان در این دوره به حدی است که حتی بیگانگان نیز آن را تمجید کرده‌اند، گوستاو لوبون می‌گوید: «آنچه مسلم است، برده نزد مسلمانان بدان صورت که در نزد نصاری بوده، نیست و وضعی که بندگان مشرق در آن به سر می‌برند، به مراتب بهتر از وضعی است، که نوکران و کلفت‌های اروپایی دارند؛ غلامان زر خرید در مشرق زمین جزء خانواده محسوب هستند و حتی می‌توانند، با دختران آقایان مالکین خود ازدواج کرده و در زمره دامادان او در آیند و همچنین می‌توانند، بزرگترین منصبها را نائل گردند؛ او در ادامه می‌نویسد: «تمام جهانگردانی که درباره مسأله برده داری در مشرق زمین به تحقیق پرداخته‌اند، معترفند، که این سرو صدای مغرضانه‌ای که برخی از اروپاییان در اطراف آن به راه انداخته‌اند، به کلی بی‌اساس است»^۱.

نکته سوم؛ یکی از پیامدهای رایج بردگی زنان میان اعراب، نکاح با آنان بوده است که در اسلام نیز به صورت تعدیل شده و قانون‌مند جایز دانسته شده است؛ آیات ۲۴-۲۳ نساء ازدواج با گروهی از زنان از جمله زنان شوهردار را حرام دانسته، اما زنان شوهرداری را که اسیر و برده مسلمانان باشند، از این حکم مستثنا کرده است: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ... وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾، که برخی، مراد

۱ . گوستاو لوبون، تمدن اسلام و غرب، ترجمه سید هاشم حسینی، تهران، انتشارات اسلامی، ص ۴۶۴-۴۶۶.

از «ما مَلَکَتْ أَيْمَانُکُمْ» را زنان شوهرداری دانسته‌اند که به اسارت مسلمانان درآمده‌اند؛ چنان‌که از امام علی علیه السلام نیز روایت شده است.^۱

علت روا بودن ازدواج با چنین زنانی، به جهت فسخ شدن زوجیت آن‌ها با شوهرانشان است.^۲

از طرفی، درباره فلسفه جواز این ازدواج نیز گفته شده، باقی‌گذارن چنین زنانی بدون شوهر ظلم به آنان و بازگرداندنشان به محیط کفر نیز برخلاف اصول تربیتی اسلام است؛^۳ اسلام اسارت آنها را به منزله طلاق از شوهران سابق تلقی کرده، و اجازه می‌دهد بعد از تمام شدن عده آنها، با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود، لذا می‌فرماید: «مگر آنها را که از راه اسارت مالک شده‌اید» **﴿إِلَّا مَا مَلَکَتْ أَيْمَانُکُمْ﴾**.

ولی این استثناء، «استثنای منقطع» است؛ یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می‌گیرند، رابطه آنها به مجرد اسارت، با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر او) قطع می‌گردد، و در ردیف

۱ . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ج ۱ سوم، ۱۳۷۲ش، ج ۳، ص ۵۱.

۲ . نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۴۱۱۴.

۳ . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامية، ج اول، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۳۳۳.

زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می‌شود، اسلام به هیچ وجه اجازه نداده است، مسلمانان با زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند، و به همین جهت، عده برای آنها مقرر ساخته و در دوران عده از ارتباط زناشوئی با آنها جلوگیری نموده است؛ فلسفه این حکم، در حقیقت این است که: این گونه زنان، یا باید به محیط «کفر» بازگشت داده شوند، یا بدون شوهر همچنان در میان مسلمانان بمانند، و یا رابطه آنها با شوهران سابق قطع شود و بتوانند از نوازواج دیگری نمایند؛ صورت اول بر خلاف اصول تربیتی اسلام، و صورت دوم ظالمانه است، بنابراین تنها راه، همان راه سوم است.

در جنگ مسلمانان با ایرانیان، امام حسن و امام حسین علیهما السلام حضورنداشتند.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. اسلام و مسئله آزادی، بردگی، آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی؛

۲. نگاهی به بردگی، آیت الله محمد علی گرامی؛

۳. بردگی در اسلام، صادق ایرجی.

۴. بردگی از دیدگاه اسلام، مصطفی حسینی.

فروش زنان اسیر ایرانی

پرسش: زنان ایرانی در زمان صدر اسلام توسط اعراب به اسیری گرفته شده‌اند و در بازار به فروش می‌رسیدند؟

در پاسخ این پرسش نکاتی لازم به ذکر است:

الف) جهانی بودن رسالت پیامبر ﷺ

رسول خدا ﷺ بر اساس رسالت جهانی که خداوند متعال بر عهده او گذاشته بود، مأمور بود پیام الهی را به گوش جهانیان برساند، در راستای این رسالت است که پس از استقرار در مدینه و دفع تجاوزات مشرکین در داخل و بستن قرارداد حدیبیه با مشرکین قریش، نامه‌هایی را به سران و پادشاهان کشورهای دیگر ارسال و آنان را به پذیرش دین مبین اسلام دعوت نمود، مخاطب نامه‌های آن حضرت سه دسته بودند، پادشاهان بزرگ امپراطوری‌های ایران و روم، رؤسای طوایف و قبایل عرب که زیر سیطره حکومت روم و ایران بودند و رؤسای مذاهب بزرگ جهان از جمله مسیحیت که در امپراطوری روم نفوذ چشمگیری داشتند.

بنابراین، از جمله حوادث سال هفتم هجرت، مکاتبه پیامبر اکرم ﷺ با سران دنیای آن روز از جمله ایران بود، محتوای همه این نامه‌ها حکایت از این دارد که آن حضرت با زبان نرم و منطق قوی و روشن، سران کشورها را به دین

مبین اسلام و حق و حقیقت فرامی خواند.

از گزارش‌های تاریخی چنین برمی‌آید که هر يك از این گروه‌ها و رؤسای کشورها پاسخ‌های متفاوت به آن حضرت داده‌اند. مواضع مختلف سران کشورها در قبال نامه‌های دعوت آن حضرت، در سرنوشت ملت و فرهنگ این کشورها و قبایل طوایف تأثیر فراوانی داشت، چنانکه آن حضرت در نامه مرقوم می‌فرمود که اگر اسلام بیاوری امارت کشورت محفوظ خواهد ماند.^۱

بنابراین از قتل و غارت در امان خواهد بود و مردم این کشور چونان يك مسلمان از حقوق اسلامی برخوردار خواهند شد. برخی از سران قبایل و مذاهب و کشورها با پذیرش اسلام، امنیت و آسایش را برای ملت خود ببار آوردند و برخی با قبول جزیه، جان و مال خویش را در سایه اسلام محفوظ نمودند.^۲ مثل پادشاه بحرین و غسان و یمن، اما برخی از آنها با عدم پذیرش اسلام و جزیه نه تنها آینده تخت و تاج خود و خاندان خود را بر باد دادند بلکه برای مردم کشور خویش نیز بدبختی‌ها و گرفتاری‌های فراوانی ببار آوردند. بنابراین، گزارش‌های معتبر تاریخی برآنند که پیامبر ﷺ به

۱ . در این باره رجوع شود به علی احمدی، مکاتیب الرسول، چاپ اول، قم، نشر یاسین، ۱۳۶۳، ج ۱۱، ص ۹۰-۹۷.

۲ . مانند، قبایل اطراف مدینه و مکه و اهل طائف. طبری، تاریخ چاپ دوم، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۹۶. و آیتی تاریخ پیامبر اسلام، انتشارات دانشگاه ۱۳۶۶.

همه‌ی سران کشورهای اسلامی براساس دستور وحی نامه نوشت چون براساس قرآن کریم رسالت حضرت جهانی بود.

دعوت خسرو پرویز به اسلام

رسول مکرم اسلام ﷺ در راستای تبلیغ جهانی اسلام^۱، یکی از افسران ارشد خود یعنی عبدالله حذافه سهمی قرشی را مأمور کرد که نامه وی را به دربار ایران ببرد و آن را به خسرو پرویز برساند، تا او را به وسیله نامه به آیین توحید دعوت نماید.

پیامبر اکرم ﷺ این نامه را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز کرده و شاه ایران را به پذیرش اسلام و دین توحیدی فراخوانده و نیز وی را به قبول نبوت دعوت کرده بود. در پایان نیز به وی گوشزد کرده بود که اگر از اسلام و ایمان به خدا سر بتابی، گناه ملت مجوس به عهده تو خواهد بود.^۲

از اینرو سفیر پیامبر اکرم ﷺ وارد دربار شد؛ خسرو پرویز دستور داد تا نامه را از او بگیرند، ولی او گفت: باید نامه را شخصا خودم برسانم و نامه پیامبر ﷺ را به خسرو تسلیم کرده شاه ایران مترجم خواست، مترجم نامه را باز کرد و چنین ترجمه نمود:

۱ . درباره جهانی بودن دعوت و رسالت حضرت مراجعه کنید به: پیشوایی، تاریخ اسلام.

۲ . ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۸۵، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۵ و ۲۹۶، کامل، ج ۲، ص ۸۱، بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۸۹.

به نام خداوند بخشنده مهربان

نامه‌ای است از محمد فرستاده خدا به «کسری» بزرگ ایران، هنوز مترجم از خواندن نامه فارغ نشده بود که زمامدار ایران سخت برآشفته و فریا برآورد: این مرد را ببینید که نام خود را پیش تر از نام من نوشته است و نامه را از مترجم گرفت و پاره کرد!^۱

بنابراین، علت این که خسرو پرویز نامه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پاره کرد، این بود که به وی گران می‌آمد که نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیش از نام خود در آن نامه ببیند. لذا «باذان» حاکم یمن را مأمور دستگیری آن حضرت نمود.^۲ این رفتار مستبدانه شاه ایران با رفتار مودبانه حاکم مصر باید مقایسه شود که با احترام نامه پیامبر را جواب داد؛ دستور دستگیری پیامبر صلی الله علیه و آله خود اقدام بی‌تدبیرانه است وقتی حاکم کشوری فاقد تدبیر و سیاست باشد پی آمدهای آن دامن ملت را می‌گیرد؛ چنانکه در عصر خوارزمشاهیان علت اصلی یورش مغول بی‌تدبیری سلطان محمد خوارزمشاه بود که پای مغول را به ایران گشود و جنایات بزرگ بی‌مانند تاریخ در ایران روی داد؛ در صدر اسلام نیز عامل اصلی رفتار بی‌تدبیرانه و غیر دور اندیشانه شاه ایران بود و مسلمانان هیچ تقصیری

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲. ابن سعد طبقات، چاپ بیروت، مکتبه المعارف، ۱۳۸۰، ق، چاپ ۱، ص ۲۶۰ و ابن اثیر، الکامل، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۱۳ و ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت مکتبه المعارف، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۶۹.

نداشتند.

این گزارش تاریخی در همه منابع دست اول تاریخی گزارش شده^۱ و فرستادن دعوت نامه از سوی پیامبر ﷺ برای حاکمان جهان از نظر آیات قرآن و رسالت نبوی نیز سازگار و بخشی از رسالت جهانی حضرت بوده است؛^۲ بنابراین دعوت نامه پیامبر ﷺ و ارسال پیک و سفیر به دربار شاهان و حاکمان معروف و بزرگ جهان توسط پیامبر، از روی دادهای قطعی ثبت شده در منابع کهن است که هیچ تردیدی در این روی داد وجود ندارد.

شخصیت خسرو پرویز:

خسرو پرویز یکی از پادشاهان ایران در دوره ساسانی و بیست و سومین پادشاه از این سلسله است؛ در نزد رومی‌ها به خسرو دوم معروف و در نزد مورخین ایرانی به پرویز (خسرو) معروف است؛ او بعد از هرمز به تخت نشست.^۳ خسرو به خاطر قتل فرماندهان و خشونت تمام در حق آنان، بدست پسرش شیرویه و با حمایت بزرگان و فرماندهان نظامی در سال ۶۲۸ م به قتل رسید.^۴ در خصوصیات او

۱. مانند: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۶۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۹۹، تاریخ طبری ج ۲، ص ۶۴۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۷؛ مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۲۲۲

۲. مانند آیه اول سوره فرقان و سباء ۲۸ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

۳. حسن پیرنیا، ایران باستان، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰، ص ۳۴۳.

۴. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ نهم،

آورده‌اند که: مردی بدخو، دورو، و حریص بود و ملت را زیر بار مالیات خرد کرد. نه مراعات اقویا می‌کرد و نه ضعفا و طبقات پایین و مستضعف، او به خاطر بدگمانی، خدمتکاران خود را از دم تیغ می‌گذراند.^۱

بنابراین، این خسروپرویز بود که از این فرصت طلائی استفاده نکرد و حتی دستور دستگیری پیامبر ﷺ را صادر کرد.

ب) ایرانی‌ها در تدارک حمله به عربستان

در این رابطه گزارش اینگونه است: «عمر بن خطاب» يك روز با اصحاب سخن از در مشورت کرد که مرا پسند خاطر نمی‌افتد که سپاه عرب را به مسافات بعیده از خود دور افکنم اما این اعاجم و پادشاه ایشان «یزدگرد» هر روز می‌آشوبند و از نو اعداد سپاه می‌کنند... چاره چیست؟

گفتند هم اکنون باید سپاه تجهیز کرد و این پادشاهی را بر «یزدگرد» تباه ساخت. عمر گفت: سخن به صواب گردید اکنون بگوئید که نخست به کجا باید تاختن؟ گفتند: ابتدا اصفهان بپاید گشاد. زیرا که اصفهان از مملکت عجم به جای سر باشد و فارس و کرمان دو دست و ری و آذربایجان به جای دو پا بود...»^۲

تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۴، ص ۶۴۲.۳

۱. گیرشمن ایران از آغاز تا اسلام، چاپ دهم، تهران، علمی فرهنگی، ۷۴، ص ۳۶۸.

۲. رک: تاریخ طبری ج ۳، ص ۴۴۰

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از جمله علل اصلی حمله مسلمانان به ایران، هراسی بود که از حمله پادشاه ایران به مدینه داشتند؛ لذا اقدام پیش‌دستانه کردند.

ج) برداشتن موانع نشر و گسترش اسلام

علت دیگر می‌تواند جهانی بودن دعوت اسلام و نشر اسلام باشد، بنابراین، پیرو این سیاست و رساندن پیام اسلام به گوش همه جهانیان از جمله سرزمین ایران ناچار بودند کسانی را که مانع رسیدن این پیام نجات بخش بوده و به دلیل منافع دنیوی و حکومت و ریاست خویش، در راه هدایت انسانها مانع‌تراشی می‌کردند، از سر راه بردارند و به مردمی که تشنه برابری و مساوات و دین حق بودند کمک کنند.

د) رهایی مردم ایران

علت دیگر می‌تواند رهایی مردم ایران از یوغ ستم شاهان و جامعه طبقاتی ایران باشد چه اینکه خود مردم از وضع اجتماعی به ستوه آمده بودند؛ نظام طبقاتی در ایران سایه تاریک داشت؛ تمام املاک در دست چندین خانواده و خاندان‌های معروف نظامی موروثی بود؛ چنانکه قدرت و حکومت اینگونه بود؛ لذا علت‌های مختلفی را در حمله به ایران می‌توان از لابه‌لای متون تاریخی یافت که در این مسئله دخیل بود. گزارشی که یعقوبی از وضع ایران بیان می‌دارد،

دلیل کافی برای نارضایتی مردم از ظلم شاهان می باشد:

«...پادشاهی شاپور بزرگ هفتاد و دو سال بود. سپس اردشیر بن هرمز برادر شاپور به پادشاهی رسید، او روش بدی در پیش گرفت و بزرگان و نجبا را می کشت تا آنکه پس از چهار سال سلطنت خلع گردید و شاپور پسر شاپور دوم پادشاه پارسیان گشت. اردشیر مخلوع، در مقابل او فروتنی کرد و فرمانبری داشت. خیمه ای بر سر شاپور فرود آمد و پس از پنج سال پادشاهی کشته شد. بعد از شاپور سوم بهرام چهارم پسر شاپور پادشاه شد و نامه هایی به اطراف نوشت و به مردم وعده عدل و انصاف و نیکی داد. بهرام یازده سال سلطنت کرد؛ سپس مردمی بر سر او ریختند و او را کشتند. آنگاه یزدجرد پسر شاپور سوم به سلطنت رسید، او مردی بدخلق و درشتخوی، ستمکار و بدسیرت، کم خیر و پرزبان بود، مردم را چندی شکنجه داد تا اسبش او را لگد زد و مرد....»^۱.

ذکر این نکته لازم است که پادشاهان ایران مدام در حال جنگ با اقوام و کشورهای مختلف بودند؛ جنگ با رومیان، جنگ با هیاطله و جنگ های پی در پی دیگر، که هزینه آن به دوش مردم سنگینی می کرد؛ پرداخت مالیات های سنگین، مردم را به ستوه آورده بود؛ لذا به دنبال راه نجاتی بودند که

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص: ۲۰۰-۱۹۹

از ستم شاهان نجات پیدا کنند به همین خاطر بسیاری از ایرانیان با شنیدن خبر ظهور پیامبر ﷺ در حجاز به مدینه آمده و اسلام را قبول کردند؛ و در حمله مسلمانان از پادشاه حمایت نکردند حتی نظامیان نیز او را تنها گذاشتند. لذا پادشاه در شهرهای مختلف افتاده و نیرو جمع می‌کرد. پایتخت را که در تیسفون بود رها کرد و به شرقی‌ترین نقطه ایران خراسان فرار کرد و در مرو کشته شد؛

رستم فرخ زاد فرمانده او از پایان سلطنت ساسانیان براساس تحلیل خود و قراین دیگر آگاه بود؛ اما به جنگ اقدام کرد و آخرین حربه را آزمود. آمدن سپاه مسلمانان به مرز ایران و شروع جنگ و مقاومت و پایداری آنان اگرچه بدون شکست نبود؛ اما سرانجام به پیروزی مسلمانان منجر شد.

پیامد پیروزی لشکر اسلام بر سپاهیان ایران:

این لشکرکشی و پیروزی اسلام، مثل هر واقعه مهم تاریخی، پیامدهای متعددی داشته که بررسی کامل آن را از منابع تحلیلی تاریخ اسلام پی بگیرید؛ اما بطور مختصر می‌توان اشاره کرد که این واقعه از طرفی برای ایرانیان مایه حیات بود؛ چرا که آنها را با دین حق و مفاهیم و ارزش‌های والای انسانی آشنا کرد و زمینه رشد و شکوفایی عقلی و ایمانی را برای آنها فراهم ساخت، و از طرف دیگر سبب تقویت و شوکت و استواری جامعه نوپای اسلامی گردید.

درباره پذیرش اسلام توسط ایرانیان، یکی از دانشمندان غرب -پروفسور «آرنولد»-، در ذیل این مطلب که «آیا اسلام به زور شمشیر پیروز شده» می‌گوید: مسلّم است که قسمت اعظم مردم ایران که تغییر مذهب و عقیده داده‌اند، به طیب خاطر و اختیار بوده، مثلاً: پس از شکست ایران در قادسیه، چهار هزار سرباز دیلمی به میل و رغبت خود به لشکر اسلام ملحق شدند، وقتی ایران به دست مسلمانان فتح شد، مردم آن روز علاوه بر اینکه مخالفتی نشان ندادند، برای پیشرفت اسلام زحمات طاقت فرسایی کشیدند.^۱

ه) اسارت زنان ایرانی

۱- عکس فرستاده شده دروغ و ساختگی است که از فیلم و عکس‌های فعلی داعش یا عکس‌های دیگر اقتباس یا فتوشاپ شده است از نقاشی‌های دوران قرون وسطی که بردگی در غرب جریان داشت، فروش زنان و دختران و تجارت انسان یکی از راه‌های کسب درآمد بود؛ این عکس‌ها هیچ ارتباطی به مسلمانان ندارد و اساساً آن زمان، عکسی در کار نبود.

۱- درمورد اسارت زنان ایرانی مبالغه می‌شود؛ هیچ منبع تاریخی نیست که گزارش‌هایی این چنین از اسارت و فروش زنان داده باشد.

۱. شهید مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۸۰.

۲- جنگ‌های امروزی و اقتضائات آن با جنگ‌های پیشین تفاوت‌های بسیاری دارد؛ شما باید خود را در ظرف زمانی و مکانی آن عصر قرار داده و به قضاوت بنشینید؛ نه آنکه با اصول و قوانین جنگ امروزی به قضاوت در باره جنگ‌های آن دوران بنشینید. اسارت و بردگی و کنیزی از امور طبیعی تمامی جنگ‌های آن دوران بوده.

جنگ اقتضائاتی دارد و در جنگ‌های حق در برابر باطل طبیعی است که تعدادی از افراد دشمن کشته و تعدادی اسیر گردند و این امر مورد پذیرش هر دو طرف است؛ در جنگ بین ایران و عراق بسیاری از زنان شهرهای اشغال شده به اسارت رفتند. در جنگ چالدران که بین ایران و عثمانی بود نیز چنین شد؛ چنانکه ایران قبل از اسلام در تجاوز به بخش‌های حجاز، از آنان اسیر می‌گرفت و اعراب مورد ظلم پادشاهان هخامنشی و ساسانی بودند و مجبور به دادن خراج بودند و هدایایی به شاهان ایران می‌فرستادند که در تخت جمشید تصویر گوشه‌ای از این ظلم‌ها بر تخته سنگ‌ها حکاکی شده است. در جنگ‌هایی که بین ایران و روم روی داد، گاهی رومیان پیروز شده و برآنها غلبه می‌یافتند و هزاران اسیر از زنان و مردان را در خدمت می‌گرفتند؛ گاهی نیز ایرانیان غلبه کرده و از آنان اسیر می‌گرفتند.

در حمله اسکندر به ایران، تمام مردم ایران ظلمی را متحمل شدند و تجاوز واقعی در آن زمان روی داد و سپاهیان

اسکندر در ایران مانده و سلسله‌ی حکومتی بنام مقدونیان یا سلوکیان تشکیل داده و چند قرن بر مردم ایران حکومت و ظلم کردند. جنگ مسلمانان با ایران در مقابل این جنگ‌ها بسیار ناچیز است و تجاوز و جنایت وحشیانه آنها بسیار وحشتناک تر از این مسائل است که با جنگ‌های دوره اسلامی مقایسه شود.

در جنگ اعراب با ایران تنها ایرانیان کشته نشدند و خوانواده مسلمانان از هم پاشیده نشد؛ بلکه تلفات دو طرفه بود. این امر نیز در لشکر اسلام رخ داده است و تلفات طرفینی بوده و متناسب با آداب و رسوم جنگ آن زمان طبیعی بود که هردو طرف آسیب ببیند. پیش از اسلام، ایرانیان نیز در جنگ و سرکوب اعراب دست داشته و از آنان کنیز می‌گرفتند.

۳- در آن زمان مسلمانان نمی‌توانستند اسیران را زندانی کنند. چون امکانات لازم را نداشتند. طبعا داخل این اسیران زنانی که در کنار همسرانشان در جنگ بودند اسیر شده و شوهران و فرزندان کشته شده‌اند؛

۴- کشتن و یا آزاد کردن زنانی که کسان خود را ازدست داده بودند نیز روا نبود. بنابراین، منطقی‌ترین راه، همان اسیر کردن و پخش آنها در بین خانواده‌ها بود که به تدریج با اسلام آشنا شوند و زمینه آزادی آنها فراهم شود.

نتیجه اینکه بزرگ کردن و انتشار چیزهای ساختگی درست نیست و اینگونه نبود که انبوهی از زنان در جنگ اسیر شده باشند؛ در طول فتح ایران تنها یک جنگ و مقاومت جدی دیده می‌شود و آن جنگ نهاوند بوده است؛ چون مردم ایران از ستم و حاکمیت طبقاتی ساسانی به ستوه آمده بودند و میل دفاع از شاه را نداشتند و شاه پس از شکست در قادسیه، از پایتخت که در عراق فعلی بود تا خراسان گریخت تا سپاهی فراهم نماید. ولی به جهت نداشتن مقبولیت مردمی، حامی جدی پیدا نکرد؛ لذا قسمت عمده‌ی مناطق ایران بیشتر به صلح و بدون درگیری گشوده شده است. یعنی هیچ جنگی نبوده تا اسیر گرفته شود بلکه مردم یا مسلمان شده یا با پذیرش جزیه به تدریج با مطالعه و دیدن رفتار مسلمانان به اسلام گرویده‌اند.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. نگاهی به بردگی، محمد علی گرامی.

۲. بردگی در اسلام، صادق ایرجی.

۳. خدمات متقابل اسلام، شهید مرتضی مطهری؛

۴. کارنامه اسلام، زرین کوب

تجاوز به زنان اسیر ایرانی

پرسش: آیا تجاوز به زنان شوهردار و اسیر گرفتن دختران و تجاوز به آنها صحت دارد؟

پاسخ این سؤال، ذکر نکاتی لازم به نظر می‌رسد:

نکته اول: پیشتازی دین مقدس اسلام در منع بردگی.

دین مبین اسلام، تمام راه‌هایی را که برای برده ساختن دیگران، در دوران‌های گذشته رواج داشت - به جز جنگ - نامشروع دانست؛ برخی از این راه‌ها عبارت بودند از:

۱. یورش ناگهانی به منظور گرفتن اسیر و بنده؛

۲. در مواردی که مدیون، از پرداخت دین خود عاجز بود، صاحب دین، او را در عوض آن، برده خود می‌ساخت؛

۳. فروختن افراد آزاد و یا فرزندان خود به دیگران.

به همین جهت اسلام هیچ راهی برای برده‌سازی افراد را جایز نمی‌داند؛ جز آنکه شخص کافر در جنگ علیه اسلام و مسلمین به اسارت درآمده باشد؛ از طرف دیگر، این مسئله هم تابع شرایط زمان و مکان و با صلاح‌دید پیشوای مسلمانان است و اگر او برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست، می‌تواند مبلغی به عنوان فدیة بگیرد و آزادشان کند و یا آنان را مورد عفو قرار دهد.

بنابراین، تنها عاملی که در آئین اسلام، مجوز گرفتن بنده و کنیز است، اسارت در جنگ است؛ حال، آیا به رسمیت شناختن حق حیات برای کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزند و با دین حق مبارزه می‌کنند، جز از روی تفضل الهی است؟! اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده و کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و معرکه جنگ روا ندانسته است؛ لیکن باید دایره فعالیت و آزادی چنین افرادی- که از آزادی خود سوء استفاده نموده و در نبرد علیه دین خدا و مؤمنان شرکت جسته‌اند- به نحوی محدود گردد.

از طرفی، در صدر اسلام، به خصوص دوران حیات پیامبر ﷺ بردگان نه تنها آزاد می‌شدند، بلکه از تعلیم و تربیت و مراقبت‌هایی بهره‌مند می‌گردیدند؛ ذکر موارد، لازم به نظر نمی‌رسد؛ تنها به داستان «زید» اشاره می‌شود که برده‌ای آزاد شده است؛ وی به مقام صحابی پیامبر ﷺ و کتابت قرآن و حدیث رسید و فرزند او اسامه، از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام بود.

نکته دوم؛ امکانات حکومت تازه تأسیس آن زمان، به گونه‌ای نبود که بتواند اسیران جنگی را در اماکن خاصی مثل زندان‌ها، نگه‌داری کند؛ بدین جهت، اسیران در میان جنگاوران تقسیم می‌شدند؛ آنان بردگان را به خانه‌های خود می‌بردند، تا هم امنیت جانی‌شان تضمین شود و هم پراکنده شده و امکان اجتماع و شورش نداشته باشند؛ از طرف دیگر، ناچار به تغذیه

آنان بودند و در مقابل، از کار آنها نیز استفاده می‌کردند.

مارسل بوازار در این باره می‌نویسد: «اسلام به خاطر تأمین جانی و جلوگیری از تجاوز به اسیران جنگی، آنها را طبق ضوابطی در قبایل عرب، به عنوان برده یا کنیز تقسیم می‌کرده؛ ولی به تدریج آنان را از تمامی حقوق شهروندان مسلمان، بهره‌مند می‌ساخته است».^۱

در جنگ‌هایی که بین مسلمانان و غیر مسلمین وجود داشت، کافران، اسیران مسلمان را برده می‌ساختند؛ از این رو اسلام ناچار به مقابله به مثل بود و اگر می‌خواست غیر از این عمل کند، نیرو و هزینه سنگین لازم برای نگه‌داری اسیران و جلوگیری از قیام و شورش آنان نداشت و نمی‌توانست مانع فرار و پیوستن آنها به جبهه دشمن شود؛ از طرف دیگر، برده شدن مسلمانان، زمینه تضعیف روحی مسلمین و جنگ روانی کافران را فراهم می‌کرد.

در این جریان نیز علاوه بر آن که این زنان نیز در زمره دشمنان محسوب می‌شدند و حکم آنان نیز اسارت بود، تا آن‌جا که تاریخ نشان داده، در آن روزگار، انسان‌ها دشمنان خود را به عنوان غنیمت، اسیر می‌گرفته‌اند.^۲

۱ . مارسل بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸ش، ص ۴۹.

۲ . ر.ک: علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، نشر جاء، ج ۶، ص ۵۴۹.

خوش رفتاری نسبت به بردگان در این دوره، به حدی است که حتی بیگانگان نیز آن را تمجید کرده‌اند؛ گوستاولوبون می‌گوید: «آنچه مسلم است، برده نزد مسلمانان بدان صورت که در نزد نصاری بوده، نیست و وضعی که بندگان مشرق در آن به سر می‌برند، به مراتب بهتر از وضعی است، که نوکران و کلفت‌های اروپایی دارند؛ غلامان زرخرید در مشرق‌زمین جزء خانواده محسوب شده و حتی می‌توانند، با دختران آقایان مالکین خود ازدواج کرده و در زمره دامادان او در آیند و همچنین می‌توانند، بزرگترین منصب‌ها را نائل گردند؛ او در ادامه می‌نویسد: «تمام جهانگردانی که درباره مسأله برده‌داری در مشرق‌زمین به تحقیق پرداخته‌اند، معترفند، که این سر و صدای مغرضانه‌ای که برخی از اروپاییان در اطراف آن به راه انداخته‌اند، به کلی بی‌اساس است»^۱.

نکته سوم؛ یکی از پیامدهای رایج بردگی زنان، میان اعراب نکاح با آنان بوده است که در اسلام نیز به صورت تعدیل شده و قانون‌مند جایز دانسته شده است؛ آیات ۲۴-۲۳ نساء، ازدواج با گروهی از زنان از جمله زنان شوهردار را حرام دانسته، اما زنان شوهرداری را که اسیر و برده مسلمانان باشند، از این حکم مستثنا کرده است: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ... وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾، که برخی، مراد

۱. گوستاولوبون، تمدن اسلام و غرب، ترجمه سید هاشم حسینی، تهران، انتشارات اسلامی، ص ۴۶۴-۴۶۶.

از «ما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» را زنان شوهرداری دانسته‌اند که به اسارت مسلمانان درآمده‌اند؛ چنان‌که از امام علی علیه السلام نیز روایت شده است.^۱

علت روا بودن ازدواج با چنین زنانی، به جهت فسخ شدن زوجیت آن‌ها با شوهرانشان است.^۲

از طرفی، درباره فلسفه جواز این ازدواج نیز گفته شده، باقی‌گذارن چنین زنانی بدون شوهر، ظلم به آنان، و بازگرداندنشان به محیط کفر نیز برخلاف اصول تربیتی اسلام است؛^۳ اسلام اسارت آن‌ها را به منزله طلاق از شوهران سابق تلقی کرده، و اجازه می‌دهد، بعد از تمام شدن عده آن‌ها با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود؛ لذا می‌فرماید: «مگر آن‌ها را که از راه اسارت مالک شده‌اید» **﴿إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾**.

ولی این استثناء، «استثنای منقطع» است؛ یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می‌گیرند، رابطه آن‌ها به مجرد اسارت، با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر او) قطع می‌گردد، و در ردیف

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ج ۱ سوم، ۱۳۷۲ش، ج ۳، ص ۵۱.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۴۱۴.

۳. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامية، ج اول، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۳۳۳.

زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می‌شود، اسلام به هیچ وجه اجازه نداده است، مسلمانان با زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند، و به همین جهت، عده برای آنها مقرر ساخته و در دوران عده از ارتباط زناشوئی با آنها جلوگیری نموده است؛ فلسفه این حکم، در حقیقت این است که: این گونه زنان، یا باید به محیط «کفر» بازگشت داده شوند، یا بدون شوهر همچنان در میان مسلمانان بمانند، و یا رابطه آنها با شوهران سابق قطع شود و بتوانند از نو ازدواج دیگری نمایند؛ صورت اول بر خلاف اصول تربیتی اسلام، و صورت دوم ظالمانه است، بنابراین تنها راه، همان راه سوم است.

معرفی منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. اسلام و مسئله آزادی، بردگی، آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی؛
۲. نگاهی به بردگی، آیت الله محمد علی گرامی؛
۳. بردگی در اسلام، صادق ایرجی.
۴. بردگی از دیدگاه اسلام، مصطفی حسینی.

.

شماره های پیشین دفع و رفع:

- ۱- شبهات انتخابات
- ۲- شبهات مجلس خبرگان
- ۳- شبهات شورای نگهبان
- ۴- شبهات علوم و معارف قرآن
- ۵- شبهات مقاومت و فلسطین
- ۶- انتخابات ریاست جمهوری
- ۷- شبهات غدیر
- ۸- شبهات اربعین
- ۹- شبهات فاطمیه
۱۰. شبهات انقلاب اسلامی
۱۱. شبهات قرآن و علوم
۱۲. شبهات پیامبر اعظم ﷺ
۱۳. شبهات مهدویت